

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihṙān Musavvar. (۱۴)., Tihran Musavvar (14)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166690>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

تجدد ان محو

جمعه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ - شماره ۱۴ - سال سی و هفت



عجب کشی در پیش است؟

کلام نخست

این بار نخست نیست که یکی از گروه ما تهدید می‌شود. از همان شماره نخست با راهی که برگزیدیم می‌دانستیم موضوع بی‌مهری‌هایی خواهیم شد. بیه آن را به تن مالیده بودیم. از همان شماره اول نوشتیم که اگر به دنبال کار بی‌دردسر می‌گشتیم باید گرد این کار - روزنامه‌نویسی - نمی‌گشتیم.

از همین‌رو، نازکدل و زودرنج نبودیم، هیچ تهدیدی، حتی خطرناکترین آنها را باشما در میان نهادیم، مبادا که «شپیدنمائی» کرده باشیم و یا متمم شویم به این که افعال بعضی افراد بی‌مسئولیت را بزرگ کرده‌ایم و به حساب مسئولان دولت انقلاب و یا گروه خاصی گذاشته‌ایم.

اما کار دارد بالا می‌گیرد. باید باشما در میان نهاد. تلفن‌ها و نامه‌ها از حد نصیحت و تهدید دارد می‌گذرد، به تهدیدهای دیواری و حضوری می‌رسد. حتی به افعال بدی. خانم موسوی، همکار ما مصاحبه‌کننده با صادق قطب‌زاده، موضوع تهدید یک ناشناس با اعضای «الف» افسر ارتش» قرار گرفته و یک چاقوکش که سر خیابان خانه‌شان در نظام‌آباد منتظر او ایستاده بود.

این بنده مجبور به تخلیه خانه‌ام شده‌ام. داود زواره‌یی که به ترکمن صحرا فرستاده بودیم به مصیبتی گرفتار آمد که شرح آن را بعضی از روزنامه‌ها نوشتند. ولی چون، شما خوانندگان تهران‌مصور شاهدید، که تمام سعی خود را به کار گرفته‌ایم که قابل تهمت «ضد انقلاب» نشویم. اما زیر فشار نیز خط خود را عوض نمی‌کنیم. اگر لازم شد، این گروه را در هیات آب میوه‌فروشان کنار خیابان که این روزها فراوانند، خواهید دید. اما تن به جنجال‌های متداول و تملق‌گویی و... نمی‌دهیم. بگذار تمام سوابق و پرونده‌هایمان در ساواک و شهربانی زیر ذره‌بین گذاشته شود، و پرونده‌های جدیدی ساخته شود. مگر چه خواهد شد، یکبار نوشته‌ام خونمان از آنهمه عزیزان که در خاک افتادند تا انقلاب به ثمر برسد، رنگین‌تر که نیست.

جمله واضح و روشن «ما چقدر باید تاوان این را که بعضی‌ها چیزی نبودند تا رژیم آن سفاک داوطلب خریدشان شود، پس بدهیم» در پایان مقدمه‌یی بر مصاحبه‌ی با آقای قطب‌زاده نوشته بودم. دست کم برای یکی از خوانندگان عزیز ما این توهم را به وجود آورده است که «هرکس خود را به آن سفاک نفروخت، کوچک بود» - عکس قضیه.

نه، اصلاً چنین قصدی نبود. دست کم ما می‌دانیم که هرکس خریدارش بودندو خود را نفروخت، بزرگ و دست نیافتنی - لاجرم عزیز و محترم بوده است.

سر دبیر

توسعه‌یافته

صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبدالله والا

هفته‌نامه مستقل سیاسی

و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۴۰

نشانی: خیابان خردمند جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن هیات تحریریه ۸۲۳۳۴۸

آگهی‌ها ۳۱۱۵۱۵

۳۱۳۸۲۹ - ۳۱۳۸۳۹

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی‌نژاد
معاون فنی حسن لکویی

دبیر صفحات جهان شهلا شریعت‌مداری

دبیر عکس کاوه گلستان

عکسها ال محمد صیاد

مدیر داخلی فتح‌الله والا

حروفچینی محمد شریف

آگهی‌ها صالحی

شهرستانها خانلر حشمت

چاپ شرکت افست (سهامی عام)

تلفن: ۳۵۲۰۵۹ - ۳۵۲۶۱۶ - ۳۵۲۷۶۹

مجله تهران‌مصور

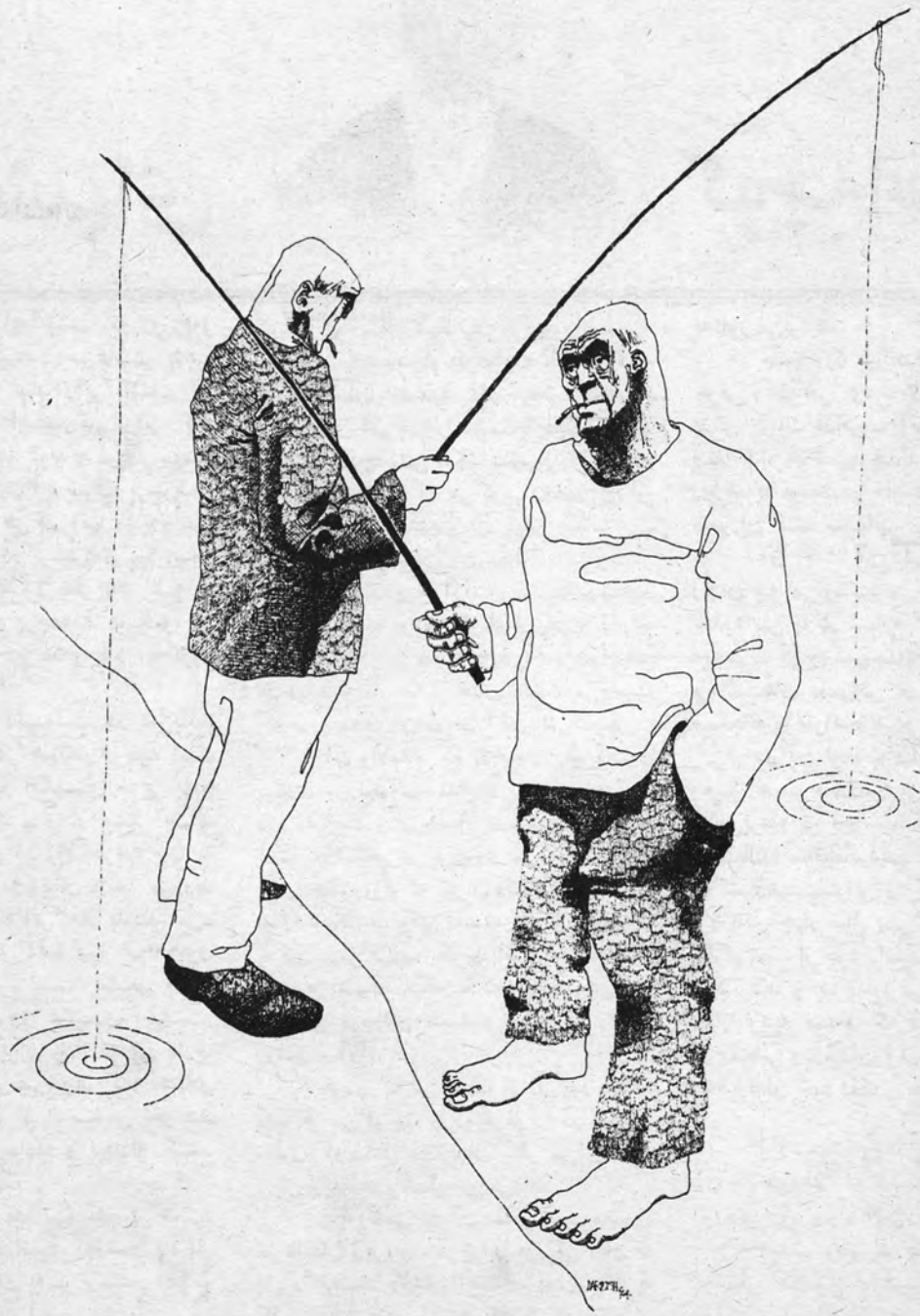
از مصاحبه اینجانب با کارکنان مجله تهران‌مصور (صفحه ۵۷، شماره ۴۴ فروردین ۱۳۵۸) راجع به آقای دکتر شاپور بختیار قسمتی که در باب ادبیات فارسی و فرانسه مرقوم فرموده‌اید صحیح، ولی درباره وطن‌پرستی یا عدم وطن‌پرستی آقای دکتر بختیار مطلقاً اظهاری نکرده‌ام. این تکذیب را لطفاً امر بدرج فرمائید.

دکتر سیدعلی شایگان

۲۵ فروردین ۱۳۵۸

فهرست

۲۴	نامه فوکو به بازرگان		
۲۶	نامه بوتو به ژیسکار		
۲۸	انقلاب ایران...	۳	کاریکاتور
۳۲	افغانستان، گردابی...	۴	یادداشت‌های کوچک انقلاب
۳۶	ارتش صحرا...	۶	صفحات ایران
۳۸	اسلام، سدی...	۱۰	ماجرای چلنگر
۴۲	خاطرات زندان	۱۱	زیرذره‌بین
۴۴	مصاحبه با بلوریان	۱۲	یادداشت‌های فروردین
۴۸	ترکمن صحرا	۱۴	نگاهی به مطبوعات...
۵۲	من معشوق اشرف	۱۶	نه‌چپ، نه راست...
۵۴	سینما و موزیک	۱۸	وظایف دولت...
۵۶	داستان پرچم	۲۰	مصاحبه با متین‌دفتری



۲۰۰۰

یادداشتهای



کوچه انقلاب

□ همه جا شایع است که روز اول ماه مه، یازدهم اردیبهشت خیرهاست. ظاهراً گروهها میروند، تا صف آرایی کنند، آن روز، روز کارگران است، کارگرانی که بازوی تولید جوامع اند. غرب و شرق. سیستم سرمایه داری و هم اردوگاه شرق، برسرشان به بحث و مفتکویید. هر کس آنها را به نوبدی از آن خود می داند. در پوسترهی غول اسای دیوارهای پکن همانقدر مطرح اند که در جشن های خشک و پر جمعیت مسکو، در سندیهای کارگری امریکا و یا در اتحادیه های اروپا.

دعوا برسر آنهاست. در امریکا نماینده شان، جرج مینی همانقدر پرنفوذ است که رئیس جمهوری. در انگلستان حزبی به نام آنها حکومت می کند - و در بیشتر نقاط جهان - در فرانسه و ایتالیا، احزاب چپ به نیروی آنها پایدارند. در ایران ما نیز میروند تا در سرنوشت آینده اثرگذار باشند. میروند تا دریابند مشکل آنها تنها اضافه حقوق و دریافت پول بیشتر، نیست. مشکل آنها برداشت جامعه از نیروی تولیدی آنهاست. جامعهی کارگران ایران با آگاهی دارند وارد دوران تازه یی می شوند که طعمه ی چرب و نرم این یا آن گروه سیاسی نخواهند بود، تا به سر آنها معامله و مجادله کنند. آینده از آن آنهاست.

روز اول ماه مه، روز کارگر است. آنها خود نخواهد گذاشت، روزشان یادگار بدی در نخستین روزهای به نمر رسیدن انقلاب باشد و تشنجی را باعث آید.

□ پیرمرد، چه آرامشی دارد. مثل دریاست. یک بار او را در زندان هم دیده ام. یکی از سه بازی که گرفتار شده بودم. و خنده دار خواهد بود که بگویم هر وقت،

پس از آن دیدار، شیطانی! کردیم و «احسنی» ساواک و یا سلف او «فردوس» تلفن کردند، برای احضار یا تهدید، دلم خواست که بروم و بار دیگر آن پیر را ببینم. با سیگاری لای انگشتانش، چشمانی تنگ شده از پشت عینک. آیت الله طالقانی را می گویم. چقدر از او، آرامش او، شهامتش و بزرگیش حساب می بردند، حتی دژخیمان آن سفاک!

پیرمرد چه آرامشی دارد. بسیاری دلخوش کرده بودند که او از کوره دررفته است و در قهر می ماند. شاید پاره یی خوابهائی هم دیده بودند. اما از همان نخست می دانستم که در سینه ی آن دریا دل، قهر نمی نشیند. آن والا مقام که با همه ی رنج و همه ی بیماری و رنجوری، مدام در حال رسیدن به درد دلهاست و از بامداد تا غروب، همه گونه آدمی در محضرش بردباری می آموزد، پس از غیبتی چند روزه که میزان دل بستگی ایران به او را شناساند. وقتی نشسته بود تا بگوید که به کار برمی گردد، بگوید اتفاق و وحدت را از دست ننهید، انگار نه که هفته ی پیش غبار کدورتی در دلش نشسته بود. باز زلال و روشن و آرام.

هر روز که می گذرد، از آن پدر مجاهد درس ها می گیریم. هر روز، او را در گوشه ی سلول کوچکش در زندان بنظر می آورم که درس پایداری و شکیبائی می داد.

□ وقتی در آن سکوت پرمعنی، سرهایمان زیر بود. در برابر بزرگی آنان که به بزرگداشت نامشان ایستاده بودیم، گریه کار سبکی بود. آنها که هرگز دژخیم اشک بر چشمانشان ندید، هر چه بیشتر شکنجه دادند، درد بود، زخم بود، تن نحیف می شد، خواب از چشم شان ربوده بود، ولی دژخیمان آرزوی التماس را از بیژن جزنی و یارانش

به گور می بردند.

جمعه روز بزرگداشت ۹ تن گروه جزنی و ظریفی بود - ۴ تن مجاهد خلق و ۷ تن چریک فدائی - آنها که مبارزه کردند و در کنار هم شهید شدند، رژیم آن سفاک در روزنامه ها نوشت در حال فرار، در درگیری با ماموران کشته شده اند.

آن گرد، آن دلیر شهید، آن که در زندان نیز می نوشت، می کشید - چند تا از تابلوهایش را در شماره گذشته تهران مصور دیدید - تاریخ سی ساله اش را خوانده اید، برداشتهای علمی اش از تاریخ و از مبارزه مسلحانه را خوانده اید. و حالا او خفته است. در آن لحظات ساکت که باد می وزید

و مبین همسر مبارزش می گفت و باد صدایش را می برد و برگور شهیدان انقلاب که رژیم آن سفاک را ساقط کردند، می ریخت شهیدان در کنارهم - ستوالی را که از همان ۲۱ فروردین چهار سال پیش در ذهن داشتم، باز تکرار شد، از خود پرسیدم: آنها که ماشه را می فشردند و بیژن را می شناختند، لحظه یی دچار تردید نشدند که آن ذهن بارور، آن روح متعالی و درخشان را از بین نبرند، به ایران و به فرزندان خود اینقدر بد نکنند. راستی...؟

□ شبهای بازی با پیچ رادیو، امکان آن را می دهد که دست کم در خیال به دوره های دور پرواز کنی.

دیشب وقتی در یک ایستگاه دور به موسیقی کلاسیک دلنشینی دست یافته بودم. «آلبی نونی»، ناگهان مورش از راه رسید و چرت را پاره کرد. باز نظامیان سر رسیدند، کنجکاوای غریبی در وجودم نشست، تا بدانم باهم چه می گویند، زبان رمز در این نیمه های شب چه پیامی را می رساند.

۴. بهنود

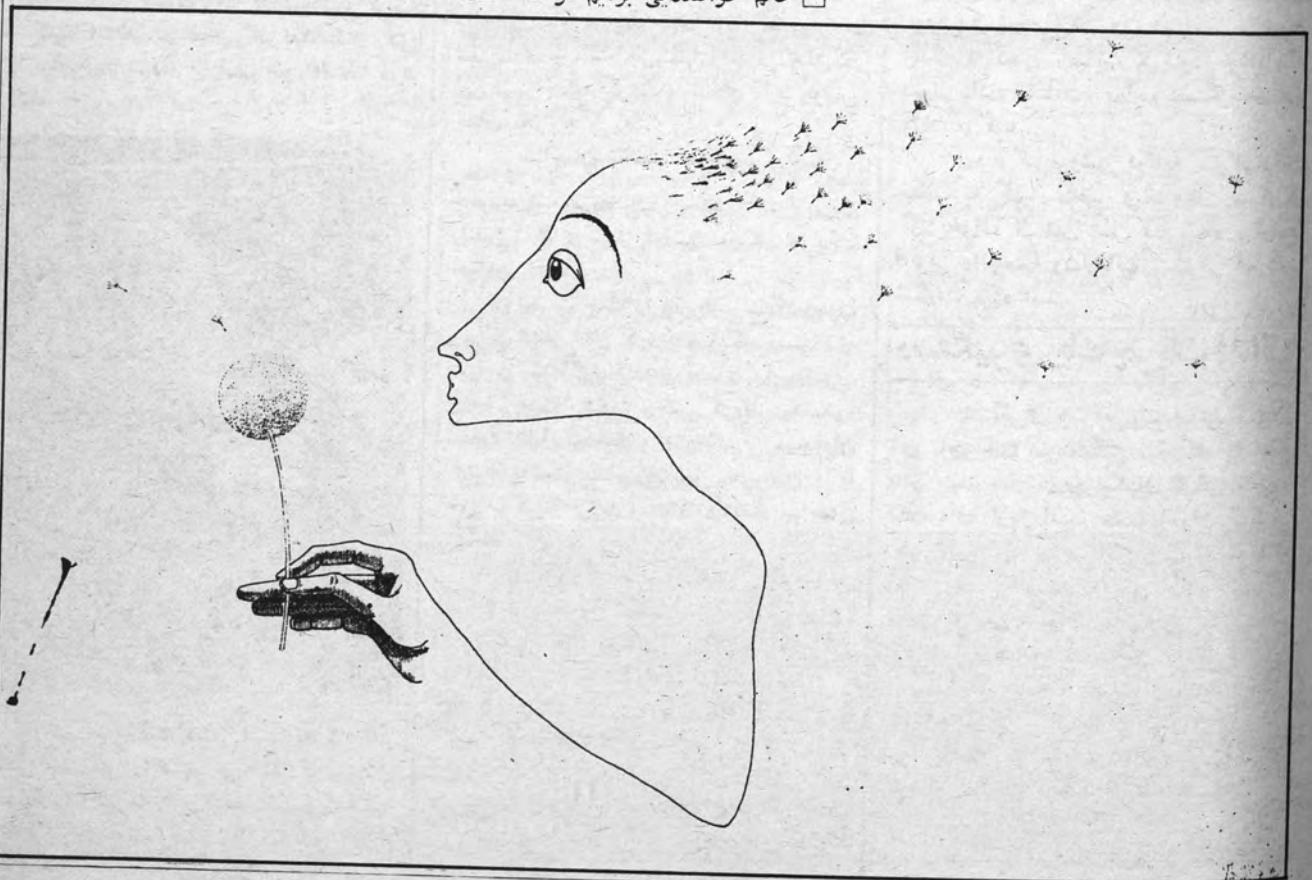
علی اکبر پسر مشغلامرضا سبزی فروش سر
کوچه دیشب توی خیابان به تیر غیب گرفتار
شد.

همسایه‌ها می‌گویند قبل از اینکه
به تیر غیب گرفتار شود فریاد می‌زد: آزادی.
همیشه فکر می‌کردم تیر غیب، باید
چیز عجیب و غریبی باشد ولی صبح مادرم
می‌گفت، جایش درست مثل جای گلوله
بود!

نمی‌گذارند که راحت حتی به موزیک
گوش بدهی. از راه دور هم می‌رسند. در یک
اتاق کوچک و ساکت در نیمه‌های شب در
دل تهران ساکت، که گاه صدای تیر،
تصور بیروت را در ذهنت می‌نشانند، هم رها
نمی‌کنند.

راستی، دنیای بی‌نظامیان، دنیای
بی‌ژنرالها، دنیای بی‌توپ، دنیای بی‌کشتار،
چه دنیایی است!

□ خاتم خواننده‌یی برایم نوشته است:



کرده‌اند که اگر چنین مسائلی ادامه یابد، دست از کار خواهند کشید و به‌رام‌پیمان خواهند پرداخت.

چاقو کشی در کتابفروشی

چند ناشناس روز سه‌شنبه ۱۸ فروردین ماه، مقارن ظهر، وارد کتابفروشی انتشارات خلق (جیبی سابق) شدند و به‌بهانه اینکه هنوز امام اجازه چسباندن اعلامیه و پوستر کارگری روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) را نداده است، به کارکنان کتابفروشی با کارت و چاقو حمله کردند. در این حمله سه نفر از کارکنان کتابفروشی به شدت زخمی شدند ولی مردم و کسانی که مشغول خرید کتاب بودند، توانستند یکی از حمله‌کنندگان را دستگیر کنند. دوتن از زخمیان به بیمارستان برده شدند و دو ساعت زیر عمل بودند. مهاجم دستگیر شده تحویل کمیته امام شد و بنا بر آنچه علی احمدی مدیر کتابفروشی می‌گوید: کسانی که در کمیته بوده‌اند بجای تحقیق در مورد واقعه، تمام کوشش خود را صرف گرفتن رضایت از فرد زخمی می‌کنند (یکی از مجروحان با مهاجم دستگیر شده به کمیته امام برده شده بودند) و شخصی مضروب در اثر تهدید وادار به دادن رضایت می‌شود، و بلافاصله پس از دادن رضایت، مهاجم دستگیر شده‌را آزاد می‌کنند.

مدیر کتابفروشی در نامه سرگشاده‌ای خطاب به کلیه عناصر و نیروهای مترقی و آزادیخواه، از این عمل به تمام مراجع قانونی و انجمنها و سازمانهای مترقی و مردمی شکایت برده است.

دستگیری يك چريك فدائي

دستگیری يك چريك فدائي خلق، از آن ماجراهای عبرت‌انگیز بود که این هفته فاش شد. سازمان چریکهای فدائی خلق در اطلاعیه‌ای از بازداشت محموداخوان بی‌طرف (حماد شیبانی) توسط ماموران کمیته سلطنت آباد پرده برداشت. در این اطلاعیه آمده است که این عضو سازمان چریکها در مدت بازداشت شکنجه‌های سختی دیده است. شیبانی که تا چندی پیش سرپرستی دفتر نمایندگی سازمان در لبنان را داشته، پس از انقلاب با همه وسایل دفتر - شامل کتابها، نشریات و چند قبضه اسلحه - وارد ایران شد اما در فرودگاه همه وسایل او را ضبط کردند و بارها و بارها مراجعه‌شیبانی

نگاهی دوباره به هفته

چرا سنجابی استعفا کرد؟

راه محافظه‌کارانه‌ای در پیش گرفته و در بیان علل استعفای خود، صراحت به‌خرج نداده است. سنجابی در مصاحبه خود درباره استعفای خود گفت که دخالت ناپجای کمیته‌ها، وجود مراکز مختلف تصمیم‌گیری و اجرائی و نیز مداخلات ناروا در سفارت ایران در واشنگتن سبب این کار بوده است و در مجموع وجود دولت‌های دیگری را در برابر دولت موقت انقلاب علت استعفای خود دانست.

اشغال ستاد چریک‌ها در آبادان

گروهی در آبادان روز جمعه ۳۱ فروردین ماه به‌دبیل‌های بیکار متحصن در شهرداری و ستاد چریکهای فدائی خلق در این شهر حمله کردند و عده‌ای را با چوب و چماق مجروح کردند.

مهاجمان نخست با چوب و چماق و

چاقو به‌جمع متحصنان ریختند و پس از بیرون راندن آنان از محل تحصن، به ستاد چریکها حمله‌ور شدند.

نخست حمله را با پرتاب سنگ و چوب و دادن شعار آغاز کردند و آنگاه دسته‌دسته به داخل ستاد ریختند و عده‌ای را به‌ضرب چاقو و چماق بشدت زخمی کردند. حدود ساعت ۱۵ بعد از ظهر تنی‌چند از پاسداران کمیته به‌محل ستاد رفتند و مجروحان را با خود به کمیته بردند و ستاد به‌اشغال مهاجمان درآمد.

در این درگیریها گفته می‌شود بیش از ۵۰ تن مجروح شده‌اند. پیش از آغاز این درگیریها، چند اتومبیل در شهر به‌حرکت درآمده بودند و شعارهای ضد کمونیستی و تحریک‌کننده داده بودند. گفته می‌شود کارگران بیکار فصلی نیز که در محل سندیکای کارگری تحصن اختیار کرده‌اند، در معرض چنین حمله‌ای قرار دارند. کارگران شرکت نفت در رابطه با این حمله‌ها تهدید

بنا بر يك خبر تلفنی از آمریکا، علت کناره‌گیری دکتر سنجابی سرکشی سفیر ایران در واشنگتن از دستورات وزارت خارجه بوده است. گفته می‌شود شهریار روحانی داماد دکتر یزدی که سفیر ایران در واشنگتن است مصاحبه‌ای در آنجا کرده که وزیر خارجه سابق را برآشفته است و هنگامی که در این باره از او توضیح خواسته‌اند، گفته است که من فقط به نظرات آیت‌الله خمینی توجه دارم و با وزارت خارجه کاری ندارم. وزیر خارجه وقتی چنین می‌بیند با توجه به نهم‌ماهگی کابینه و کمیته انقلاب در تصمیم‌گیریها، کنار رفتن را ترجیح می‌دهد و از پست خود استعفا می‌کند.



در این زمینه گفتنی است که نیروهای پیشرو سنجابی را متهم می‌کنند که پس از استعفا - وقتی که قرار گذاشته درباره کناره‌گیری خود توضیح دهد - طبق معمول

به نخست وزیر اثری در باز پس گرفتن مسائل نداشته است. روز ۱۵ فروردین ماه، وقتی که شبیانی برای بدرقه اسقف کاپوچی به فرودگاه مهرآباد رفته بود، از طرف افراد کمیته به سرپرستی احمد منتظری بازداشت شد و مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

بنابر اطلاعیه سازمان چریکها وقتی که احمد منتظری با اعتراض شبیانی و جمعی از حاضرین قرار می‌گیرد با طرح این مساله که «من او را می‌شناسم، کمونیست است» دستور بازداشت فدائی خلق را صادر می‌کند.

بنابر اطلاعیه در روزهای اول مذاکره سازمان چریکها با مسئولان آنها عنوان می‌کردند که شبیانی قصد داشته دوفسر عراقی را از ایران خارج کند و سازمان تصور می‌کرده است که سوء تفاهمی بوده و رفع خواهد شد. نمایندگان دولت هم در نتیجه مذاکرات، دستور آزادی شبیانی را داده‌اند ولی به‌رغم این حکم صریح دولت مسئولان کمیته از آزاد کردن او خودداری کرده‌اند.

□ با انتصاب دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، به سرپرستی موقت وزارت خارجه ماجرای وزارت خارجه در ارتباط با سفارت ایران در امریکا به نفع جناح تندرو دولت پایان گرفت.

سنجایی، رهبر جبهه ملی و وزیر خارجه دولت موقت کرچه در ارتباط با موضوع ربودن فرزندان آیت‌الله طالقانی استعفا داد، ولی گفته شد که دو روز پیش از آن تصمیم گرفته بود و آن زمانی بود که کاردار اعزامی او به واشنگتن عملاً ابراز ناتوانی کرد و بعد ملاقات شه‌ریار روحانی داماد جوان - بیست و چند ساله - دکتر یزدی با سایروس و نس وزیر خارجه امریکا رخ داده بود.

امیرانتظام بعداً در مصاحبه مطبوعاتی خود از این موضوع از طرف دولت اظهار بی‌اطلاعی کرد. به‌رحال سنجایی اینک در روابط سردی با دولت به‌سر می‌برد.

از تسدروهای دولت می‌توان از: امیرانتظام، داریوش فروهر، قطب‌زاده، صباغیان (که نام برادرش در ارتباط با دستگیری فرزندان طالقانی به‌میان آمد)، دکتر یزدی نام برد که مانده‌اند و گفته میشود که در دولت آینده اینان با قدرت بیشتر اکثریت خواهند یافت. هم‌اکنون عملاً در سطح استانداران تغییراتی در جهت کنار رفتن میانه‌روان آغاز شده است.

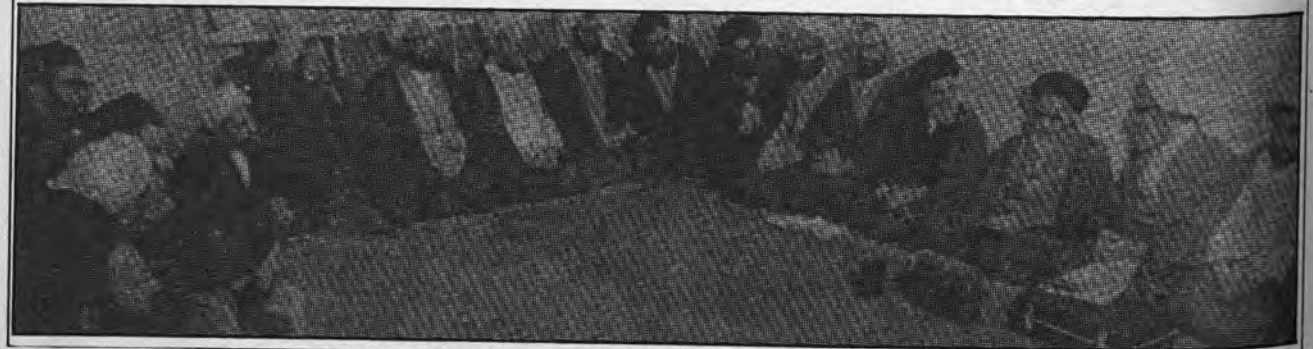
انتصاب دکتر یزدی عملاً یک پیروزی برای این جناح است.

انحلال کمیته‌ها مطرح نیست

در هفته گذشته روسای کمیته‌های ۱۴ گانه تهران به خدمت امام رسیدند و آئین‌نامه کمیته‌های موقت انقلاب اسلامی را به امام دادند. حضرت آیت‌الله امام خمینی پس از استماع پیشنهادهای در سخنانی خطاب به آنان فرمودند: باید پاسداران و کمیته‌ها باشند تا روزی که قدرت نظامی طوری باشد که خلع سلاح تمام مفسدین را بر گروه‌هایی که اخلال می‌کنند انجام دهند. علامت اینکه قدرت پیدا کرده‌اند، این است که خلع سلاح کرده باشند، پس از آنکه گروه‌هایی که بین مردم مفسده می‌کنند و کشاورزی را می‌خواهند تحقق صحیح پیدا کند و مدارس

دولتی را نمی‌خواهند باز باشد و می‌خواهند که این آشفتگی ادامه داشته باشد و بالاخره کاری می‌کنند که خارجیان فرصت پیدا کنند تبلیغ کنند که ایران نمی‌تواند خود را حفظ نماید. یک زمینه فساد ایجاد نمایند و خدای ناخواسته کودتائی در ایران بوجود آورند که در دنیا هم موجه نشان داده شود. این اشخاص و گروه‌ها که در بین مردم به تبلیغات سوء مشغولند تا زمانی که وجود دارند احتیاج به کمیته‌ها و پاسداران است. امام در قسمتی دیگر از سخنان خود گفتند: اصل مساله که کمیته‌ها و پاسداران باشند، مطرح نیست. بلکه این مساله مطرح

است که چطور باید آن را اصلاح کنیم نه انحلال. باید کمیته‌ها وجود داشته باشد و باید تصفیه شود که اشخاص یا هیئت‌هایی بروند و یکایک این کمیته‌ها را ملاحظه کنند. آیت‌الله در ادامه سخنان خود گفتند: هیاهوهای که درباره کمیته‌ها می‌شود، امر تازه‌ای نیست. اینها اساس و تژشان بر این است هر عاملی را که برای ملت کاری انجام دهد بگویند. شاهد بزرگ من موضوع رفراندوم است. آیا آنها می‌توانند بگویند که رفراندوم ملی نبود و دولت در آن دست داشت. اینها را آنها نمی‌توانند بگویند ولی با تمام قوا کوشیدند که از رفراندوم جلوگیری کنند و بعضی توانستند صندوق‌ها را آتش بزنند. بعضی مردم را اذیت بکنند و مانع رای دادن شدند و رفراندوم را تحریم کردند.



صد انقلاب این بار نقده را به خون کشید

هنوز از حوادث خونین سنندج و کسند کاووس، چیزی نگذشته، يك نقطه دیگر ایران در کردستان به خون کشیده شد این بار مردم نقده قربانی می‌دهند و جنگ خونین در آنجا شروع شده است. نبردهای نقده در روز آخر فروردین ماه شروع شد. حزب دمکرات کردستان در آنجا میتینگی برپا کرده بود و بنا بر گزارشها هنگامی که جمعیت انبوه برای شرکت در میتینگ گرد آمد، تیراندازی از بیرون شروع شد و به نبردی خونین انجامید که تا زمان نوشتن این گزارش - روزیکشنبه - بیش از سی تن کشته و ۱۵۰ تن مجروح به‌جا گذاشته‌است. هنوز ریشه ماجرا به‌درستی شناخته نیست و معلوم نیست که برانگیزانندگان این نبرد، از چه گروه و دسته‌ای هستند. این اندازه معلوم است که ضد انقلابیان و عاملان استعمار این بار اختلافهای ترک و کرد و شیعه و سنی را دامن می‌زنند. در اعلامیه‌ای که حزب دمکرات کردستان منتشر کرده آمده است که هنگام شروع میتینگ، دست خبیثی از آستین خیانت بیرون آمده و نه تنها اجتماع پرشکوه حزب را بهم زد بلکه جنگ خونین و ناخواسته‌ای را به مردم کرد و آذربایجانی تحمیل کرد. عده‌ای افراد ضد انقلابی و وابسته به رژیم منغور سابق از پشت بامها شروع به تیراندازی کرده و به سوی دهها هزار نفر که در استادیوم ورزشی شهر اجتماع کرده بودند، آتش گشودند.

در اعلامیه آمده است: مسبین این واقعه اسفناک بدون تردید عناصر ضد انقلابی در میان افراد کمیته انقلابی شهرستان نقده و عناصری از قبیل آقای «حسینی» عضو کمیته ارومیه می‌باشد، که بارها کوشیده‌اند با افشاندن بذر تفرقه و اختلاف در بین توده‌های دو ملت کرد و آذربایجانی فرزندان این دو خلق برادر را به‌جان هم انداخته و از این طریق خدمتی به منافع امپریالیستها و سرسپردگان داخلی‌شان بنمایند.

جمعیت کردهای مقیم مرکز نیز در نامه‌ای به نخست‌وزیر در این باره نوشته است: قبل از آنکه حوادث سنندج روی دهد از طرف آقای حسینی که در کمیته امام ارومیه نفوذ دارد مقدار زیادی اسلحه میان افراد ناصالح تقسیم شده و با تحریکات مداوم اختلافهای ترکها و کردها را دامن می‌زدند. رهبران مذهبی و سیاسی منطقه به کرات در این مورد هشدار داده‌اند و در جریان حوادث سنندج این موضوع در حضور آیت‌الله طالقانی عنوان شد. بعدها نیز عناصر با حسن نیت از جامعه ترک‌زبان منطقه این خطرا به مراجع دیگر سازمانهای دمکراتیک در تهران اعلام داشتند. هفته گذشته از طرف زارع نامی تلگرامی به قم و تهران مخابره شد که آشکارا تحریک آمیز بود.

بامداد روز یکشنبه دوم اردیبهشت وزیر کشور در اطلاعیه‌ای که از رادیو تلویزیون پخش شد به طرفین نبرد هشدار داد که تا ساعت ۴ بعد از ظهر دست‌ازجنگ بکشند و گرنه مجبور خواهد شد قوای مسلح را برای برقراری آرامش به منطقه گسیل دارد. هنوز پیدا نیست سرنوشته نقده چه خواهد شد، همچنانکه معلوم نیست ضد انقلاب دیگر کدام شهر و منطقه را برای برآه‌انداختن جنگ و برادرکشی انتخاب کرده است.

مختلفی دست به تظاهرات خیابانی زدند و گروههایی نیز دعوت به راهپیمائی کردند که با پیام روز پنجشنبه آیت‌الله ضرورت آنها از میان رفت. از راهپیمائی‌هایی که انجام شد باید از راه پیمائی دانش‌آموزان یاد کرد. این جوانان و نوجوانان بواقع نشان دادند که از همه گروههای مسن‌تر انقلابی‌ترند. آنها نخستین کسانی بودند که به خیابانها ریختند و خواستار بازگشت آیت‌الله به صحنه سیاست شدند. پس از آنها بود که دیگران به میدان آمدند.

از مهمترین گروههایی که دعوت به راهپیمائی کردند، جبهه دمکراتیک ملی بود. این جبهه برای بازگشت آیت‌الله روز سه شنبه را روز راهپیمائی اعلام کرد. با این دعوت، جمعیت انبوهی، ساعت دو تا سه بعد از ظهر روز سه‌شنبه ۲۸ فروردین ماه در جلو دانشگاه تهران گرد آمدند تا به راهپیمائی بپردازند و بسوی نخست‌وزیری بروند. اما از همین ساعت طرفداران حزب فقط حزب‌الله به میان جمعیت ریختند و از راهپیمائی آنان جلوگیری کردند. جمعیتی که در جلو دانشگاه گرد آمده بود، حدود دو ساعت در

آنجا معطل ماند و با کسانی که مخالف راهپیمائی بودند، به بحث پرداخت ولی مخالفان به هیچوجه رضایت ندادند و تا پایان کار مانع راهپیمائی شدند. عده‌ای که از جلو دانشگاه رفته بودند، در مسیر خود تا نخست‌وزیری درگیریهای بسیار پیدا کردند و از طرف مخالفان مزاحمتهائی برای آنان فراهم شد و گاه کار به زدو خورد کشید و عده‌ای مجروح به‌جا گذاشت.

آنها که قصد راهپیمائی داشتند، عقیده داشتند که با این ترتیب و با توجه به حمله مخالفان و مانع شدن آنها، عملاً آزادی از دست رفته است در حالی که برای بدست آوردن آزادی اجتماعات و آزادیهای دیگر بود که مردم ایران برخاستند.

آیت‌الله طالقانی با پیامی به صحنه سیاست و به میان مردم بازگشت. آیت‌الله در این پیام ضمن تشکر از همه کسانی که خواستار بازگشت او شده بودند، اعلام کرد که موضع او با موضع آیت‌الله خمینی یکی است و اختلافی در بین نیست و ایشان رهبری قاطع آیت‌الله خمینی را پذیرفته‌اند. آیت‌الله طالقانی در این پیام ضمن برحذر داشتن از گرویدن به راستهای افراطی یا چپهای افراطی، به وقایع گنبد اشاره کرد و خواستار تصفیه آرام کمیته‌ها و پاسدارها شد.

بازگشت آیت‌الله طالقانی به صحنه سیاست

غیبت نگران کننده آیت‌الله طالقانی، پنجشنبه پیش پایان یافت و ایشان با پیامی که از تلویزیون پخش شد، خاطر هواداران خود را آسوده کردند. در زمان غیبت آیت‌الله گروههای

بزودی روزنامه جنگل منتشر میشود

روزنامه جنگل که نشریه‌ای است مستقل با مطالبی در زمینه‌های سیاسی - اجتماعی - ادبی و ورزشی در رشت منتشر میشود.



چلنگر خواندنی و پرسر و صدا

نخست (دوشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۸) آن چاپ شده است، و در آن دکتر یزدی،

قطب‌زاده و بنی‌صدر (معروف به مثلث بیق) از مهره‌های شطرنج آمریکا هستند و در برابر ملت نشست است با مهره‌های کارگر، کشاورز، دانشجو، مجاهد، فدائی، و در حرکت نخست کارگر را به پیش رانده است. و در نظم طنزآمیز اندر مصاف ملت با عموسام نابکار چنین آورده است که ملت قرنی را برکنار کرد و اکنون:

چو خلقی بیا خاست بهر نبرد
سر مهره‌ها اندر آرد به گرد
چو هنگام بازی هوا پس شود
مثلث به یک حمله مرخص شود

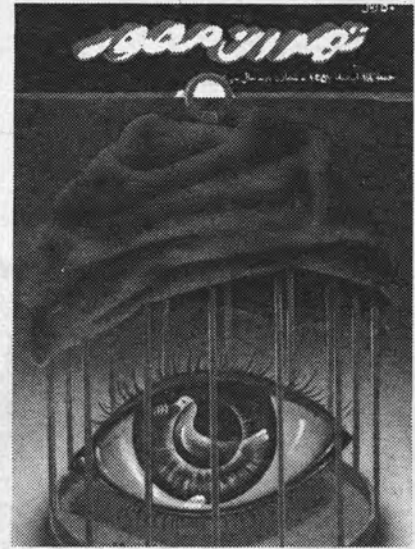
شاید بتوان گفت در تاریخ مطبوعات ایران نشریه‌ای نداشته‌ایم که در شماره نخست خود به اندازه چلنگر (آهنگر) سرو صدا کرده باشد.

تهران مصور انتشار چلنگر را به همکاران خوب خود تبریک می‌گوید.



چلنگر روزنامه خوشنام دوران‌های پیشین، بار دیگر در قالب و محتوای تازه، به همت چند تن از یاران خوب و شایسته مطبوعات انتشار یافت و چنانکه انتظار مرفت، در همان شماره نخست سروصدای بسیار برانگیخت. این سروصدا را از نظر ماهیت، دقیقاً به دو قسمت باید کرد. نخست آنها که «چلنگر» را خواندنی یافتند و فریاد احسنتشان برخاست و به دست‌اندرکاران نشریه تبریک گفتند یا پیش خود خواندند و خندیدند و لذت بردند و به دوستان و آشنایان گفتند که چلنگر چه نوشته و چها کرده است و دیگر آنها که راه و روش چلنگر را به مذاق خود خوش نیافتند. پس کوشیدند با تظاهرات و به زامانداختن سروصدا جلو انتشار آن را بگیرند و نویسندگان و گردانندگان شایسته آن را بترسانند. و اختناق و سانسور تازه‌ای را که بر مطبوعات حکمفرما شده است، تشدید کنند.

همه آنچه بهانه بدست مخالفان داد کاریکاتوری است که در صفحه اول شماره



روی جلد:

«چپ‌کشی در پیش است؟»

عنوان نقاشی تمثیلی حجت شکیبیا نقاش خوب معاصر است که روی جلد این شماره ما نقشسته است.

در نزدیکی روز اول ماه مه، با توجه به بسیج همه‌ی نیروهای ملی و ترقیخواه و همه‌ی احزاب و دستجات برای بزرگداشت روز کارگر، این توم و وحشت برای بسیاری بوجود آمده است که با سوءتفاهمی که در مجموع مملکت می‌گذرد، یک چپ‌کشی بزرگ در پیش است.

مقاله این هفته مسعود بهنود، بالهام از سخنان پدر مجاهد آیت‌الله طالقانی در مدرسه فیضیه قم، در همین باره است، با عنوان «نه چپ، نه راست، مردمی» صفحه ۱۶

جنجال خبر بانك ملي

نوشته دوهفته پیش ما درباره مدیرکل بانك ملي - جلیل شرکاء که با فرمان شاه سابق به این سمت گماشته شد و هنوز بر سر کار باقی است، سروصداها در پی داشت. بسیاری از کارکنان مخالف و موافق او دربانك با مراجعه به «تهران‌مصور» اعتراض می‌کردند و یا تایید نوشته ما.

در این میان مدارك و اسنادی نیز درباره مدیرکل فعلی و همکارانی که انتخاب کرده، به ما رسید. ولی آنچه بیش از همه موضوع توجه است، استدلال چند تنی بود در دفتر «تهران‌مصور» عنوان می‌کردند که شرکا بخشی از حقوق کارکنان بانك را، در یکسانی با کارکنان دیگر بانكها پرداخته، از همین رو، مورد تایید ماست. آنان گله داشتند که

مطلب «تهران‌مصور» ممکن بود، چنین به نظر آورد که کارکنان بانك با مدیرکل فعلی برای ابقای او تباری کرده‌اند، پولی از بیت‌المال گرفته‌اند و دم بر نمی‌آورند. حال آن که چنین نیست. اگر سخنی در آن نوشته بود درباره سوابق و پیشینه شرکا بود و نه درباره اقداماتی که برای کارکنان بانك ملي انجام داده است. مطرح این بود که کسی نتواند با کمک بیت‌المال و با دادن حقوق حقه عده‌یی و با استفاده از روابط شخصی و دادن سمت‌های تازه به کسانی که با مسئولان دولت موقت نزدیکند، بماند و بر سوابق خود پرده‌یی بکشد.

صفحات تهران‌مصور بروی همه‌ی کسانی که در این باره و درباره هر مطلب و خبر دیگری که منتشر می‌شود، حرفی دارند، کشوده است.

ایران منصوب و مشغول کار گردید. ایرج داورپناه گارد محافظ دکتر مصدق را در طول مدت درازی به‌عهده داشت، از وقایع ۹ اسفند، ۲۵ مهرداد و کودتای ۲۸ مرداد خاطرات جالبی دارد و تا ساعت ۱۹:۳۵ ۲۸ مرداد از منزل دکتر مصدق دفاع کرد و بالاخره نخست‌وزیر و ۲۳ نفر از یارانش را سلامت از خانه خارج کرد، و تا سال ۳۴ در زندان دژبان بازداشت و با اتهام خیانت علیه مقام سلطنت از طرف سپهبد آزموده دادستان ارتش برای او تقاضای اعدام شده بود. او پس از خروج از زندان به وزارت اقتصاد منتقل و در سال ۴۵ بازنشسته شد. یک‌بار نیز به‌علت چاپ و انتشار کتاب فراماسونری در ایران، سه‌ماه در قزل‌قلعه زندانی شد.

سمت تازه ایرج داورپناه

ایرج داورپناه که با درجه سروانی فرمانده گارد محافظ دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر ملی ایران که پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، به ثمر رسیدن انقلاب همین سمت را در کنار مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر فعلی به‌عهده گرفت، سمت نماینده وزیر دفاع ملی در ستاد نیروی زمینی ارتش ملی





□ آزاد شدن احسان نراقی از بند، آنهم درست در روزی که تازه اطلاعات خبر از دستگیری او داد، با آن تیرهای هیجان-انگیز «دستگیری سه جاسوس» و عکس او در کنار کیانپور وزیر اطلاعات و دادگستری هویدا و آموزگار از آن خبرها بود.

نراقی، در فرانسه نام آشناییست، یک نویسنده فرانسه زبان شرقی به حساب می-آید که به قولی یک نه بزرگ در برابر غرب نهاد. از همین رو بادستگیریش گروهی در پاریس به تکافو افتادند: میشل فوکو، سیمون دو بووار، سارتر و... اما بیشتر از تلاشی آن گروه یکی از شاگردانش در پاریس به او کمک کرد: ابوالحسن بنی صدر.

□ از میان کسانی که جز دکتر علی شایگان، نامشان برای ریاست جمهوری، البته در صورتی که سمتی تشریفاتی باشد، بر سر زبانهاست، الهیار صالح است. یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی جنبه ملی که در تمام سالهای پس از ۲۸ مرداد نیز همصدایی با او مصادف با زندان و تبعید بود.

□ یک طرح کشاورزی، در وزارت کشاورزی تحت بررسی است که براساس آن دولت برای رونق دادن به کشاورزی و کم کردن از فشار بیکاری، فروش تولیدات کشاورزی تحت بررسی است که براساس و خود آنرا می‌خرد و بجای دادن وام «پیش خرید» می‌کند.

یک کارشناس برجسته امور کشاورزی که به تازگی بکار فرا خوانده شده معتقد است، این پیشنهاد اگر با معافیت ماشین-های کشاورزی از مالیات و کمک دولت برای وارد کردن آنها و باز کردن بندهای مقررات و کاغذ بازی از دست و پای خرده مالکان توأم گردد، باعث خواهد شد که هم رونق کشاورزی فراهم آورد و هم بیکاری‌ها چاره شود.

□ پیش‌نویس قانون اساسی که قرار بود هفته پیش منتشر شود، هنوز آماده نشده است. گفته میشود، تاخیر از آنرو صورت گرفته است تا کارشناسان و مطلعان و حقوقدانان و هم علمای فقه نظرات خود را بدهند و هر آنچه منتشر شود قابل دفاع باشد و همان تصویب گردد. این موضوع اعتراض گروهها و احزاب را در پی خواهد آورد.

□ عبدالله انتظام سیاستمدار معروف، به سابقه‌ی آشنایی با مهندس بازرگان، روزی که امیرعباس هویدا محاکمه می‌شد، تلفنی سعی کرد با نخست‌وزیر تماس بگیرد: اما ممکن نشد، فردای آن روز که در بامدادش هویدا تیرباران شده بود، از دفتر نخست‌وزیر با انتظام که نخستین بار هویدا و منصور معاونان او در شرکت نفت بودند و از قدیم آنها را - هر دو اینچنین مردند - از سالها پیش می‌شناخت، تماس گرفته شد. اما دیر شده بود. انتظام در پاسخ بازرگان گفت: غرضی نداشتم، متشکرم!

□ موضوع عفو عمومی چند هفته است که به تعویق می‌افتد. گفتنی است دولت این امر را تنها به عنوان عاملی برای آسان شدن

کار سازندگی طلب می‌کند. ولی هیچکدام از احزاب و گروههای میانه‌رو و چپ خواستار آن نیستند. از سوی دیگر عملاً دیده می‌شود که وزارت بازرگانی، صنایع، اقتصاد، خارجه، کشاورزی و کار نخواهند توانست تمام برنامه‌های خود را پیاده کنند، تا عفو عمومی اعلام نشود و سرمایه‌گذاران و صاحبان کارخانه‌ها و صنایع، احساس امنیت نکنند و به کار نیایند.



معروف نیز بی‌سر و صدا به تهران آمده بود و بعد مقاله بلندی نوشت، عکس او را در حال مصاحبه با بازرگان و امیرانتظام نشان می‌دهد.



□ «ماریا انتونیا ماچیوچی» روزنامه-نگار ایتالیایی که همزمان با ماجرای حجاب و زنان در ایران بود، در مقاله‌ی که در شماره پیش تهران مصور ترجمه آن چاپ شده بود، نوشته بود «ما زنان بی‌روسی به حضور امام» در قم رسیدیم و اضافه کرده بود که البته تصویر آن هرگز در روزنامه-های ایرانی چاپ نخواهد شد. اما عکس از این دیدار که در مجله فرانسوی اف چاپ شده بود نشان داد که آنها در حضور امام سرپوشیده بوده‌اند.

همراه این گروه کلودسروان شرایبر، برادر ژان ژاک سروان شرایبر نویسنده



نیاز یعقوبشاهی

یادداشتهای فروردین

فقط جمهوری اسلامی

نزدیک میدان ۲۴ اسفند جوانک ریشوئی را دیدم که یک دسته اعلامیه را پاره می‌کرد و در جوی کنار خیابان می‌ریخت. عصبانی بود و زیر لب با خودش چیزهای نامفهومی می‌گفت.

گفتم: «چرا اینها را پاره می‌کنی؟»
گفت: «آخه، زیرش نوشته حزب! حزب ایران!»

گفتم: «این اعلامیه‌ها مال یکی از احزاب جبهه ملی است. می‌دانی یا نه، که داری پاره می‌کنی؟»

با همان حالت عصبانی گفت: «نخیر! من فقط می‌دانم که ما حزب مزب نداریم. فقط جمهوری اسلامی!»

گفتم: «صحیح! اما تا الان که دوتا حزب جمهوری اسلامی درست کرده‌اند؟»

کمی آرام‌تر و با قیافه حق به‌جانبی گفت: «آنها هم والله خوب نیست. آنها هم برای تفرقه‌انداختن است!»

گفتم: «آیت‌الله خمینی این کارها را جایز ندانسته‌اند. ممکن است بگویید که تو از چه کسی اطاعت می‌کنی؟»

با ناراحتی گفت: «من این حرفها سرم نمی‌شود. من می‌گویم حزب بی‌حزب! فقط جمهوری اسلامی!»

گفتم: «خیلی ببخشید که مزاحمتان شدم. خداحافظ!»

نامه سرگشاده

تفسیری از «نامه سرگشاده» تکان‌دهنده! ای که این روزها روی دیوارها به چشم می‌خورد. مطالب داخل گیومه، عیناً از «نامه سرگشاده» نقل شده است. بره‌های نازنین و معصوم! گوسفندان

عزیز!

شما را به‌خدا، به‌ما گرگها رحم کنید!

چرا يك طوری بیرون نمی‌آیید که «ما» گرگها «که عنان عقل» نداشته خود را به‌دست «غرایز کور و حیوانی» سپرده‌ایم، «مرتکب نود درصد جنایات‌روزمره نشویم؟».

چرا متوجه نیستید که کسی نگفته و در هیچ‌جا هم ننوشته‌اند که ما گرگها ذره‌ای به‌فکر بهتر کردن اخلاق و رفتار خود باشیم؟ این فقط شما هستید که باید طوری بیرون بیایید که «غرایز ما تحریک نشود». این را باید بدانید که فقط ما گرگها غریزه داریم، و اگر تحریک شود، «دست به‌چه جنایتها که نمی‌زنیم!». شما که غریزه ندارید. بنابراین، ما هرغلطی هم که بکنیم به‌شما آزاری نمی‌رساند و مغایر دین و ایمان هم نیست!

«ما گرگها جنس خودمان را بهتر می‌شناسیم، محال است دست‌بره یا گوسفندی را گرگی جز از روی شهوت و خیانت نفس فشار دهیم.» پس بر زحمت اولاً با گرگها دست ندهید و ضمناً سعی کنید سر و گلوی خود را طوری بپوشانید که بهانه به‌دست ما و آنها ندهد. اینها همه سوغات اجنبی است، نه تمدن و از این حرفها.

«بخاطر خدا، بخاطر انسانیت، بخاطر خشنودی هر معصوم پاك به‌ما ترجم کنید و كله و گلوی خود را از چشم‌چرانیهای بوالموسانه و تیرهای مسموم و نظره‌های خانثانه ما بپوشانید!»

«ما که نمی‌خواهیم» گرگهای «بست و هرزه‌ای باشیم!» علتش فقط همین كله و گلوی برهنه شما است. اگر می‌بینید که این همه «فساد، این همه فحشاء این همه فقر و جنایت و قتل» هست، يك وقت خیال نکنید خدا نکرده علتش نظام اجتماعی منحط

و تبلیغات زهرآگین آن در جهت تحمیل مردم، تقدس مالکیت خصوصی، بهره‌کشی انسان از انسان و تقسیم ناعادلانه ثروتهاست؟ نه! علتش فقط همین است که شما سر و كله، مخصوصاً گلوی خودتان را، نمی‌پوشانید!

ای بره‌های محترم و عزیز! شما را به‌خدا به‌ما گرگها رحم کنید! چرا نمی‌خواهید بفهمید که گرگها گناهی ندارند و این شما هستید که نباید ما را تحریک کنید و بهانه به‌دست ما بدهید؟

نتیجه اخلاقی: در آزادی نباید افراط شود. این آزادی، افراطی است! فقط گرگها باید آزاد باشند. اگر بره‌ها و گوسفندها هم آزاد باشند، که دیگر نمی‌شود گولشان زد. نمی‌توان کلاه سرشان گذاشت و در جهت غرایز خود از آنها استفاده کرد.

اگر زن‌ها هم آزاد باشند، زور آزادی دوبرابر می‌شود. در این صورت است که ملت و دین نابود می‌شود! پس، گرگهای هم پیمان و هم ذائقه!

پیش بسوی لگدمال کردن نیمی از آزادی جامعه!

پیش بسوی ایجاد نفاق و درگیری میان زنان و مردان!

پیش بسوی گرفتن ماهی از آب گل آلود!

با همه قدرت، پیش بسوی خرابکاری در جنبش انقلابی!

یکی از گرگهای معتقد و با ایمان: ۲ - رضائی

پا برهنه‌ها

يك انقلابی در اینجا شده است که چشم دنیا را خیره کرده، آقا انقلاب پیروز

نداده، اما يك عده‌ای ضد انقلابی و منافق
نی‌گذارند این پیروزی تثبیت شود. در آن
اخلال می‌کنند. هر روز يك چیزی علم می-
کنند و راه می‌افتند. انقلاب را دیگران
کرده‌اند، اینها از آن سهم می‌خواهند.
هر کس از راه می‌رسد، می‌گوید من هم
هستم. اینها تا حالا کجا بودند؟
کارگران؟ اختیار دارید، آقا!
دهقانان؟ شوخی نکنید، آقا!
دانشجویان؟ خیلی از مرحله پرتید،
آقا!

دانش‌آموزان؟ ترا به‌خدا دست از
سرم‌ان بردارید، آقا!
چی؟ چه‌جا؟ استغفرالله! مثل اینکه
شما اصلا تاریخ را مطالعه نکرده‌اید، آقا!
نه، نه، نه! هزار بار، نه! هیچ‌کدام
از اینها کوچکترین شرکتی در انقلاب
نداشته‌اند. این انقلاب را فقط و فقط
مستضعفین و پابرنه‌ها بپا کرده و به
پیروزی رسانده‌اند!

ساواکی!

روز اول فروردین، جوانکی داشت يك
اعلامیه مربوط به وقایع کردستان را که
امضاء کرده‌ای مقیم مرکز را داشت، از روی
دیوار می‌کند. چند نفر که داشتند اعلامیه‌ها
را می‌خواندند، عصبانی شدند و گفتند:
«چرا این کار را می‌کنی؟»
جوانک گفت: «اینها می‌خواهند تفرقه
ببندازند!»

یکی گفت: «آقا جان، اینها درباره
کردستان حقیقت را نوشته‌اند. هر کس حق
دارد حرفش را بزند. آزادی یعنی همین.
همانطور که تو طرفدار قرنی، صفدری، و
ظب‌زاده هستی و حرف آنها را قبول داری،
يك عده از مردم هم طرفدار روزنامه‌ها و مردم
کردستان هستند و حرف آنها را قبول دارند.
جوانک گفت: «نخیر! مساله کردستان
تمام شده و اینها اگر تفرقه‌انداز نیستند،
دیگر نباید اعلامیه و از این چیزها بچسباندند.»
مخاطب جوانک گفت: «اولا کجا مساله
تمام شده؟ و تازه فرضا تمام هم که شده
باشد، کسی حق ندارد آن را مطرح کند و
بخواهد که مسیبین اصلی ماجرا دستگیر و
محاكمه شوند؟»

جوانک گفت: «وقتی مساله‌ای تمام
شده باشد، ادامه‌اش تفرقه‌اندازی است!»
مخاطب گفت: «عجب! بهمین سادگی؟
هر از نفر شهید و زخمی شده‌اند، آن وقت
تو می‌گویی مساله تمام شده و دیگر نباید

از آن حرف زد؟ خیلی جالب است واقعا!»
جوانک گفت: «هزار نفر کشته و
زخمی شده‌اند، کار کی بوده؟ کار چه‌جا
بوده. دیگر!»

مخاطب با عصبانیت گفت: «آخر
مسلمان! من به تو چه بگویم؟ چه کسانی این
مزخرفات را در گوش تو و امثال تو می-
خوانند؟ چه‌جا هلیکوپترشان کجا بود که
مردم را از روی هوا به گلوله بیندند؟»
جوانک گفت: «خوب، حالا چه‌جا نه،
کار ساواکیها بوده است.»

مخاطب گفت: «به! بارک‌الله! اگر
ساواکیها هنوز هم هلیکوپتر داشته باشند و
اینطور آزادانه مردم را به گلوله بیندند، باید
گفت گلی به جمال دولت موقت انقلابی و
ارتش ملی اسلامی! در این صورت، باز هم
تقصیر دولت است. چرا دولت همه ساواکیها
را دستگیر نمی‌کند و هراتفاقی که می‌افتد،
از این می‌نالند که کار ساواکیها و افراد ضد
انقلابی است؟ خوب آنها را دستگیر کند تا
هم ملت و هم دولت راحت باشند.»

جوانک که عصبانی شده بود، داد زد:
«کی ساواکیها را بگیرد؟ اگر تو می‌توانی
بگیر! این همه ساواکی را کجا نگهداری
کنند؟ اینها خرج ندارند؟ دولت از کجا پول
بیاورد؟»

مخاطب گفت: «داداش! به‌خاطر کمی
پول، که نباید گذاشت هر روز مردم قتل‌عام
شوند! شبی نیست که ساواکیها چند تا پاسدار
انقلاب را نکشند. آنها امروز توی کردستان
این کار را کردند، فردا جای دیگری می-
کنند.»

جوانک که مستاصل شده بود، گفت:
«اصلا تمام اینهایی که با دولت مخالفت می-
کنند، ساواکی هستند! مثلا من از کجا بدانم
که تو ساواکی نیستی؟»
مخاطب گفت: «چرا وقتی دلیل نداری،
بحث را عوض می‌کنی و تهمت می‌زنی؟»
جوانک گفت: «نه! من يك کارت دارم
که در آن نوشته که ساواکی نیستم. تو هم
داری؟»

مخاطب گفت: «ساواکی منم که
می‌گویم دولت چرا ساواکیها را دستگیر
نمی‌کند، یا کسی که با دستگیر کردن آنها
مخالفت است؟ ساواکی منم یا کسی که
اعلامیه‌ها را می‌کند و پاره می‌کند؟ و می-
خواهد مردم را به‌نام مسلمان و کمونیست به
جان هم ببندازد؟ بینیم! اصلا تو اگر ریگی
به کفشت نبوده، چرا رفته‌ای کارت گرفته‌ای
که ساواکی نیستی! از کجا گرفته‌ای؟ و مگر

قرار بوده همه ملت بروند چنین کارهایی
بگیرند که از من می‌پرسی دارم یا نه؟»
همه آنهايي که دوروبرشان ایستاده
بودند، زدند زیر خنده در همین موقع نفهمیدم
چه شد که یکباره شلوغ شد و چندتا جوان
دیگر که در میان جمعیت بودند جلو آمدند،
آنها را از هم دور کردند و در این ضمن،
همه را هل می‌دادند و می‌گفتند: «آقا خواهش
می‌کنیم بحث نکنید! آقا ول کنید! آقا بروید
بی کارتان! آقا نایستید!»
به این ترتیب بحث به هم خورد و
جمعیت پراکنده شد.

تفرقه‌انداز

کنار خیابان، چند نفر داشتند با هم
بحث می‌کردند، که ناگهان کسی که نزدیک
آنها ایستاده و گوش خوابانده بود پرید
وسط معرکه و رو به یکی از آنها گفت:
«چرا اخلال می‌کنی؟ چرا دولت را تضعیف
می‌کنی؟»

آنکه مخاطب قرار گرفته بود، گفت:
«کی دولت را تضعیف می‌کند؟ انتقاد درست،
تضعیف است؟»

مهاجم جواب داد: «من خودم کارگرم.
خیلی هم از وضعم راضیم. این حرفها نفاق افکنی
است.»

طرف دیگر با نفرت گفت: «تو کارگر
نیستی. دروغ می‌گویی!»

مهاجم گفت: «آخر می‌دانی، کارگر
دو نوع است. یکی مزدور بیگانه و یکی هم...»
طرف دیگر، با نفرتی عمیقتر حرفش
را قطع کرد و گفت: «مزدور بیگانه کسی
است که نفسی از جای گرمی بلند می‌شود.
کسی که معلوم نیست حقوقش را از کجا می-
گیرد. کسی که هر انتقاد درست را مخالفت
و ضدیت با دولت جا می‌زند. و به این طریق
از مطرح شدن حرف حساب جلوگیری
می‌کند و می‌خواهد ذهن همه را ببندد. کسی
که مردم را تحریک می‌کند و به‌جان هم
می‌اندازد. مزدور بیگانه کسی است که از
حقیقت وحشت دارد. مزدور بیگانه چنین کسی
است، نه کسی که با چند سر عائله، سه ماه
است دیناری به او حقوق نداده‌اند و گرسنه
است. تو شاید از آنها باشی که هزار تاهزار تا
دم نخست‌وزیری جمع می‌شوند و مقامات
بجای دستگیر کردن آنها، قول می‌دهند حقوق
و پاداش و عیدیشان را هم بدهند! در ضمن،
این را هم بدان که اگر فرضا کارگر هم
باشی، احمقی و داری به طبقه‌ات خیانت
می‌کنی.»

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

کردند، روزنامه‌ها و مجلات تازه‌ای باهدفها و تمایلات متفاوت تولد یافت.

تیراژها به‌نحو سرسام‌آوری فزونی گرفت. عطش مطالعه در مردم هرروز بیشتر شد، به‌عنوان مثال تیراژ روزنامه‌های کثیر-الانتشار از ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار به مرز ۱٫۵ میلیون رسید و فقط در شش ماه گذشته حدود شش میلیون کتاب، یعنی سه برابر ۲۵ سال گذشته، در کشور چاپ و منتشر شده است. دورانی که هیچ‌گاه سابقه نداشته است. اما روزنامه‌ها، مجلات و نشریاتی که امروز در ایران منتشر می‌شود، همه در یک راستا قرار نمی‌گیرند و باهدفها، کیفیت و کمیت‌های متفاوت منتشر می‌شوند.

بررسی و معرفی مطبوعات امروز ایران با توجه به‌دگرگونی‌هایی که در جامعه اتفاق افتاده و در آینده اتفاق خواهد افتاد، نه تنها کاری سودمند، بلکه امری ضروری است. در اینجا، بدون پرداختن به‌گذشته روزنامه‌ها و مجلات‌های گذشته که خود بحث و بررسی سنگینی برمی‌دارد و در فرصت این نوشتار نیست. به‌معرفی روزنامه‌هایی می‌پردازیم که پس از انقلاب منتشر شده است. یا انتشار خود را از سر گرفته‌اند:

نبرد ملت

روزنامه «نبرد ملت» که هم اکنون هر هفته یکبار چاپ می‌شود، ارگان فدائیان اسلام است. در سرکلیشه (آرم) این روزنامه همراه با نام «نبرد ملت» در یک زمینه سرخ همواره «الاسلام یعلو و لایعلی علیه» و «اسلام برتر از همه و چیزی برتر از آن نیست» و همچنین خنجری که نشانگر مبارزه قهرآمیز فدائیان اسلام با عوامل ضد اسلام است چاپ می‌شود.

نبرد ملت روزنامه‌ایست کاملاً اسلامی، اما نه مانند «پیام خلق» ارگان هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران، دارای مشی

اناوبقدرت فرزندان اسلام برانا بودمی کنیم

نبرد ملت
روزنامه‌ای برای فرزندان اسلام

مجلس مؤسسان
رئیس‌جمهوری منتخب نمایندگان آن بوسیله مردم

تکلیف ساواک که معلوم بود
خدا را شکر که شاه هر چه زود خود را رسوا ساخت...

کارگران و کارکنان

فدائیان موظفند سخن بگو

چگونگی تشکیل شورای کارگران در یک کارخانه

ارتش

نهادهای اجتماعی دیگر دگرگون شد. انقلاب بزرگ خلقهای ایران، در عرصه مطبوعات تنها به پالایش روزنامه‌ها و نشریات رسمی، منجر نشد. در کنار دگرگونی مطبوعات رسمی، تحولات دیگری نیز در این عرصه اتفاق افتاد. روزنامه‌ها و مجلات و نشریات دیگری که طی این سالها به‌محاق تعطیل افتاده بود، به تدریج شروع به کار

دیکتاتوری و اختناق حاکم در ۲۵ سال گذشته، مطبوعات را نیز مانند بسیاری دیگر از نهادهای پراعتبار اجتماعی ما به‌بند و ابتدال کشید. مطبوعات به‌جای ایفای نقش واقعی خود در صحنه مبارزات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خلق ستمدیده ایران و انعکاس دردها و نارسائینها و سپس رهنمائی توده‌های مردم در بنای جامعه‌ای فارغ ازستم و بهره‌کشی، به‌بلندگوی اقلیت‌حاکم وابسته به‌بیگانه تبدیل شد و از رسالت واقعی خویش هر لحظه بیشتر دوری گرفت. سر پیچیدن از خدمت محرومان، برخلاف روزها و سالهای پیش از مرداد ۳۲، به تدریج شاید اولین ملاک و معیار ادامه کار نویسندگان در مطبوعات شد.

هراستعدادی در عرصه بی‌امان‌ترکنای عمل امپریالیسم به خاموشی گرائید. آنها که بر عقیده و ایمان خویش در وفاداری به ستمدیدگان و محرومان جامعه پای می‌فشرند، جایی در مطبوعات کشور نداشتند. جای آنها یا در سیاه‌چالها، زندانها و میدان‌های تیرباران بود. یا عملاً به‌افزادی منزوی در گوشه‌ای از تحریریه‌ها تبدیل می‌شدند و یا کار مطبوعاتی را بوسیده و کنار می‌گذاشتند. چاره‌ای جز این نبود. سانسور و اختناق جایی برای آنان نمی‌گذاشت. با اینسهمه باید گفت که در این سالهای سیاه و در میان مطبوعاتی که در همین دوران منتشر شد، کسانی بوده‌اند که هیچ‌گاه وجدان بیدار خویش را از یاد نبردند، و همواره اگر چه با کارآئی‌های کمتر و عملکردی محدودتر، در جهت منافع خلق گام برداشتند.

اما امروز ما شاهد وضعیت دیگری در مطبوعات «بلادیده» ایران هستیم. به دنبال وقایع و تحولات بزرگ اخیر که از یک سال و اندی پیش آغاز شد و منجر به سقوط نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران گردید، مطبوعات نیز همچنانکه بسیاری از

مشخص و معینی است و مواضع ایدئولوژیک آن آشکارا با «پیام خلق» تفاوت دارد. در صفحه اول این روزنامه از رنگ سرخ زیاد استفاده می‌شود و به روزنامه حاشی خوشونت بار و خونین می‌دهد. تیرها درشت و بی برده است. مطالب این روزنامه اگر چه انتقادی است، باید گفت که از تحلیل دقیق مسائل و مشکلات اجتماعی بی‌بهره است.

مطالب بیشتر حالت تهاجمی و کمی رنگ فحاشی دارد. در این روزنامه از همه چیز انتقاد می‌شود، حتی از وضع کنونی مطبوعات، اما انتقادات این روزنامه به دولت بازرگان نرم و مسالمت‌آمیز است.

نبرد ملت خواستار تصفیه مطبوعات است. در یکی از شماره‌های دوره جدید نبرد ملت تهدید شده است که اگر مطبوعات خود را تصفیه نکنند، آنها این کار را خواهند کرد! نبرد ملت اکنون بیست و نهمین سال انتشار خود را پشت سر می‌گذارد و با قیمت ۱۵ ریال به فروش می‌رسد.

«جبهه ملی ایران»

روزنامه جبهه ملی ایران چنانکه از نامش برمی‌آید ارگان جبهه ملی ایران است که روزگاری یکی از بزرگترین جناح‌های مبارزات ضد احمق‌یالیستی ایران را تشکیل می‌داد. این روزنامه همگام با سیاست و مشی امروز «جبهه ملی» لیبرال و محافظه‌کار است. از انتقادات کوبنده در آن چندان اثری نیست. مصدق رهبر بزرگ ملی در آن جای ویژه‌ای دارد و در سمت راست بالای صفحه اول شعار معروف جبهه ملی «استقرار حاکمیت ملی هدف جبهه ملی ایران است» چاپ می‌شود. روزنامه جبهه ملی ایران در واقع به جای «خبر نامه» این جبهه که پیش از پیروزی انقلاب در قطع کوچک و به صورت زیراکسی چاپ می‌شد چاپ و منتشر می‌شود. قطع این روزنامه نسبتاً بزرگ است و به قیمت ده ریال به فروش می‌رسد. متأسفانه این روزنامه در این اواخر - گویا به علت مسائل مالی - بطور موقت تعطیل شده است.

کار

«کار» ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، بی‌تردید یکی از موفق‌ترین روزنامه‌های نوپای ایران است. این روزنامه برای کارگران و زحمتکشان ایران منتشر می‌شود و از ویژگی‌های برجسته آن سادگی

مطالب آنست. بطوری که عموم مردم، مقالات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، گزارش‌های روز و اخبار آنرا به راحتی درک می‌کنند. کار در چند شماره‌ای که منتشر شده همواره یک سرمقاله داشته که در آن مهمترین مسائل روز با زبان ساده مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. «کار» ضمن درج مطالب و مسائل مربوط به ایران، از اخبار جهانی مرتبط با کارگران و حمتکشان ایران نیز غافل نیست. ادبیات کارگری در این روزنامه جای ویژه‌ای دارد. کار متناسب با مشی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران یک روزنامه منفعل نیست و در برابر کوچکترین انحرافات انقلاب، دولت و رهبری مسلط، واکنش نشان می‌دهد. این روزنامه که هفته‌ای یکبار و معمولاً در ۸ صفحه چاپ و منتشر می‌شود در صورت ادامه فعالیت، از امیدهای آینده مطبوعات ایران است.

«مردم»

«مردم» ارگان مرکزی حزب توده ایران، پس از سالها تعطیل، اکنون دوباره منتشر می‌شود. مردم یک روزنامه سیاسی، سنگین و جاافتاده است. نگاهی به شماره‌های این روزنامه خبرگی دست‌اندرکاران انتشار آنرا در کار تبلیغات و روزنامه‌نویسی آشکار می‌کند. تیرها مناسب و صفحه‌بندی بسیار خوبست. کاغذ این روزنامه نیز از کاغذ بسیاری از روزنامه‌های دیگر بهتر است. «مردم» برخلاف روزنامه «کار» روزنامه ساده‌ای نیست. مطالب آن کم‌وبیش سنگین و دربرخی موارد درحد روشنفکران است. مردم‌نمایانگر مواضع و واکنش‌های حزب توده ایران در برخورد با مسائل گوناگون است. سابقه روزنامه مردم را باید در رویدادهای سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۲ و تشکیل حزب توده به‌عنوان حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران جستجو کرد. صاحب امتیاز این روزنامه به گفته یکی از آگاهان ابتدا «صفر نوعی» بود و بعد به دکتر رادمش دبیرکل حزب توده ایران انتقال یافت. از ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۲ که حزب توده مخفی شد، این روزنامه برای مدتی تعطیل گردید و حزب به‌جای آن اعلامیه صادر می‌کرد. پس از آمادگی تشکیلات مخفی و چاپخانه «مردم» دوباره منتشر شد و همراه با آن روزنامه‌های رزم و ظفر ارگان سازمان جوانان و شورای متحد مرکزی به تدریج، البته به صورت مخفی منتشر شدند.

روزنامه مردم نیز همواره دارای یک

سرمقاله است که در آن مهمترین مسائل روز مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این روزنامه خبر و گزارش کمتر دیده می‌شود. قیمت آن ده ریال است و هفته‌ای یکبار و معمولاً در ۶ الی ۸ صفحه منتشر می‌گردد.

«پیام خلق»

نمایانگر تاثیر شدید مسئولان این نشریه از سازمان مجاهدین خلق ایران است. مطالب چند شماره اخیر پیام خلق نشان می‌دهد که مسئولان آن اسلام را نه تنها به‌خوبی می‌شناسند، بلکه از آن استنباطی دارند که با مواضع بسیاری از گروه‌هایی که اسلامی هستند، تفاوت دارد. هدف‌های استراتژیک این روزنامه آنچنان که از مطالبش برمی‌آید، ایجاد یک جامعه بی‌طبقه توحیدی است که در آن تبعیض‌ها و تضادها و استثمار انسان از انسان نابود می‌گردد. تفسیرهایی که این روزنامه از بزرگان اسلام و همچنین تحلیل‌ها و بررسی‌هایی که از سازمان‌های آزادی‌بخش چاپ می‌کند، خواندنی است. قطع پیام خلق متوسط و قیمت آن ده ریال است.

در پیام خلق همچنین برخی اخبار و بیانیه‌های سازمانها و گروه‌های نزدیک به سازمان مجاهدین خلق ایران در کنار مواضع و خبرهای مربوط به این سازمان چاپ می‌شود.

مرد امروز

«مرد امروز» نیز روزنامه سالهای پیش از مرداد ۱۳۳۲ است. این روزنامه که پس از دگرگونی‌های اخیر دوباره مجال انتشار یافته است، همچنانکه در هر شماره زیر آرم آن نوشته می‌شود، روزنامه‌ایست سیاسی، اجتماعی، مستقل و آزاد، ناشر افکار عمومی و به هیج حزب، دسته و جمعیتی وابسته نیست. حره معروف این روزنامه محمد مسعود بود که توسط عوامل دربار پهلوی به قتل رسید، چرا که مسعود مستقیماً به دربار و شخصیت‌های دولتی و بانفوذ آن‌زمان حمله و حتی پرخاش می‌کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد «مرد امروز» نیز مانند بسیاری دیگر از روزنامه‌ها توقیف و تعطیل شد و تا مدتی پیش دیگر هیچگاه چاپ و منتشر نگردید. «مرد امروز» اکنون زیر نظر شورای نویسندگان «سوگندخورده» در ۴ صفحه و به قیمت ۱۵ ریال منتشر می‌شود و بیش از اخبار به مقاله و گزارش می‌پردازد.

ملت قیام کرد تا از
هر چه رنگ تعلق دارد، آزاد باشد

مسعود بهنود

نه چپ، نه راست



عنوان مذهب‌یون تندرو مشخص می‌شوند در شعارهای خود U.S.A را ضربدری قرمز کشیده بودند و هم داس و چکش قرمز را و به جایش «الله» سبز رنگ را نشانده بودند. یعنی که «نه شرقی، نه غربی، اسلامی».

وقتی مبارزان انقلاب، سولیوان، جانشین هلمز و همکار امنیتی رژیم شاه را از سوراخ بیرون کشیده بودند و بر در و دیوار سفارت آمریکا، تصاویر امام را چسبانده بودند و نماینده از باب بزرگ را - که پس از ۲۸ مرداد سال ۳۲ روز به روز دکانش در ایران پر رونق‌تر بود و عادت داشت که صبح به صبح به شاه ظاهرا مقتدر نیز فرمان راند، چون متهمی بدکار لای ژس‌های خود گرفته بود. وقتی در دادگاه‌های خلق نوکران «سیا» را به محاکمه کشیدند. نشانه‌ی نفرت از عمری غارت و چپاول بود و سرسپردگی به یک اردوگاه.

اینک، نهمانی دراز، که ۲ ماه از به ثمر رسیدن انقلاب گذشته است. هنوز دادگاه‌های انقلاب تکلیف طاغوتیان رایکسره نکرده‌اند. هنوز ارتش به کار برنگشته است. هنوز کلانتری‌ها باز نشده‌اند، هنوز هر روز خبر می‌رسد که یکی از رهبران رژیم از سوراخی که در آن خزیده بیرون آورده می‌شود، هنوز دولت انقلاب، درست روی صندلی خود جایجا نشده است. اما سر و کله نوعی «تحدید آزادی از بیم چپ» پیدا شده است. سایه‌ی وحشت از چپ دارد روی انقلاب می‌افتد و جواز آن می‌دهد تا آزادیها محدود شود. خوف از چپ دارد دوباره جواز آن می‌دهد تا فلان روزنامه تهدید شود، این راه‌پیمائی را بهم ریزند، آن یکی را گذرنامه

برخاست، تا دیگر آزادیش را محدود نکنند، دیگر به آزادیخواهی‌اش رنگ قرمز نزنند. دیگر همه آزادیخواهانش را کمونیست و چپ نخوانند و شکنجه نکنند. از یادبرده بود که به‌زعم کارگزاران و نظریه پردازان شاهنشاهی و رستاخیزی هر کس شریک آنها نبود چپ بود: دکتر مصدق، آیت‌الله خمینی، آیت‌الله طالقانی، دکتر شریعتی، صمد بهرنگی، تختی و... همه و همه در طبقه‌بندی‌های ساواک در پوشه‌قرمز جاداشتند. آنها به‌نام آن که چپ‌اند، در بازداشت، در تبعید، یا محکوم به مرگ بودند.

ملت قیام کرد تا دیگر آزادیگی و آزادمندی‌اش رنگی از تعلق نپذیرد. گرچه آقای جانسون کابوی کاخ سفید سال‌های پیش گفته بود: «هر که با ما نیست، دشمن ما است». در روزهای انقلاب حتی آنها که به

وقتی پدر مجاهد آیت‌الله طالقانی در مدرسه فیضیه قم، در سخنانی سراسر عاطفه، راهنمائی و پند، سخن از تندروها گفتند و این که بیم از چپ بعضی را به تندروی می‌کشاند. با اشاره به این که رژیم آن سفاک نیز زیر پوشش مبارزه با چپ بسیاری از بدکاریها و درنده‌خوئی‌های خود را توجیه می‌کرد. انگشت بر نقطه درد می‌نهد.

انقلاب ایران، با شعار «نه چپ، نه راست» راه خود را در دلها گشود. رفتیم، بنای آن رژیم بیداد را برکنیم که مزدور و سرسپرده راست بود و از اربابان خود به بهانه‌ی مبارزه با خطر چپ جواز خونخواری می‌گرفت. انقلاب ایران، بنائی را فرو ریخت که بر سرسپردگی غرب بنیان گرفته بود، برپا شده بود تا مانع از آن باشد که کمونیسم یا در خلیج فارس گذارد و گلوی غرب را بشارد. این که در اوج انقلاب، ملت پرچم آمریکا، پشتیبان رژیم آن سفاک را پاره پاره می‌کرد، این که در نقاشی‌های اعتراض «کارت» را نیز کنار شاه می‌نشانند، به سفارت آمریکا حمله می‌برد، هر چه را نشانی از غرب داشت، زیر پا له می‌کرد، نفرت خود را از اردوگاهی نشان می‌داد که سالها آن خود کامه فاسد را بر بالای سر ملت تک‌پداشته بود، تا سدی باشد در برابر نفوذ کمونیسم. ژاندارم منطقه باشد و سگ‌ها منطقه در برابر جنبش‌های آزادیبخش. به خرج ملت منافع غرب تسلط جو را پاسداری کند، و...

ملت در انقلاب خود می‌خواست در این جهان پر آشوب آزاد از قیدو بند چپ و راست زندگی کند. آزاد زندگی کند و از هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد باشد. ملت

ست، مردمی

ندهند، و... هر روز خبری تازه از سوءتفاهم تازه‌یی می‌رسد که این بار، البته، نه چون رژیم شاه که از سر آگاهی و برای پابرجا نگهداشتن یک بنیاد ظلم، بلکه براساس یک سوءتفاهم و از ترسی نابجاست.

همه‌ی آنها که مصلحان را تهدید می‌کنند، فرزندان دومین مرد قدرتمند کشور را به بند می‌کشند، در زندانهای عدل اسلامی که باید دشمنان ملت و دین را جا دهد، گاه آزاداندیشان را می‌چنانند. تمام آنها که هر انتقادی را با تهدید به کوکتل مولوتف و ژ - س پاسخ می‌گویند. تمام آنها که پایان کار کمیته‌ها را، و هم محدود کردنشان را - فاجعه‌یی برای انقلاب می‌دانند، از خوف چه است. چه کسی خوف چه را در دلشان نشانده و یکباره تمام آن نفرت از غرب تسلط‌طلب را از دلشان بیرون رانده است. این مهره‌مار را کی ناگهان برگردن غرب بست که انقلاب ایران «راست» را دوستی بی‌آزار می‌بیند و «چپ» را دشمن خونخوار. حال آن که به‌تازگی یک رژیم خونخوار راست افراطی، زیر پوشش غرب را به‌زباله - دان تاریخ فرستاده است؟!

این نیروی جادویی کدام است که دارد انقلاب ایران را تغییر جهت می‌دهد و درحالی که در روزهای جدال‌های خیابانی، در روزهای حکومت نظامی، در روزهای بیچارگی و فرار آن سفاک، غرب آشکارا دچار سرگیجه شده بود و نویسندگان و مفسران و نقاشان مضحک قلمی (کاریکاتور) انقلاب ایران را فاجعه‌یی برای غرب می‌دانستند که دردانه و متحد سنتی خود (شاه) را از کف می‌دهد. اینک ناگهان کشف کرده‌اند که اسلام،

وسيله‌یی ست برای فشردن گلوی شوروی و آشکارا غرب با دمش گردو می‌شکند! چه شده است که ناگهان مفسران داخلی کشف کرده‌اند که امریکا می‌خواست انقلاب ایران به ثمر برسد - به ویژه وقتی که فرمانده نیروی هوایی آن سفاک می‌گوید و روزنامه‌ها نیز با آب و تاب منتشر می‌کنند که هویزر دم شاه را گرفت و بیرون انداخت. یعنی که: نه مردم! - چطور می‌شود که حتی مردم عادی کوچک و بازار در می‌یابند کمونیست موجود عجیب دیو ماندنی است، جادوگری است که وردی از بردارد که با خواندن آن انقلاب ایران آسیب می‌بیند، بلعیده می‌شود. همین دریافت مردم عادی را بدان سمت می‌راند که صاحب - خانه‌های بد اخلاق خود را هم کمونیست بنامند، همینطور نزول خورها - آهسته آهسته نیک‌پی و روحانی و نصیری و... هم در ذهن آنها کمونیست می‌شوند و یکباره درمی‌یابند که نباید برچریکهای فدایی خلق دل‌سوزاند و به‌سخنشان گوش داد. متوجه می‌شوند که برشپیدان آنها نیز نباید اشک ریخت. ناگهان طرفداران انقلاب اسلامی، می‌شوند یکپا چریکهای ضد کمونیست که حتی دیگر از دست‌چپ خیابان هم نمی‌رانند!

لحظه‌یی برگشته پدر مجاهد، آن بزرگوار که عمری را در گوشه زندان گذرانده و دیده است چطور کسانی دارای تمایل سوسیالیستی - نه الزاما کمونیست و مارکسیست و نوکر مسکو - بوده‌اند که مقاومت کرده‌اند، علیه بیداد مبارزه کرده‌اند، جان داده‌اند، سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرده‌اند چون آزادی ایران را می‌خواستند

و از این بابت شبیه هم سلولهای خود - آیت‌الله، بازرگان و... صدها تن دیگر چون اینان - بوده‌اند.

کلام آخر. خود را و انقلاب بزرگ و مردمی ایران را به زور، دراندازه‌های مطلوب و پیش‌ساخته آقای برژنفسکی قرار ندهیم. بگذارید ثابت کنیم که اشتباه می‌کردند انگلیسیان وقتی می‌خواستند به سید جمال‌الدین اسدآبادی کمک کنند تا با یاری سلطان عثمانی امپراتوری اسلام را برپا دارد. و اشتباه می‌کنند امریکائیان که همان پرونده را از متحدان خود گرفته‌اند و رونوشت برداشته‌اند. و اشتباه می‌کند آقای سولژتسین که رستوران ماکریم و حساب بانکی سویس را برانداشته‌در باره زحمتکشان جهان ترجیح داد و حالا خطاب به مغرب می‌گوید - و با اشاره به رویدادهای ایران - که: «اینقدر گلوی خرس سرخ را فشار ندهید، من اسلاوها را می‌شناسم، اگر اینطور در تنگنایش بگذارید، بیدار می‌شود و خطر جنگ جهانی سوم وجود خواهد داشت.» بگذارید ثابت کنیم که ۷۰ هزار تن - یا بیشتر - از عزیزترین عزیزان این ملک شهید نشدند و تن شریفشان برخاک نیفتاد که پیروزی تازه‌یی به حساب آقای کارتر، در آستانه‌ی دوره دوم ریاست جمهوری‌شان گذاشته شود. چپ همانقدر دشمن ماست که راست. راست همانقدر دوست ماست که چپ.

به همان شعار قدیمی برگردیم: نه چپ، نه راست، مردمی.

وظایف دولت در برابر افراتیان و آزاداندیشان

اختلافات میان گروههای قومی ایران تغییر جهت داده و به صورت تضادهای طبقاتی درآمده است

هنوز خونهای ریخته بر زمین سنندج خشک نشده بود که خاک ترکمن صحرا و شهر گنبد از خون مردم آزاده ترکمن و ترک و فارس رنگین شد.

هوایماهای جنگنده که شکستن دیوار صوتی سنندج را نتوانسته بودند به پایان رسانند جایی دیگر و مردمی دیگر یافتند تا با غریو وحشتناک موتورهای فاتوم، زلزله در آرامش خاطرشان افکنند. تفنگهای روغن خورده و آتشبارهای آماده‌ای که مجال نشاندن همه گلوله‌هایشان بر در و دیوار شهر و سینه مردم آزاده سنندج را نیافته بودند، محل پرواز جدیدی یافتند تا با شگفتی هر زخم سینه و صورت، چهره ارتجاع در کمین نشسته را خندان سازند.

سودجویان فرصتطلبی که جنگ سنندج را به قیمت بی‌آبرویی خلق‌های تحت ستم و سازمانهای رزمنده انقلابی می‌خواستند «گنبد» را گنبد و باروی ساختمان مبارزه تبلیغاتی بر علیه یکی از اصیلترین و رزمنده‌ترین و مردمی‌ترین سازمانهای انقلابی یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ساختند و تا توانستند بر زبانه آتش مبارزات مسالمت‌جویانه درون خلق دامن زدند.

زمین‌خواران مزدوری که حقوق حقه مردم ترکمن را با گوشه چشم محبت‌آمیزی از جانب دستگاه جور و ستم پهلوی زیر پا نهاده بودند، و با استفاده از چماق دندانان آهین ارتش «شاهنشاهی» و زندانبان شلاقزن خونخواری بنام سرلشکر مزین، خلق ترکمن و مردم بی‌آزار و آزاده ترک و فارس را به تناسب اموال و نیروی کارشان استثمار می‌کردند، این بار نیز خود را در صفوف مردم ترک و فارس انداختند و حربه صیقل‌یافته اختلافات مسلکی و قومی را بر کرده

تمام ساکنان شهر و منطقه نشانددند. این ماحصل تمام وقایع گنبد و ترکمن صحرا بود.

نقطه ابهام این جریان به بزرگترین تمام وقایع گنبد و ترکمن صحراست، زیرا منافع گروههای مردمی درگیر در این مسئله به هیچ وجه روشن نیست، یعنی شرکت رزمندگان پاسدار انقلاب و شایعه بزرگ شده شرکت سازمان چریکهای فدائی خلق در معرکه خونین گنبد هیچ منفعتی برای استحکام و دوام انقلاب خونین مردم ایران دربر ندارد، این ابهام بزرگ طبیعتاً سئوالی را پیش می‌آورد که پاسخگوئی به آن وظیفه همه مصلحت‌اندیشان مردم و انقلاب مردم است.

تشکیل ملیت ایرانی از مجرای نه توی پیچیده‌های گذشته است که هر چند بی‌همتا نیست، اما همتای آن از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند، روند پیدایش ملیت ایرانی از میان سالهای تیره و تاریک آغاز حاکمیت تدریجی استثمار سر برون آورد، یعنی از آن هنگام که فتودالهای ریز و درشت در مقابل هجوم آتشین استثمارگران اروپائی قدرت تهاجم خویش را از دست دادند و دیگر نتوانستند همانند اسلاف خویش بهره‌کشی را در چهارچوب مناسبات و اشکال عقب‌مانده فتودالی (غارت - چپاول - آتش‌زدن - امحاء دهقانان و رعیتها) رعایت کنند. استحکام اقتدار بیگانگان غریبومی و مجهز به سلاح استثمار و سرمایه برخلاف سیطره فتودالهای متجاوز که هستی و نیستی اقوام مورد هجوم را منوط به نیازهای مالی و علقه‌های فکری خویش می‌ساختند تمامی مردم یک منطقه را دربر می‌گیرد و سعی دارد که هستی و نیستی مردم مختلف را

منوط به بهره‌دهی همه آنان ساخته تا افزایش سرمایه حاصل شود، این پروسه لاجرم به رشته‌های الفت میان اقوام گوناگون ساکن در محدوده جغرافیائی ایران افزوده و آن را قطورتر ساخت، بالندگی استقلال طلبانه گروههای قومی ایران متوقف شد و فعالیتهای اقتصادی همه آنان در محور سود رسانی به غارتگران استثمارگر و نوکران داخلی آنان به گردش درآمد.

از آنجا که هیچ گروه قومی بخصوصی بر این روند حاکم نبود و منافع خاصی در ارائه خدمت به بیگانگان بدست نمی‌آورد، اختلافات قهرآمیزی بین قومیتهای ایرانی صورت وقوع نگرفت زیرا که همه گروههای قومی به تناسب نیرویشان در معرض استثمار و غارت بیگانگان قرار گرفتند و این دقیقاً برخلاف جریان پیدایش ملیتها در کشورهای سرمایه‌داری اولیه و امپریالیستی کنونی است، زیرا که پیدایش فورماسیون سرمایه‌داری اولیه از کفالت غارت دست‌رنج زحمت‌کشان مختلف ساکن در جغرافیای کشور مفروض صورت می‌گرفت، بدین صورت که بخشی از اعضای الیکارشی یک گروه قومی خاص با برافروختن آتش اختلافات کوچک و باقیمانده از دوران ستگری فتودالی و پراکندن توهم ابلهانه برتری قومی نسبت به قوم دیگر ابزار حاکمیت خویش را دوچندان ساخته و سوای نیروی نظامی و سیاسی سرکوبگر خویش نیروی مضاعفی جهت ادامه غارت و چپاول بدست می‌آوردند. این روند به پیدایش اختلافات خونین و قهرآمیز در میان ملیتهای مختلف منجر می‌شد، اما پیدایش فورماسیون سرمایه‌داری در ایران از کانالی گذشت که همه اقوام ایرانی را به مثابه ابزار سودرسانی به استثمار درآورد.

کوشش استعمار و نوکران استعمار
 بر این بود که اختلافات کم‌رنک و روبه
 زوال اقوام ملی را بزرگ کرده و بسا
 استفاده از حساسیت‌های ملی نهفته در دل
 تاریخ که اثر خویش را از دست داده‌اند
 چپاول مضاعف و بیش از حد اقوام عقب‌نگه
 داشته شده را مشروع و حقانی جلوه دهد.
 در حالی که هیچ یک از نیروهای قومی از دم
 برنده تیغ استعمار در امان نبودند. بهمین
 دلیل مدتهاست که از جنگ وجدل‌طایفه‌ای
 و مبارزات گروه‌های قومی در ایران خبری
 نیست، آنچه هست مظاهر وحشیانه‌ای از
 چپاول و غارت استعمارگران نوکران
 حلقه بگوش بیگانه‌پرست است. تاریخ سده
 اخیر هیچگاه حکایتی از غارت و چپاول اموال
 گروه‌های ملی ایران توسط گروه‌های
 ملی دیگر ندارد، مثلاً نمی‌خوانیم که
 ترکمنها اموال و زمینهای ساکنان سرزمین
 خراسان و مازندران و گیلان را تصرف و
 تصاحب کرده باشند، نمی‌خوانیم که مردم
 گیلان به آذربایجان حمله کرده و خود را
 صاحب آن دانند، نشنیده‌ایم که مردم
 آذربایجان به مردم فارس زبان و فارس‌زبانها
 به کردستان و کردها به لرستان و لرها به
 قشقائیا و قشقائیا به بلوچستان و بلوچها
 به مناطق فارس‌نشین هجوم برده و حکومت
 خاص خویش را برقرار سازند. هرچه دیده‌ایم
 و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم همه حکایت از آن
 دارد که گروهی از صاحبان ثروت و قدرت
 که از وابستگی‌های ملی خویش بریده و
 یکسره به دامن نوکری استعمارگران بیگانه
 غلطیده‌اند، الیکارشی حکومتگر را به خاطر
 حفظ و حرست منافع استعمارگران تشکیل
 داده‌اند، نمونه‌های این‌گونه صاحبان قدرت
 فراوانند.
 آنچه می‌توانیم بگوئیم این است که

اختلافات میان گروه‌های قومی ایران دقیقاً
 تغییر جهت داده و به صورت تضادهای طبقاتی
 درآمده‌اند. ولی یک نکته را فراموش نکنیم:
 از آنجا که بعضی از گروه‌های قومی ایران
 نسبت به گروه‌های دیگر در شرایط عقب
 مانده تری قرار داشتند با اعمال حاکمیت
 امپریالیسم، این نقیصه ادامه یافت و بعضی
 از ملیتهای ساکن ایران در سطح نازلتری
 از پیشرفت نسبت به گروه‌های دیگر قومی
 قرار گرفتند. نتیجه جبری این عقب‌ماندگی،
 ستم اقتصادی و فرهنگی مضاعفی است که
 اساس ملیت گروهی از مردم را تهدید می
 کند و برای از بین بردن این تهدید، راهی
 جز نفی عملی ستم اقتصادی و فرهنگی ملیتها
 وجود ندارد. بنابراین اختلافات مسالمت‌آمیز
 و کم‌رنک ملی که از گذشته باقی مانده‌اند
 با تضادهای قهرآمیز طبقاتی که محصول
 رشد سرمایه‌داری وابسته است و تبدیل
 آن به یک جهت عمده مبارزه خلقهای ایران
 عمل خطرناکی است که محتوای ضد
 امپریالیستی جنبش خلق را دگرگون می
 سازد. تبدیل شعارهای ضد امپریالیستی
 به شعارهای ضد قومی و ضد
 سازمانهای انقلابی، اولین نتیجه طبیعی وقایع
 گنبد و ترکمن صحرا بود. برخاستن موج
 عظیم تبلیغاتی ضد فدائی (که نتوانستند دامن
 آنها را کشتارهای سنندج آلوده سازند)
 حرکات ضد ترکمنی که در شرق مازندران
 صورت گرفت، مشتق از خروار عواقب جنگ
 تحمیلی بر مردم منطقه است.
 آنان که با تحریک عواطف و
 احساسات پاک مردم جویای آزادی آنان را
 به جنگ با سنی‌ها و کونیستها و فدائیان
 خلق ترغیب کردند، کسانی را رودرروی
 یکدیگر قرار دادند که تا چند روز پیش عملاً
 در بطن صفوف متحد مردم به جنگ با ضد مردم

و ضد انقلاب مشغول بودند، آنانی که با
 طرح شعار توخالی و خطرناک (کمونیستها
 و فدائیان خلق دشمنان آرامش خاطر
 مردمند) و تبلیغ و ترویج آن توسط یکی
 از مهم‌ترین وسائل ارتباط جمعی قصد داشتند
 گنبد را «گورستان کمونیستها و فدائیان
 خلق» کنند، باید بدانند که عواقب رودرروی
 سازمانها و گروه‌های مردمی دامن آنان
 را نیز خواهد گرفت که آنان نیز همراه
 با همه کسانی که مانع اتحاد مردم شوند در
 ملتقای اتحاد نیروهای مردمی لای مصالح
 انسانی اتحاد گم خواهند شد. وظیفه انقلابی
 دولت حکم می‌کند که به لجام گسیختگی
 برخی از نیروهای راست افراطی که وظیفه
 خود را در مبارزه با کمونیستها و آزادخواهان
 خلاصه کرده‌اند، مهار زده وسایل طرد آنها
 را از جنبش خلق فراهم آورد. دولت می
 تواند با استیفای حقوق مردم تحت ستم از
 طریق تفویض قدرت و اختیارات منطقه‌ای به
 آنان، بهانه‌های گروه‌های فوق‌الذکر را خنثی
 نموده و محیطی عاری از ترس و واژه در
 سرتاسر حیات اجتماعی و سیاسی ایران
 ایجاد کند. هشدارهای گروه‌های آزاداندیش
 را مورد توجه قرار داده و با تکیه بر میانی
 دموکراتیک جنبش مردم، استبداد خواهان
 را منزوی سازد، امید است که این وظیفه
 عاجل دولت انقلابی صورت تحقق بخود گیرد.

علی کامران

گفت و گوئی با هدایت الله
متین دفتری بنیانگذار جبهه دمکراتیک ملی

مردم کشته دادند که بتوانند حرفشان را بزنند

دمکراسی یعنی اینکه همه در جامعه سهم داشته باشند.
در گریه‌های درون مرزی نباید به جدال اساسی لطمه بزند

از تمام فشرها و طبقات در ان شرکت داشتند، سازمانهایی که بخاطر حرکت مردم به وجود آمده‌اند، به هر شکلی که ممکن است باید با چنگ و دندان حفظ شود، و حفظ دست آوردهای انقلاب امکان ندارد مگر اینکه تمامی انهایی که در انقلاب شرکت داشتند با هر مرام و ایدئولوژی (چون هر یک در واقع در اجتماع ضرورت‌های خاصی را احساس می‌کنند) در شکل دادن و ساختن آینده هم شریک باشند.

اهمیت سازندگی از تخریب بسیار بیشتر است. زحمت و کار اساسی در بعد از انقلاب است که دوران سازندگی آغاز میشود و در این دوران است که باید وحدت، هم‌آهنگی و یکانگی مردم را با چنگ و دندان حفظ کرد و تمام نهادهایی را که بر اساس انقلاب، به صورت حزب، انجمن، جمعیت

گرد آورد و نیروئی بسازد که بتوان به مدد آن انقلاب را نگهداشت. متین دفتری نوه رهبر بزرگ ایران دکتر محمد مصدق است و الحق نشان داده است که فرزند خلفی است و راه او را پی می‌گیرد. گفت و گوئی با او داشته‌ایم که در اینجا می‌خوانید.

- پاره‌یی از گروه‌های سیاسی - احزاب و دستجات تنها برای مبارزه با رژیم شاه بوجود آمده بودند، عت وجودی آنها در همین امر خلاصه می‌شد. حالا که شاه سقوط کرده است. اصلا بعضی سعی دارند وانمود کنند، کاری برای این گروهها باقی نمانده است. در رابطه با کتون و بلا و جمعیت حقوقدانان و... نظر شما چیست؟

- نه به ان معنا، من اعتقاد دارم بعد از هر انقلابی بخصوص انقلابی که تمام مردم

هدایت الله متین دفتری، اینک چهره‌ای آشناست. او جبهش خود را برای نشان دادن افکار خود و نیز پشتیبانی از ملتی که در راه رسیدن به آزادی تلاش می‌کرد، از آغاز انقلاب شروع کرد و پس از ۲۱ بهمن ماه نشان داد یکی از کسانی است که به انقلاب وفادار است، انقلابی مانده است، در فضای انقلاب نفس می‌کشد و نمی‌خواهد و سعی دارد نگذارد هیچ چیز این فضای پاک را بیالاید و رابطه‌های پیش ساخته را، جایگزین روابطی کند که ملت برای دست یافتن بدان بپا خاست. او با این نگرش جبهه دموکراتیک ملی را بنیاد گذاشت و تلاش می‌کند تا همه نیروهای آزادی‌خواه را در این جبهه



و گروه‌های بخصوص پیدایی یافته‌اند حفظ کرد و حتی در توسعه آنها باید کوشید، چون در آینده آنها به درد مردم خواهند رسید. بعضی‌ها فکر می‌کنند که انقلاب تمام شده و همه چیز روال عادی و طبیعی خود را بدست آورده است - این مشکل را ما در جمعیت حقوقدانان هم حس می‌کردیم - و بعضی‌ها فکر می‌کنند که جمعیت حقوقدانان فقط برای این بوجود آمده که علیه ظلم و دیکتاتوری شاه مخلوع برخیزد.

شاه مخلوع در واقع سر اژدهائی بود که حالا قطع شده است، و شکل قانونی رژیم او برهم خورده است، ولی نهادهای اجتماعی - استعماری و کلا امپریالیستی هنوز به اشکالی مختلف وجود دارند. در این جمعیت يك مسئله مشترك ما را به هم نزدیک کرده و آن احترام به حیثیت انسانی و کوشش در جهت توسعه حقوق انسانها، کوشش در جهت حفظ اصول حقوق انسانی و پیشرفت و توسعه آنهاست.

به نظر من در هر زمان برای پیشرفت و توسعه و برای پاسداری از دستاوردها وجود این سازمانهای سیاسی بسیار ضروری و ارزشمند است.

یکی از هدفهای استعماری رژیم گذشته این بود که نگذارند این گونه سازمانها و جمعیت‌های سیاسی ایجاد شوند.

در کشورهای مترقی که وضع اجتماعی و سیاسی آنها با ما فرق دارد، (به دور از شکل روابط اجتماعی و نوع رژیم و غیره)، اگر مردم امکان انتقاد و آزادی بیان دارند تا حدیکه می‌توانند در بدترین نوع رژیمها از نظر نحوه روابط، حرف خود را بزنند و انتقاد بکنند، به علت وجود اینگونه سازمانها و جمعیت‌ها است.

کما اینکه بسیاری از حقوقدانان هم اکنون بر این اعتقاد هستند که این جمعیت باید به همان شکلی که بوجود آمده پابرجا بماند، یعنی اینکه داخل در مسائل خاص سیاسی نشود.

باین صورت که اگر بنده یکی از اعضای جمعیت حقوقدانان هستم و در عین حال هم عضو جبهه دمکراتیک ملی، این دو از هم جدا هستند. من عضو جبهه دمکراتیک ملی نیستم بخاطر اینکه عضو جمعیت حقوقدانان هستم. این جمعیت، جمعیتی است غیر سیاسی با ایده‌آلها و آرمانهای خاص خودش، و غیر سیاسی نه به این معنا که در مسائل سیاسی دخالت نمی‌کند و مسائل سیاسی جزو هدفهایش نیست، غیرسیاسی

برای اینکه کوششهای فرقه‌ای، یا حزبی، یا جمعی نمی‌کند. کارش دفاع و پاسداری از حقوق انسانی است که حقوق انسانها در معرض حمله و یا تضییع قرار نگیرد و وجود این اشخاص و جمعیتها در هر اجتماعی ضروری است که بتوانند در واقع به عنوان نگهبان و عامل بیدار کننده وجدانها عمل کنند و به عقیده من این نهادها و نتایج انقلاب و دستاوردهایش باید حفظ شوند و پیشرفت بسوی سازندگی با شرکت همه باشد.

در مورد جبهه دمکراتیک ملی ایران، ما مواضع خود را اعلام کردیم و گفتیم: در هیئتی که قانون اساسی ایران را تدویر می‌کند، باید نمایندگان تمامی اقشار و طبقات و صاحبان افکار و عقاید و دیدگاه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی سهیم باشند و نباید این قوانین از طرف نماینده يك گروه یا يك قشر خاص تدوین شود و به همین علت اعتقاد داریم که کنترل و تشکیل این هیئت‌ها باید تحت نظارت يك شورای هماهنگ کننده انقلاب که نظرات تمامی اقشار و گروهها و آنها را که در انقلاب سهیم بودند در نظر داشته عملی شود.

ما رویم که گرفتار استبداد اکثریت بر اقلیت شویم که بدترین نوع استبداد است. اصولاً، مگر این نیست که هر حکومتی را می‌توان با نوع رفتاری که با اقلیت دارد محک زد: آیا آنها را تحمل می‌کند، یا محدود می‌سازد، یا مثل رژیم شاه در پی کشتار آنها برمی‌آید؟

خطر استبداد اکثریت بر اقلیت را می‌بینید؟

به همین علت بیانیه‌ای از طرف جبهه دمکراتیک ملی ایران منتشر شد و در آن به دولت موقت گوشزد کردیم که اولین هدف می‌باید استقرار حقوق دمکراتیک باشد و باید در عمل این را ثابت کرد.

جواب سؤال شما در این بیانیه داده شده است.

(بیانیه ۲۵ فروردین که در مطبوعات چاپ شد)

احساس می‌کنیم، کوششهای زیرکانه‌یی وجود دارد که بعضی از نهادهای رژیم شاه، تنها به صرف ابراز وفاداری به رژیم فعلی، حفظ شوند. آیا گروهها و دستجات سیاسی وظیفه ندارند که مردم را با خطرات آشنا کنند؟

این تنها وظیفه ما نیست، وظیفه تمام مردم است و ما دیدگاهها و پیشنهادهای خود را در این چند هفته هر جا که لازم بود اعلام

کردیم و این وظیفه عموم مردم است که در این دوران در واقع انتقالی برای ساختن چیزی که خواست تمامی مردم در آن متبلور باشد، تلاش کنند و همانقدر که وظیفه دولت موقت است.

وظیفه آنهاست که در دولت شرکت ندارند و باید برای سازندگی دست به دست یکدیگر دهند.

خوشبختانه در روزهای آخر انقلاب، حرکت انقلابی مردم بسیاری از نهادها را از جمله روابط نیروهای انتظامی و ارتشی را برهم زد و آن نهادها را درهم ریخت و آنها مهمترین نهادهایی بودند که در واقع از آن رژیم حفاظت می‌کردند و حال برای بوجود آوردن نهادهائی بجای آنها باید دقت بسیار کرد تا شبیه گذشته نشوند.

- تعریف دقیقی از آنچه داشتیم، داریم و خواهیم داشت و باید داشته باشیم. آنچه شما گفتید در مورد وحدت حرکت، و از نظر دور نمی‌داریم وحدت کلمه را که باعث به پیروزی رسیدن این انقلاب شد، ولی گاهی پرداختن بیش از حد به این مسئله (وحدت کلمه) این توهم را بوجود می‌آورد که بایستی در مرحله دوم انقلاب و در نتیجه تا ابد در این حالت باقی ماند، حال آنکه من تصور می‌کنم باید روشن شود که اینطور نیست، یعنی اینکه ما آن وحدت مرحله اول را که مرحله تخریبی بود لازم داشتیم ولو اینکه اشتراك عقیده نداشته باشیم، و قرار نیست که پس از مرحله تخریبی، همه به اجبار در آن وحدت عقیده و نظر باقی بمانیم، نه تنها لازم نیست، بلکه ضروری است که تمام گروهها بر اساس نظرات خود به جای خود بازگردند و در این جا اتفاقاً باید کوشش برای این باشد که گروهها مجدداً در جای خود قرار گیرند، و اشتراك نظر مصنوعی و اجباری از بین برود، و اگر این مسائل برای مردم روشن شود، در آن صورت است که با علم به اینکه همگی مردم در مرحله اول باید یکدیگر همگام بودند، در مرحله دوم پس از جدا شدن و جای گرفتن در جای خود مطمئناً کسی قبول نخواهد کرد که به دیگری مهر ضد انقلاب بزند.

- مسلماً همینطور است. البته نکته ظریفی در این میان است. این درست است که رژیم سلطنتی را واژگون کردیم و درست است که الان در دوران سازندگی هستیم و باز درست است که آن جبهه عظیمی که بوجود آمد و محور آن جبهه در واقع ریشه کن کردن رژیم

استبدادی بود.

آن محور درواقع با ریشه کن شدن آن رژیم ازین رفت ولی هنوز محور مشترکی برای همه وجود دارد و آن مبارزه با امپریالیزم است و در اینجا است که پی می بریم هنوز یک جنگ «برون مرزی» برای ما باقی است، و برای به نتیجه رسیدن در این جنگ «برون مرزی» است که ما باید وحدتی داشته باشیم که در کنارش سازندگی هم باشد. ظرافت در این جاست، که آن محور را تمامی مردم بشناسند و در دورش جمع شوند.

درعین حال هم باید بگذاریم که درگیریهای «درون مرزی» خللی به آن درگیری و آن جدال اساسی وارد سازد، و اگر درگیریهای «درون مرزی» به درگیریهای «برون مرزی» صدمه برساند ممکن است که هر ن نتوانیم به نتایج فاطع و نهایی انقلاب برسیم. چون این مسئله هست و چون دوران سازندگی را درپیش داریم ضرورت دارد که هر قشر و طبقه‌ای، هر گروه و سازمانی نهراسد و نظراتش را در جهت سازندگی بیان کند.

مردم کشته دادند که بتوانند حرفشان را بزنند و باصطلاح در اجتماع به حساب بیایند، این یک واقعیت انکارناپذیر است. الان هم باید این تواضع، اثر نکوتیم تواضع باید بلوتیم - سعه صدر - را همه باید داشته باشند تا حرف و نظر همه را بشنوند.

حتی اگر این همه، یک اقلیت بسیار کوچک باشد.

تا به حال همه در یک جهت با هم همگام و همراه بودند و آن سرنگونی رژیم بود، که سرنگون شد، و حال جایگزینی نیروی است بر جای آن. ما بارها اعلام کرده‌ایم و باز هم

اعلام می‌کنیم که از هر نوع اقدامات و مواضع دمکراتیک دولت موقت که در جهت استقرار دموکراسی و نهادهای دمکراتیک اجتماع است، تایید و پشتیبانی می‌کنیم، و اگر لازم باشد و اشتباهی رخ دهد، مسلماً نظر خود را خواهیم داد. البته ممکن است تلقی برخی از اشخاص تعصب آمیز و فشری باشد و به راحتی دیگری را ضد انقلابی معرفی کنند و کلمات و لغات را بسیار ساده خرج کنند و به آسانی از کنارشان بگذرند.

- بله. این درست است. اما در کنار ظرافتی که از آن سخن رفت، این واقعیت هم وجود دارد که گروهها باید استقلال و آزادی بیان خود را داشته باشند درعین حال یادآور شوند که در برابر دشمن بزرگتر که امپریالیسم است و هم ته‌مانده رژیم شاه، همچنان باید بایکدیگرند. هیچ اختلافی در آن زمینه ندارند. نباید اختلاف نظرها، در بقیه جهات، باعث شود که این گروه، آن گروه را به ضد انقلابی بودن متهم کند. اینها کوششهاییست در جهت استقرار نوعی خودکامگی و برتری دادن همیشگی یک گروه بر گروههای دیگر، که زیانبار است؟

- همینطور است. ولی درعین حال فراموش نکنیم که من از آنهایی هستم که هنوز اعتقاد به مبارزه جبهه‌یی دارم.

و حالا این جبهه ممکن است جبهه دمکراتیک ملی ایران باشد و یا جبهه‌های مختلف که برای مبارزه در مورد مسائل مشترک هماهنگ می‌شوند. ما چارچوب و حدود برای مردم مشخص نمی‌کنیم. این فقط جبهه دمکراتیک ملی ایران نیست که می‌تواند، جبهه‌های فراگیر و مردمی باشد، جبهه‌های مختلفی می‌تواند وجود داشته باشد که در یک جهت با هم هماهنگ باشند.

در حرکت جبهه‌ای هم که در بین ملتی به وجود می‌آید، این معیار صادق است، بخاطر هدف‌های مشترک (از نظر من هدف‌های مشترک فعلی، عبارتند از حفظ مواضع دمکراتیکی که بدست آمده است، و توسعه و جلوگیری از تعدی به آنها و در دورنمای آن از بین بردن امپریالیزم و تمام نهادهایش) و برای رسیدن به این اهداف باید جبهه‌ای به وجود می‌آید. درست مانند قبل که این جبهه فراگیر، با محور نابودی رژیم و استبداد و ظلم به وجود آمد.

در آن جبهه تمام مردم از یک رهبری واحد تبعیت می‌کردند، و همه هم در آن شرکت داشتند و الان هم ممکن است که تکرار شود ولی این بار لزومی ندارد که

رهبری واحد باشد به آن معنا. در هر جبهه‌ای، شکلی از رهبری یا تصمیم‌گیری مشترک بین مردم یا هماهنگی وجود دارد. به همین دلیل هم ما ضرورت تشکیل یک شورای هماهنگی انقلابی را واجب دانستیم و اعلام کردیم.

در این ضرورت تاریخی که برای حرکت جمعی، که برای تمام خلقهای ایران، قشرها و طبقات وجود دارد، ما ناچاریم که یک مقدار از هدف‌های خاص و مواضع عقیدتی خود را برای مدتی کنار بگذاریم، و در جهت حرکت سیاسی جبهه‌ای به حرکت ادامه دهیم و نجلو برویم، ولی الزاما معنی‌اش این نیست که یک قشر و یا دسته خاص بخواهد مواضع فکری و عقیدتی خود را در ضمن حرکت بر دیگران تحمیل کند.

در این جاست که ما باید بایستیم و حرف خود را بزنیم و مانع انجام این چنین اعمالی شویم. ظرافت در اینجا است. وقتی ما در فرآیند شرکت نکردیم و گفتیم چون آنجا جا برای رای ممتنع نبود، ما با عدم شرکت، امتناع خود را اعلام می‌داریم. چون رایی که قرار است بدهیم یک سمتش به سلطنت استبدادی با تمام انحطاط آن برمی‌گردد و یک سمتش چیزی که هنوز تعریف درست و جامعی از آن نشده است و تازه اگر هم تعریف شده بود، ممکن بود جای بحث داشته باشد، و درعین حال هم اگر رای بدهیم، در آینده می‌گویند به این چارچوبی که ما برای شما ساختیم رای اری دادید و قبول کردید و تسلیم شدید، در صورتی که ما در آینده می‌خواهیم حرف مان را بزنیم.

در انقلاب همه مردم دارند حرکت می‌کنند و باید هم حرکت کنند، اما این جایی است که گذاشته می‌شود برای گفتن حرفها.

و وقتی ما یک حرکت جبهه‌یی را تجویز می‌کنیم و فکر می‌کنیم که این انقلاب دستاورد حرکت تمام قشرها و طبقات مردم ایران است، پس نتایج آن نیز باید شامل همه آنها شود، به شکلی که اقلیت و اکثریت و افکار مختلف و حرمتشان در نظر گرفته شود. طبیعتاً، فرهنگ، تمدن، روش زندگی مردم و اعتقادات مذهبی و عقیدتی مردم، در بازسازی آینده در هر شکل حکومت، باید مورد توجه قرار گیرد.

و ما به تمام عقاید و نظرگاههای مختلف احترام گذاشته‌ایم و می‌گذاریم و اجتماع هم به مرور خواهد فهمید.

و نوع برخوردها و عکس‌العمل‌هایی که نسبت به ما و ابراز نظرهای ما نشان

داده شده، برخورد دمکراتیکی که باید دستاورد انقلاب باشد نبوده و همین جاست که من می گویم، باید تجدید نظر فرهنگی و انقلاب فرهنگی انجام شود و آن نوع ملاکها و معیارهای از پیش ساخته شده از بین برود، تا بتوانیم به آسانی با مسائل روبرو شویم.

- شما از يك انقلاب فرهنگی صحبت می کنید که من با آن موافم و متوجه هستم که ایجاد جبهه دمکراتیک ملی ایران نظر به اعتقاد به پیت حرکت جبهه ای است و در واقع پاسخی است برای انقلاب فرهنگی و به دست آوردن آنچه فکر می کنید درست است، اما من اعتقاد دارم که گروههایی را مثل جبهه شما آنقدر که در بیان، جدی و موثر و تند و تیز می بینم، در عمل می بینم، شما در عمل برای مقابله با کوششهایی که در جهت ایجاد نهادهای تازه استبدادی می شود تلاش نمی کنید. چرا کوشش نمی کنید که مردم بفهمند که اینها کوششهایی هست برای حفظ بعضی مواضع باز دست در داخل جریان انقلاب.

- به عقیده شما در عمل ما باید چه کنیم؟

تنها کاری که ما می توانیم انجام دهیم این است که عقیده خود را بیان کنیم، و برای به ثمر رساندن هدف به هر شکل مقتضی اقدام کنیم، غیر از این است؟

- این سوال بعدی من بود، این انقلاب فرهنگی که از آن صحبت می کنیم یکی از مهمترین خصوصیاتش باید این باشد که ما را از فرهنگ کنایات و اشارات دور کند، چون ما یک فرهنگ استبدادی داریم که یک عمر در ذهنمان «مرگ بر شاه» گذشته ولی در بیان چیزی دیگر، به کنایه و اشاره گفته ایم. بنابراین ما گرفتار یک فرهنگ کنایه و اشاره ایم، که باید فوراً کنار گذاشته شود، با این وضعیت شرکت در مرحله سازندگی انقلاب، همانی است که شما فرمودید، یعنی حفظ معیارها و مترها و ملاکهای قدیم، و این درست نیست.

- مسلماً درست نیست و ما هم با آن مخالفیم بر علیه اش هم مبارزه کرده ایم و هم مبارزه می کنیم وقتی ما صراحتاً موضع خود را مثلاً در مورد رفراندم اعلام می کنیم بهمین دلیل است که نمی خواهیم با کنایه حرف بزنیم و صریح می گوئیم و در موارد بعدی که اشاره کردید تماماً جوابش و انتقادمان در بیانیه هایمان وجود دارد و چون اعتقاد به

دموکراسی داریم و فکر می کنیم که نتیجه انقلاب نیز باید دموکراتیک باشد، هر نوع تشکل و تجرب را با هر فکر و ایدئولوژی برای اجتماع ضروری می دانیم. و در برخوردها فکر می کنیم که مطالب را دوستانه باید عنوان کرد، چون تمام مردم را در درجه اول بر اصل برائت از لحاظ داشتن حسن نیت در جهت پیش برد هدفهای انقلاب قبول داریم، مگر اینکه خلافش ثابت شود و الان مرحله ای است که باید این مسائل را متذکر شویم که این کار را کرده ایم. ما مثلاً نقش تلویزیون و وسائل ارتباط جمعی و برداشت نا درست و نحوه خبررسانی نادرست آنها را که باعث تشدید مشکلات میشود عنوان کرده ایم. نوع تبلیغ و برداشت و نوع بیان کردن و عنوان کردن مسائل برای مردم بسیار مهم است و ما هم باید گوشزد بکنیم و کردیم و در درجه اول اصل بر برائت است و هر جمعیتی که بوجود بیاید، تلقی ما از ایجادش این نیست که می خواهد ما را بازگرداند به قبل یا متوقف کند ولی اگر ببینیم که خط مشی این جمعیت خداینا کرده آنها در جهتی برود که نتواند همگام با حرکت انقلابی مردم ایران شود، گوشزد می کنیم و نمی توانیم در جهت مبارزه با جمعیت های دیگر قدم برداریم چون معنا ندارد زیرا اصل بر این است که همه ما باید بطرف یک آینده روشن حرکت کنیم و مواضع برای مدت طولانی باید یکی باشد ولی دیدگاه هایمان ممکن است فرق داشته باشد و به همین علت هم فقط انتقاد می توانیم بکنیم و توجه بدویم به دیگران برای مواضع مشترک و حرکت مشترک.

- منظورم این نبود که در همه زمینه ها اینطور نبوده، مثلاً در مورد آزادی مطبوعات و رادیو تلویزیون دیدیم که مواضع خیلی روشن و واضحی داشتید که بیان کردید. و من فکر می کنم با رسالتی که در این زمان دارید باید سریعتر بروید و تشکیلات خود را شکل بدهید.

- ما کوششمان اینست که با کمک توده ها و مردم جبهه ای بسازیم. یعنی اصلاً گفتیم مردم بیایند بسازند و این خود یک مقدار از سرعت کاری گاهد و لیکن در عمل به پایداری کار ما کمک می کند، ما نخواستیم متولی یک کار پیش ساخته ای بشویم و از مردم بخواهیم قبول کنند و طبیعتاً هم وقتی به این شکل بخواهیم حرکت کنیم در روزهای اول شاید در کار ارائه بیانات و نقطه نظرها کند باشیم. ما کوشش داشته ایم آنچه

می گوئیم بیان آن چیزی باشد که همه در سازندگیش شرکت داشتند و قبول بفرمایید ارائه آن نظر در این مرحله از سازندگی، با سرعت کمی مشکل است، بیاناتی که از طرف جبهه دموکراتیک ملی ایران میشود، بیان یک نفر یا چند نفر نیست، کوششی میشود، بیان جبهه و بیان همه کسانی که در سازندگی جبهه نقش داشتند و هنوز هم دارند، باشد و در عین حال بیان آن کسانی باشد که می خواهند بیایند در سازندگی شرکت کنند هم بالفعل و هم بالقوه.

- در مورد آقای طالقانی و راهپیمائی بخاطر بازگشت ایشان به صحنه سیاست، متأسفانه گروههایی اعلام کردند که اجازه نمی دهند، گروههای غیر مذهبی بخاطر ایشان تظاهرات و راهپیمائی کنند و در کل، آیت الله طالقانی را مختص گروه خود دانستند، شما...؟

- همانطور که قبلاً هم گفته ایم و در قطعنامه مربوط به پیاده روی جبهه دموکراتیک ملی ایران نیز آمده است، مسئله ای که برای ما مطرح است حفظ دستاوردهای انقلاب و حفظ آزادی و استقلال مملکت است و هر گونه اقدامی که در جهت اعتراض شده و خواهد شد بهمین منظور است و جبهه دموکراتیک ملی ایران هدف دیگری ندارد و نمی تواند داشته باشد. ما هم مانند کلیه مبارزین راستین راه آزادی و استقلال ایران احترام خاصی برای مجاهدی مانند حضرت آیت الله طالقانی قائل هستیم و بشرحی که قبلاً هم گفته ایم میل داریم هیچکس برخلاف اصول و مبانی انسانی مورد تعرض واقع نشود اعم از اینکه فرزند آن بزرگمرد باشد یا دیگری و هر گونه اعتراضی از جانب ما در جهت تاکید مجدد بر روی این اصل و پیشگیری از هر نوع تکرار این نوع تعرضات بوده است و باز هم هر کجا که لازم باشد تاکید و اعتراض خواهیم کرد تا جای اینگونه اصول در اجتماع مستحکم گردد. و بعنوان یک اصل باید تاکید شود که نمی توان هنگامیکه مسئله کنار گذاشتن اصولی که از مبانی آزادی است مطرح میشود، ساکت ماند.



نامه سرگشاده میشل فو کو به مهندس بازرگان

مگر نگفتید، اسلام چیز دیگری است

میشل فو کو وزیر کابینه فرانسه و متفکر و نویسنده هفته‌های قبل از سقوط رژیم شاه را در ایران گذراند. واکنون، با سرعت گرفتن محاکمات در ایران و سپردن مسئولان رژیم سابق به جوخه اعدام، مهدی بازرگان نخست وزیر را مخاطب قرار داده است در نامه‌ای سرگشاده به مجله نول ايسرواتور.

آقای نخست‌وزیر،

در ماه سپتامبر گذشته یعنی همان وقتی که هزاران زن و مرد در خیابانهای تهران گلوله باران می‌شدند، باشما گفتگوئی داشتم. گفتگوی ما در قم و در خانه آیت‌الله شریعتمداری صورت گرفت. آن وقت‌ها ده‌دوازده نفری از مبارزان راه حقوق بشر در خانه آیت‌الله پناهنده شده بودند و سربازان مسلسل به دست راههای ورودی خیابانهای کوچک را زیر نظر داشتند.

در آن موقع حتما شهادت بسیار داشتید که رئیس انجمن دفاع از حقوق بشر ایران بودید. حتما چون زندان برایتان آماده بود، می‌بایست شهادت و مقاومت بدنی هم می‌داشتید، که داشتید و چون رئیس‌جمهوری آمریکا شاه را از مدافعان حقوق بشر قلمداد کرده بود و شما شهادت سیاسی نیز می‌داشتید. بسیاری از ایرانیان از اینکه امروز به آنها درس‌های پرسروصدا می‌دهند خشمگینند. آنها نشان داده‌اند که خودشان خوب می‌دانند چگونه حقوق خود را قدر بنهند. و خودشان به تنهایی آنها به هیچوجه فکر نمی‌کنند که محکومیت يك سیاهپوست جوان در آفریقای جنوبی همانند محکومیت يك جلاّد ساواک در تهران است. چه کسی این مردم را درك نمی‌کند؟

شما چند هفته پیش کار دادگاههای سریع و اعدامهای عجولانه را متوقف کردید. عدالت و بیعدالتی قدرت و ضعف هر انقلابی است. انقلاب از میل به عدالت متولد می‌شود و بیعدالتی کشنده انقلاب است. و چون خود شما اشاره به این نکته را به‌طور علنی صلاح دانستید، من احساس کردم نیازمند یادآوری گفتگوئی هستم که در باره این موضوع باهم داشتیم.

ما باهم از تمام رژیمهای سخن می‌گفتیم که به‌نام حقوق بشر مردم را محروم کرده‌اند. شما آنوقت بسیار امیدوار بودید. در گرایش عمومی آنوقت ایرانیها به يك حکومت

اسلامی می‌شد تضمینی واقعی برای حقوق بشر یافت. شما برای این چنین گرایشی سه دلیل قائل بودید. می‌گفتید طغیان مردم بعدی معنوی دارد چرا که در این قیام به نفع عالمی جدا از عالم آنوقت، بسیاری «همه چیزشان» را در طبق اخلاص گذاشته‌اند. (و برای بسیاری این «همه چیز» چیزی جز وجود خودشان نبود). میل آنها میل به رفتن زیر تکفل حکومت مالاها نبود - فکر می‌کنم خودتان همین اصطلاح را به کار بردید - و آنچه که من در آن هنگام در تهران و آبادان دیدم گواه بر حقانیت حرف شما بود.

شما باز می‌گفتید که اسلام با قدمت تاریخی‌اش، با تحرك امروزی‌اش می‌تواند در زمینه حقوقی با آنچه که نه سوسیالیسم و نه کاپیتالیسم نتوانستند تضمین‌کننده آن باشند، روبرو شود. امروز خیلی از کسانی که مدعی داشتن مطالعات گسترده در جوامع اسلامی و یا طبیعت ادیان به‌طور کلی هستند، می‌گویند این «غیرممکن» است. اما من با تواضعی بیشتر سرگردانم که به‌نام کدام جهان‌بینی مسلمانان را از انتخاب راه آینده‌شان در چهارچوب اسلامی که باید به دست خود آنها شکلی تازه بگیرد، باز می‌دارند. چرا باید با عنوان کردن «حکومت اسلامی» از پیش سوءظنی در مورد کلمه «اسلامی» به وجود آورد؟ لغت «حکومت» خود به تنهایی برای دیدار کردن هشیاری کافی است. هیچ صفتی - چه دمکراتیک، چه سوسیالیست، چه لیبرال و چه خلقی - «حکومت» را از قید وظایفش نمی‌رهاند.

شما می‌گفتید که يك حکومت وقتی وابستگی خود را به اسلام اعلام می‌کند، در واقع حقوق بیشمار حاکمیت معمول آن، به خاطر تعهدات مبتنی بر مذهب محدودتر می‌شود. می‌گفتید صفت اسلامی حکومت را به انجام «وظایفی» اضافی متعهد می‌کند. و حکومت مجبور است به این تعهدات احترام بگذارد، چون مردمی که در احترام به مذهب

با حکومت اشتراك نظر دارند، می‌توانند هر دم با سلاح مذهب به جنگ حکومت بروند. و من برای این نظریه اهمیت قائل شدم. من شخصا کمی در مورد احترام گذاشتن حکومتها به تعهداتشان مشکوکم. اما این فکر که حکومت‌شوندگان هر دم بتوانند سر بلند کنند و به حکومت یادآوری کنند که کار مردم دادن حقوق بیشتر به حکومت نیست بلکه تحمیل کردن وظایف تازه به حکومت است، به نظرم جالب آمده بود. هیچ حکومتی نمی‌تواند از انجام این وظایف اساسی سر باز بزند. و از همین نقطه نظر محاکماتی که هم اکنون در ایران جریان دارد به نظرم نگران‌کننده می‌رسد.

هیچ ورقی در تاریخ زندگی يك ملت مهم‌تر از وصف لحظاتی نادر نیست که طی آن ملتی یکپارچه برای سرکوب ساختن رژیمی که تحملش ناممکن شده، به پا می‌خیزد. و برای زندگی روزمره يك ملت نیز هیچ لحظه‌ای مهم‌تر از لحظات فراوانی نیست که طی آن قدرت حاکم بريك فرد می‌شورد، او را دشمن خطاب می‌کند و خواستار نابودی او می‌شود. در این لحظات است که حکومت بیش از هر وقت دیکر موظف است و باید وظایفش را محترم بشمرد. محاکمه‌های سیاسی همیشه سنگ محک به‌شمار می‌آیند. نه به خاطر اینکه متهمان اینگونه دادگاهها هیچگاه دستشان به جنایت الوده نشده، بلکه به این خاطر که قدرت محاکمه‌کننده بدون نقاب اشکار می‌شود و با قضاوت درباره دشمن، خود را در معرض داوری قرار می‌دهد.

وقتی قدرتی حاکم ادعا می‌کند که باید محترم شمرده شود، خود نیز باید احترام گذاشتن را بلد باشد. حتی که به‌او اجازه دفاع از خلق را می‌دهد، وظایف سنگینی را نیز به عهده او می‌گذارد. باید - و این بسیار مهم است - به آنکس که مورد اتهام است بیشترین وسیله برای دفاع از خود و بیشترین حقوق را داد.

چشم انداز جهان

متهم «علنا مجرم» است؟ افکار عمومی علیه این مجرم بسیج است؟ مجرم مورد نافرمانی است؟ باشد. همین وضع به او حقوق تازه ای می دهد. هر چند که این حقوق برایش دست نیافتنی بشود. و این وظیفه حکومت است که حقوق او را تامین کند.

● لبنان

تجزیه جنوب لبنان یکی از مهمترین خبرهای هفته پیش بود. کابینه الیاس سرکیس چهارشنبه گذشته، بلافاصله بعد از اعلام تشکیل جمهوری مستقل در جنوب لبنان سخنان سرگرد حداد «افسر رانده شده ارتش» را باطل خواند و از کشورهای خارجی خواست اقدام «افسر تجزیه طلب» را به رسمیت نشناسند.

تجزیه جنوب لبنان از طرف اسرائیل به عنوان یک اقدام «سمبولیک» وصف شد. باید دید در روابط میان اسرائیل و شبه نظامیان جنوب لبنان چه تحولی صورت می گیرد. در واقع بعد از سال ۱۹۷۶، موجودیت نیروهای تحت رهبری سرگرد حداد به کمک های اسرائیل بسته بود و از اوایل سال جاری وایزمن اعلام کرده بود که حقوق حداد و سربازانش که از سوی حکومت بیروت قطع شده بود خواهد پرداخت.

● پاکستان

ایالات متحد آمریکا مصمم است به تدریج از میزان کمکهای اقتصادی و نظامی خود به پاکستان بکاهد. به موجب این تصمیم که از همین سال جاری حکومت ژنرال ضیاءالحق را از ۴۵ میلیون دلار اعتبار محروم خواهد ساخت، آمریکا کمکهای خود را به تمام کشورهای که از رعایت اصل عدم توسعه تکنولوژی هسته ای سر باز می زنند، معلق خواهد ساخت. گویا پاکستان بعد از نامید شدن از خرید راکتورهای زاینده از فرانسه، اخیراً به خرید مراکز هسته ای جهت «غنی ساختن» اورانیوم مورد نیاز در ساخت بمب اتمی اقدام کرده است.

● اسرائیل و آفریقایی سیاه

امضاء قرارداد صلح مصر و اسرائیل از سوی نزدیک بده کشور آفریقایی خواستار برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل با استقبال روبرو شده است. این کشورها از فردای جنگ اکتبر ۱۹۷۳ روابط خود را با کشور یهودی خاورمیانه قطع کرده بودند.

و این هم وظیفه هر حکومتی است که به همه مردم، همه حکومت شونده گان، از نادان ترین و لجوج ترین آنها گرفته تا کورترینشان نشان بدهد که در چه شرایطی، چگونه، و به نام چه مرجعی حاکمان می توانند به نام مردم کسی را به مجازات برسانند. مجازاتی را که شرایط آن پنهان باقی بماند، هر قدر هم عادلانه باشد، ابهامی از بیعدالتی رایج می کشد. بیعدالتی نسبت به مجرم و بیعدالتی نسبت به تمام محاکمه شوندگان بعدی.

با توجه به اینکه داور همیشه مورد داوری است، من فکر می کنم که یک حکومت باید نسبت به تمام مردم مسئول باشد. فکر می کنم شما هم مثل من اصل حاکمیتی را که به کسی جز خود حساب پس ندهد، قبول نداشته باشید. حکومت کردن هم مثل محکوم کردن و کشتن به خودی خود میسر نمی شود. این خیلی خوب است که آدمی، هر آدمی، حتی از آن طرف دنیا، بتواند به پا خیزد و بگوید که نمی تواند ببیند آدمی دیگر را شکنجه یا محکوم کنند. این را دخالت کردن در امور داخلی یک کشور نباید تلقی کرد. کسانی که علیه شکنجه یک ایرانی در زندان ساواک اعتراض می کردند در همگانی ترین امور دنیا دخالت می کردند.

شاید بگوئید که اکثریت ملت ایران به رژیمی که اکنون در ایران مستقر است اعتماد دارد، بنابراین به محاکم قضائی این رژیم نیز اعتماد خواهد داشت. اما مورد قبول بودن، مورد محبت و تأیید بودن از وظایف یک حکومت چیزی را کم نمی کند. بلکه این وظایف را لازم الاجرا تر هم می کند.

البته جناب نخست وزیر، اگر در اولین ملاقاتم با شما از زبانتان نمی شنیدم که حکم راندن برایتان وسوسه آمیز نیست بلکه آن را وظیفه ای سخت دشوار می پندارید، به خودم اجازه نمی دادم به این گونه شما را مخاطب قرار دهم. شما بهتر است طوری رفتار کنید که ملت هرگز از نیروی لایزالی که در راه آزادسازی خود به خرج داد احساس غبن نکند.

کار به جایی رسیده است که شهردار نایروبی (کنیا) گفته است: «آفریقاییهایی که با اسرائیل مخالفت می کنند تنها پول کشورهای عرب را خواهند دادند. برای ما خیلی مفید است که طبق الگوی اسرائیل مراحل توسعه را بیمائیم».

دو سال پیش کشورهای عرب کمکی به میزان ۱۵ میلیارد دلار در اختیار کشور-های آفریقایی سیاه و ۱۱ میلیون دلار در اختیار جنبشهای آزادیبخش جنوب آفریقا گذاشتند.

بعد از جنگ ۱۹۷۳ تقریباً تمام کشورهای آفریقایی اسرائیل را به تجاوز به خاک یک کشور آفریقایی (مصر) متهم ساخته و روابط خود را با این کشور قطع کردند. با خروج اسرائیل از خاک مصر گویا دیگر دلیلی برای قطع رابطه میان این کشورها و اسرائیل وجود نداشته باشد.

● تانزانیا

از دو ماه پیش تاکنون ارتش تانزانیا در اوگاندا به جنگ مشغول است. هیچ ارتش آفریقایی قادر به شرکت در چنین جنگ فرسایشی نبود. آمریکا، انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی بدون اینکه گرایش خود را نسبت به رژیم دارالسلام انکار کنند، ارسال اسلحه به این کشور را تکذیب می کنند. پس ارتش تانزانیا برای جنگیدن آنهم ۱۵۰۰ کیلومتر دورتر از پایتخت خود از کجا اسلحه دریافت می کند؟ به قول یکی از منابع انگلیسی گویا سادات برای جلوگیری از گسترش نفوذ لیبی و شوروی در اوگاندا به تانزانیا جنگ افزار می فرستند. به گفته همین منابع عیدی امین برای مقابله با رژیم خرطوم به چریکهای سودانی اجازه تاسیس پایگاه در خاک اوگاندا را داده بود. اما با توجه به کاهش شدید ذخائر ارزی تانزانیامعلوم می شود که هزینه های پولی جنگ را خود این کشور می بردارد.

Bhutto: lettre de prison

اگر بمانم، باز مبارزه میکنم

نامه تکان دهنده ذوالفقار علی بوتو به ژیسکار دستن



ذوالفقار علی بوتو نخست‌وزیر سابق پاکستان که ۱۵ فروردین گذشته اعدام شد، از مدتها قبل روابط نزدیک و شخصی با والری ژیسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه داشت. در ژوئیه ۱۹۷۸، بوتو موفق شد از سلول زندان خود در راولپندی نامه‌ای برای تشکر از حمایت ژیسکار دستن از خود به وی بنویسد. اما این نامه سندی است که از حد یک تشکر نامه عادی فراتر می‌رود. دولتمرد پاکستانی در این نامه جنبه‌هایی از اندیشه‌های سیاسی و دید خود را از جهان حاضر ارائه داده است که به زحمت بررسی می‌ارزد. کاخ الیزه در پی اعدام غمانگیز بوتو تصمیم به انتشار این نامه گرفت. متن نامه را برای اولین بار هفته پیش در مجله فرانسوی اکسپرس چاپ کرده است.



زندان راولپندی، ۳۰ ژوئیه ۱۹۷۸

آقای رئیس جمهور عزیز، اگر میله‌های محکم سلول زندانم، دستهایم را به عنوان یک محکوم به مرگ از جهان کوتاه نکرده بودند، تا امروز درود و صمیمانه‌ترین تشکر خود را به حضورتان فرستاده بودم. حال که زندگی من دستخوش فحاشی، غرورم را برای امتنان از حمایتی که در حقم کردید به یاری می‌گیرم. شما با ابراز نگرانی نسبت به سرنوشت من در واقع از شرافت یک بیگناه دفاع کرده‌اید و احترام همیشگی ملت پاکستان را نسبت به خود و کشور بزرگتان افزون ساختید.

خیلی قبل از سال ۱۷۸۹ و بعد از آن سال، فرانسه کانون مهم تمدن غرب بوده است. اما قبل و بعد از ۱۹۵۸ اهمیت این کانون به نهایت درجه رسید. من خود هرگز «زوال غرب» را باور نداشتم - این مفهوم اختراع تاکتیکی اسپنگلر بود برای کمک به غرب در راه رسیدن به هدف استراتژیکی‌اش، یعنی تسلط بر جهان - ادب می‌کنم که در این مورد واژه «برتری‌طلبی» را به کار نمی‌برم.

شما به کمک تکنولوژی و تکنیک خود مستقیماً با ستیزه‌جویی کمونیست رویارویی می‌کنید. این رویارویی در خارج از جهان غرب به صورت جنگ سرد و حالا هم به صورت تنش‌زدایی، و از راه تعادل بخشیدن به نیروها - که خود در اثر وجود تناقض میان حکومت‌های کمونیستی جهان، مخصوصاً شوروی و چین میسر گشته است - جلوه می‌کند. مبارزه شما با کمونیست در داخل به صورت تباهی کمونیسم اروپائی و سایر گرایش‌های زیر نفوذ کمونیسم عملی می‌شود. اما رویارویی ما با این ستیزه‌جویی غیر مستقیم است و به صورت مقاومت در برابر کودتاهای حقیر دیکتاتورهای نظامی، که به نام استقرار نظم قدرت را در دست می‌گیرند و بی‌نظمی می‌آفرینند. چنین دیکتاتورهای «تهدید» کمونیسم را به عنوان دلیلی برای تجاوز به حقوق اساسی ملت‌ها ارائه می‌کنند، اما در واقع از کمونیسم برای خود نان و آب درست می‌کنند! غرب با دفاع از چنین خودکامگان در واقع نهال زوال خود را آبیاری می‌کند. و همین معادله اصلی تناقض کلی است. شاید شما با این گفته من موافق نباشید که فرانسه دو تن از ممتازترین مردان عرصه رزم و حکومت را در آغوش خود پرورده است: ناپلئون بناپارت و شارل دوگل. عکس برگردان نبوغ بناپارت را امروز در

می‌کردم. من دوگل را در جلال شاهوارش دیدم. ما توتسه‌تونگ مرا به لطف و احترامش مفتخر کرد. برای من سیاست و شعر و معنویت به هم آمیخته بودند. من زیباترین غزلهایم را با ملت سرور و با ملتم زیستم. نیروی خلق برای من هرگز یک شعارسیاسی نبود، بلکه بخش زوال‌ناپذیر ایمانم را تشکیل می‌داد. حتی اگر کوتاه‌بینی خودخواهانه غرب و جاه‌طلبی‌های کورکورانه شرق، در جامه ابرقدرتها، نوع بشر را به آستانه سومین جنگ جهانی بکشاند، از خاکسترهای این قربانیان، بشری والاتر و بزرگتر متولد خواهد شد.

در زیباییهای جهان آنقدر زیبایی هست که در اثر بیروزی روبه‌مرگان بر مردگان کاملاً زوال نپذیرد. در حال مقداری از این زیبایی باقی خواهد ماند. آنقدر باقی خواهد ماند که روزی رشد کند و بارور شود. بنابراین، آقای رئیس جمهوری، اگر زنده بمانم پیکار را مثل یک «ماتادور» در عرصه ادامه خواهم داد. بدون بیم از خطر. محاکمه من رنجی بی‌حد برای خانواده‌ام به همراه داشت. این تنها درد من از محکومیت است. امیدوارم پسر میرغلام مرتضی در اثر وفاداری فرزندی‌اش به من زیاده از حد مزاحم وقت گرانبهای شما نشده باشد. گویا دخترتم، که خود رنج زندان را زیاد کشیده است، به طور تصادفی با فرستاده ویژه شما در هوایما آشنا شده باشد. برای دادن پاسخی به سئوالهای او درباره تحولات اخیر منطقه، باید بگویم شایسته است. ابتدا پاکستان را از شر اغتشاشهای داخلی محفوظ نگه‌داشت و بعد به مقابله با تهدیدهای خارجی قدیم و جدید پرداخت. به عبارت دیگر بهتر است به اصل قضیه توجه شود.

شما از عشق من به کشورتان خیر دارید. و از تحسینی که به شما دارم. اگر زنده بمانم بی‌شک باز هم در احساس شما برای پاسخ دادن به ندای عدالتخواهی بشریت شریک خواهم بود. و اگر بمیرم به شما «خدا نگهدار» می‌گویم. و در هنگام مرگ دعا خواهم کرد که دیگران، از من بهتران، جنگ علیه فقر بی‌امان و مسکنت ملت را ادامه دهند.

چون «متمم به قتل» هستم شهادت ندارم شما را «دوست من» بنامم. با این حال استدعا دارم عرض ارادت قلبی مرا به هوسر مهربان و جذابتان برسانید و سلام را به پسران هانری. به همراه بهترین دوستی و عمیقترین ارادت. ذوالفقار علی بوتو

وجود یک دیکتاتور آفریقائی می‌یابیم که اول به اسلام می‌گروود و بعد به مسیحیت رو می‌کند تا بتواند به سبک بوناپارت تاج سلطنت بر سر بگذارد. این تقلیدهای مسخره در جهان سوم، بی‌شک میراث‌های شومی به جا خواهد گذاشت که کمونیسم آنها را با چنگ و دندان خواهد قاپید. اولین میراث سرعت گرفتن فوری قطب‌گرایی طبقات است و دومین میراث دیارپرستی خودخواهانه که در اثر خلاء فراگیر متبلور خواهد شد. چه هدایای ارزنده‌ای برای کمونیسم! این بیماری جهان سوم به بیماری سل می‌ماند. در ابتدای ابتلا درمان آن آسان است اما تشخیص آن دشوار، و بعد از ابتلای کامل، تشخیص و درمان دشوار.

در آسمان تمدن غنی و باستانی مهندوها بی‌شک ستاره‌ای بد یمن ظهور کرده است تا برای سومین بار بعد از استقلال کشورمان، طعم شبهای سیاه و طولانی وحشت را به مردمانمان بچشانند. هر کدام از کودتاهای کشور ما را ضعیفتر و پریشانتر از قبل کرده است. اگر هند هم همین سرنوشت را پیدا می‌کرد، تا به حال به سه‌چهار تکه تقسیم شده بود. البته هنوز هم دستخوش اغتشاش است. اما اغتشاش ناشی از دموکراسی در حین به بار آمدن پریشانی بیشتر از سکوت مرگبار دیکتاتورهای ما ثبات به همراه دارد. من وارث یک ارثیه بزرگم. خون‌جنگجویان در رگهای من جریان دارد. من موفق شدم با دو دیکتاتور نظامی مقابله کنم. به همین جهت سومین خودکامه فرمان مرگم را داد. اما اگر بمیرم خونم زنان و مردان جوان این شبه‌قاره را تقویت خواهد کرد. درست مثل دواهای تقویتی که گلهای سرخ‌فرانسه را در بهار جان و زیبایی می‌بخشد.

من از سن ۱۵ سالگی نبردی سخت و خستگی‌ناپذیر را در راه آزادی شروع کردم. من شانه به شانه نهرو و جناح حرکت



اعدام «روبسییر»

از «لوماتن»،
نوشته «ژان لوبرن»
ترجمه بیدار

انقلاب ایران، انقلاب بدیع و بی همتا



که می‌گویم ما در غرب سال‌ها سرگرم بررسی شگفتی‌های این انقلاب خواهیم بود. این شگفتی‌ها هنوز هم به چشم می‌خورد، به قسمتی که می‌توان گفت انقلاب ایران، رنگین‌کمانی از تناقض‌هاست. از جمله آنکه این تنها انقلاب ضد استبدادی تاریخ است که با همه ضوابط انقلاب‌های تاریخ نمی‌خواند.

این انقلاب ایدئولوژی به معنای امروزی ندارد و گرفتار بحران مسلکی‌ست. مراد از ایدئولوژی، دستگاه فکری و فلسفی منظمی به سبک نظام‌های موجود است که به ساخت و

در سراسیمه بغلتد و در چشم برهم‌زدنی، به عمق دره برسد؟ چه نیرویی توانست او را از صحنه طرد کند؟

سرعتی که این انقلاب داشت، سرسام آور بود. قیامی که مردم را به حرکت در آورد، پیش‌بینی‌ناپذیر بود. چه نیرویی می‌توانست ناگهان مردمی دست‌خالی را در برابر آن مرد تا به دندان مسلح قرار دهد؟ آیا نیروی ایمان؟ این نیروی ایمان سال‌های پیش کجا بود؟ آیا تغییر روابط بین‌المللی؟ این تغییر چگونه دست داد؟ ده‌ها پرسش‌مانند این‌ها در جهان برلب‌هاست، و از این است

پیچیدگی‌های انقلاب ایران به عنوان موضوعی شگرف سال‌ها در غرب محور بررسی و پژوهش خواهد بود. این انقلابی‌ست مانند خلیقات ملت ایران، استثنایی، بدیع و بی همتا: نمونه بارزی از غرابت...

شبیه این انقلاب، در هیچ نقطه از تاریخ نمی‌بینید. چه کسی باور می‌کرد قدرت مردی که زرادخانه قدرت بود، ژست امپراتور-ها را می‌گرفت، خود را گرانیکاه خاورمیانه می‌خواند، خود را «برترین» و «بی‌همتا» می‌دانست و شیوه‌های حکومتی‌اش را سرمشق عالمیان وانمود می‌کرد، این چنین سریع،

برداخت جامعه‌ی نو می‌اندیشد.

شاید اگر طبقه روحانی، سهم شیر را به خود اختصاص نمی‌داد و همه قدرت را یکجا به جنگ نمی‌آورد، آمیزش مسلک‌های سهیم در انقلاب، مایه‌ی مسلکی به انقلاب می‌داد. اما این انقلاب، مسلک به معنای غربی ندارد. در عوض، از پشتوانه نیرومند کیش برخوردار است که هرگز گمان نمی‌رفت در این لحظه از تاریخ، آن هم در سرزمینی که به سوی نوگرایی خیز برداشته بود، سر رشته‌دار امور شود و همه طبقه‌های نواندیش فکری و صنفی را اعم از روشنفکر و کارمند و معلم و دانشجو شکست زده بر جای گذارد. این انقلاب به کیش وابسته است، به عبارت دیگر، به کیش وابسته شده است.

مردمی که قیام کردند، جوانانی که بی‌محابا سینه در برابر تیرها گشودند و زیر چرخ تانک‌های غرنده له شدند، به راستی همه کیش‌گرا نبودند.

ایرانیان، ملتی شکر فاند: خوب می‌توانند جل خود را از آب در آورند. می‌توانند هر چه را به وسیله نجات تبدیل کنند. با همین روحیه، خیل‌هایی که مذهبی نبودند و تنها در سرنگون کردن شاه با مذهبی‌ها قدر مشترک داشتند به صف مذهبی‌ها پیوستند و همان شعارهایی را دادند که مذهبی‌ها می‌دادند. بر لب، شعارهای مذهبی‌ها را می‌راندند و در دل، هوای روزی را داشتند که شاه بیفتد و با مذهبی‌ها، تقسیم قدرت کنند، و مذهبی‌ها که همان روحیه ویژه ایرانی را دارند، نقشه می‌کشیدند که به محض پیروزی، همه قدرت را خود بردارند و به غیر مذهبی‌ها که امروز نفاق افکن، ضد انقلابی، مارکسیست و کمونیست و از خدا بی‌خبر خوانده می‌شوند میدان ندهند.

این بازی را کیش‌گرایان چابکانه بردند و امروز، قدرت کامل طبقه روحانی بر ایران مسلط است و شورای انقلاب، یکسر روحانیست، اما همه این را نمی‌دانند.

آری، این انقلاب از پشتوانه کیش برخوردار است و به عبارت بهتر، از پشتوانه کیش‌گرایان: بیشتر، انقلاب مذهبی‌هاست تا انقلاب مذهبی.

از همه الگوهای رفتاری این کیش-گرایان چنین برمی‌آید که قصد و توانایی ساختن ندارند، بلکه آمده‌اند پاک‌سازی کنند، زندانی کنند، اعدام کنند و به کلام بهتر گذشته ناپاک را بشویند و رد پای خاندان محمدرضا پهلوی را در هر جا که به چشم خورد، بتراشند. گویی دارند راه را برای دیگران

صاف می‌کنند، شهری کهنه را برمی‌اندازند تا دیگران شهر تازه‌ی در برهوتی که به جا مانده، بسازند. آن‌ها بیشتر به «روسیسپر» فسادناپذیر می‌مانند و به قولی صدای پای ناپلئون از دور به گوش می‌آید. با این همه، آن‌ها چندان به «روسیسپر» شباهت نمی‌برند. این شور انقلابی که ایران را در خود گرفته، دمی کاستی نمی‌گیرد و همین برای آینده آن خطرناک می‌نماید. شاه سقوط کرده است و رفرا ندیم جنجال برانگیز، جمهوری اسلامی را جای‌گزین اقتدار دو هزار و پانصد ساله شاهی، یا به قول ایرانی‌ها، «ستم‌شاهی» کرده است، با این همه، گذشته‌گرایی، کاستی نمی‌گیرد. همه، از این گذشته، به عنوان دوران «طاغوتی» یاد می‌کنند (طاغوت

واژه‌ی از واژگان جدید مذهبی‌ها مانند «اقتدار» و «مستضعفین» است، هفت یا نه بار در قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان، تکرار شده است و به معنای کسی است که بر خدا و خلق خدا طغیان می‌کند و با طغیان خویش، زمین را به تباهی می‌کشاند). برای پاک کردن همه بازمانده‌ها و پس‌مانده‌های بوی‌ناک این گذشته، انقلابیون مذهبی، یکی از بحث-انگیزترین راه‌حل‌ها را پیدا کرده‌اند: معدوم کردن. کمتر پیش آمده است که آن‌ها بیخشند، آزاد کنند یا حبس‌های کوتاه مدت و دراز مدت ببرند. آن‌ها متهم را در هر سطحی از اتهام به جرم «فساد در زمین» و «جنگ با خدا و فرستاده خدا» تیرباران می‌کنند و بی‌درنگ تیرباران می‌کنند: نه فرجامی، نه پژوهشی. عقیده دارند که اگر این «مفسدان فی الارض» در زندان بمانند یک کانون مقاومت بالقوه باقی می‌ماند که مایه امیدواری ضد انقلاب می‌شود. باید معدوم کرد تا خطر از میان برخیزد. این تر انقلابیون ایران است، یک تر بدیع، بدیع مانند همه راه‌حل‌هایی که ایرانیان در تاریخ خلق کرده‌اند. برای آن‌ها شیوه دادرسی غربی که که ما معتقدیم نمره قرن‌ها تجربه بشر است، اندک اهمیتی ندارد: شیوه غربی به کار غریبان می‌خورد. این غرب است که متهم را سزاوار داشتن و کیل مدافع می‌داند، این غرب است که به فرجام و پژوهش اعتقاد دارد. دادگاه انقلابی نباید شبیه هیچ دادگاه. دیگری باشد. حتی لزومی ندارد مردم از جریان محاکمه مهره‌های رژیم که همه رازهای رژیم را می‌دانند، با خبر شوند. مردم نباید بدانند دادرسان چه کسانی هستند، کی دادگاه برپا می‌شود، نیروز برپا می‌شود یا نیمه‌شب. کار باید سریع پیش رود و صبح

به صبح نتیجه از رادیو به اطلاع مردم برسد. و چون رژیم نو معتقد است که مردم بایست از نود و نه درصد آراء در رفرا ندوم، او را تایید کرده‌اند، پس اعدام‌های سریع را نیز تایید می‌کنند.

توده مردم، خاصه مذهبی‌ها که بیشتر به احساس و الهام توجه دارند، از شنیدن خبر محاکمه‌ها و اعدام‌ها از فرط شغف مست می‌شوند. آن‌ها نمی‌دانند در دادگاه‌ها چه می‌گذرد، رییس کیست و رای در چه شرایطی صادر می‌شود، ولی به انگیزه ایمان، احکام دادگاه‌ها را قطعی و تزلزل‌ناپذیر می‌شمارند. آن‌ها به آقای خود (امام خمینی)، ایمان دارند، پس به دادگاه‌های انقلابی او نیز ایمان دارند. این چنین، توده‌های بلا دیده ایران همین قدر که می‌شنوند متهمان به مجازات رسیده‌اند خشنود می‌شوند و دیگر نیازی نمی‌بینند تحقیق کنند که قضاوت، چگونه و بر چه منوالی انجام می‌شود و چه اندازه از قواعد بین‌المللی قضاوت دور است و چرا یک سرباز گارد، به همان سرنوشتی دچار می‌شود



که نصیری، جلال جلادها و دشمنه تیز شاه. اعدام، معمولاً هدیه‌ی بی‌ست برای هر سطح از اتهام. روشنفکران می‌پرسند چرا عقوبت‌شاه درنده خو و همدستانش را باید کسانی پس دهند که افزا ر دست بوده‌اند، اختیاری از خود نداشته‌اند و ناگزیری، عنصر اصلی جرم‌شان بوده است. اگر بپذیریم که آن‌ها می‌توانسته‌اند از فرمان‌هایی که از بالا می‌رسیده، سرباز بزنند و اگر بپذیریم که آن‌ها آزادی-هایی داشته‌اند و قادر بوده‌اند که چیزی را عوض کنند و در ظلمت، جرقه‌ی روشن کنند پس تکلیف این ادعا چه می‌شود که می‌گوییم دوران محمدرضا پهلوی، عصر اختناق و سرکوب بوده است. به عبارت دیگر، اگر دوران طاغوتی، آزادی‌کش بوده است، پس در این اختناق و سرکوب، جز مهره‌های



اصلی، کسی از خود اراده‌ی نداشته است و اگر داشته است اراده‌ او جبراً تابع اراده‌ نظام دیکتاتوری بوده است..

● قصاص، نه انتقام

با این همه، آن‌ها که کمیته‌های انقلاب و دادگاه‌های انقلابی را اداره می‌کنند، معتقدند که انتقام نمی‌گیرند، بلکه قصاص می‌کنند، اما در دستگاه قضاوت آنها، از ترجم و بخشش نشانی نیست. آن‌ها می‌گویند: «ما قه‌قاران را از میان برمی‌داریم تا دیگر فرصت نیابند زمین را بیالایند.» برای آن‌ها فرق نمی‌کند که کسی یک تن را کشته باشد یا چند تن را. آن‌ها قاتل را می‌کشند همین که برای‌شان محرز شده که شخصی، مجرم است، مجازات او را لازم می‌دانند و چندان به‌علل و زمینه وقوع جرم نمی‌اندیشند.

این چنین می‌بینیم که انقلاب در ایران، عجالاً معنای پاک‌سازی دارد، آن هم پاک‌سازی به‌طریقۀ ایرانی. تا این انقلاب راه خود را پیدا کند و به کار ساختن پردازد، به‌زمان درازی نیاز است.



۳۱ *assess*



جای کینلیک خالی. جنگجویان نورستان از یکسال پیش علیه رژیم «کافر» کابل می‌جنگند



کوهپایه‌نشینان به یاران شورشی خود می‌پیوندند
بک جیب روسی که دو سرنشین روی آن به دست شورشیان کشته شدند



افغانستان گردابی برای شوروی

حمایت از رژیم چپگرا، در برابر شورشی اسلامی، آنهم در کنار سه جمهوری مسلمان نشین شوروی، گرفتاری بی سابقه‌ای برای شوروی به وجود آورده است.

می‌رسد. اما سرعت رشد میزان جمعیت در این جمهوریها تا قبل از سی سال دیگر تعداد آنها را به صد میلیون خواهد رساند. ماجرای افغانستان برای شوروی بی سابقه و بنابراین وخیم است. تا مدت‌های طولانی شوروی ترجیح می‌داد در مورد این قضیه خاموش بماند. بازتاب شورشی‌های افغانها را تنها از سخنان آوارگان و اعلامیه‌های رهبران مستقر در پاکستان آنها، و یا از زمزمه‌های کابل می‌شنید. اما واقعیت اینست که تنها چند هفته بعد از کودتای ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ و جانشین شدن حکومت شاهزاده داوود توسط یک رژیم آشکارا شوروی‌گراتر، شورشی آغاز شده بود. کانون اولیه بحران کوهستانهای نزدیک به مرز پاکستان بود. اما هرماه دامنه آن گسترده‌تر شد و به مناطق دیگر افغانستان کشید. البته مبارزات ظاهراً فاقد تداوم، نظم و یکپارچگی است. کوهپایه‌نشینان بعد از هر حمله گرفتار انتقامجویی خونین ارتش افغان می‌شدند، به آشیانه‌های «عقاب» خودپناه می‌بردند و بر تعدادشان که ابتدا فقط صد هزار نفر بود افزوده می‌شد. اما رژیم کابل تا مدت‌ها از این سرکوبی‌هایی به دل راه نمی‌داد. جاده کابل - پاکستان هرگز بسته نشد و در کابل مدام تکرار می‌شد که نظم و ترتیب بر سراسر کشور حکمرواست.

بوی جسد

اما ماه گذشته همه چیز تغییر کرد. ناگهان شهر هرات، سومین شهر افغانستان سر به شورش برداشت. گروهی از ارتشیان و مردم عادی به شورشیان پیوستند و به قول مطبوعات شوروی چندین روز «سربازخانه‌ها،

تنها در هفته آخر ماه مارس، ۲۵ هواپیمای حمل و نقل عظیم روسی در فرودگاه کابل فرود آمدند. آمریکائیکها خودشان هواپیماها را شمرده بودند! بار هواپیماها را تانک و هلیکوپتر سنگین مخصوص حمل کماندوهای ضد چریک ارتش افغانستان به مواضع کوهستانی، تشکیل می‌داد. در حال حاضر لاقلاً هزار مشاور روسی به ارتش افغانستان آموزش می‌دهند. و به‌رغم افکارها و تکذیب‌نامه‌های رسمی، شاهدان عینی را عقیده بر اینست که ازبکها و تاجیکهای روسی برای شناخته نشدن اونیفورم ارتش افغان برتن کرده‌اند و هرروز بر تعدادشان در عرصه کارزار افزوده می‌شود!

حضور نظامی شوروی در افغانستان پدیدهای نو نیست. از بیست سال پیش شوروی با ارسال تجهیزات، آموزش و «مشاور» به ارتش این کشور کمک می‌کند اولین باری هم نیست که شوروی در اینجا و آنجا برای حمایت از حکومتی یا جنبشی دوست وارد عمل می‌شود. اما اینبار شوروی باید از رژیم «ترقیخواه» در برابر شورشیانی دفاع کند که خود را «اسلامی» می‌خوانند. آنهم در منطقه‌ای بسیار خطرناک. یعنی زیر پای سه جمهوری آسیای مرکزی شوروی که اغلب سکته آنها را مسلمانانی تشکیل می‌دهند که توسط مرزهای میراثی روسیه تزاری از هم دینان جنوبی خود جدا شده‌اند. برای شوروی - که ضمناً دخالت خود را در بحران‌های کردستان و ترکمنستان علیه رژیم اسلامی ایران افکار می‌کند - دلایل کافی برای ترس از بروز اغتشاش در این منطقه وجود دارد. تعداد مسلمانان شوروی - که تا امروز رام مانده‌اند - در حال حاضر به ۵۰ میلیون



زور اسلحه

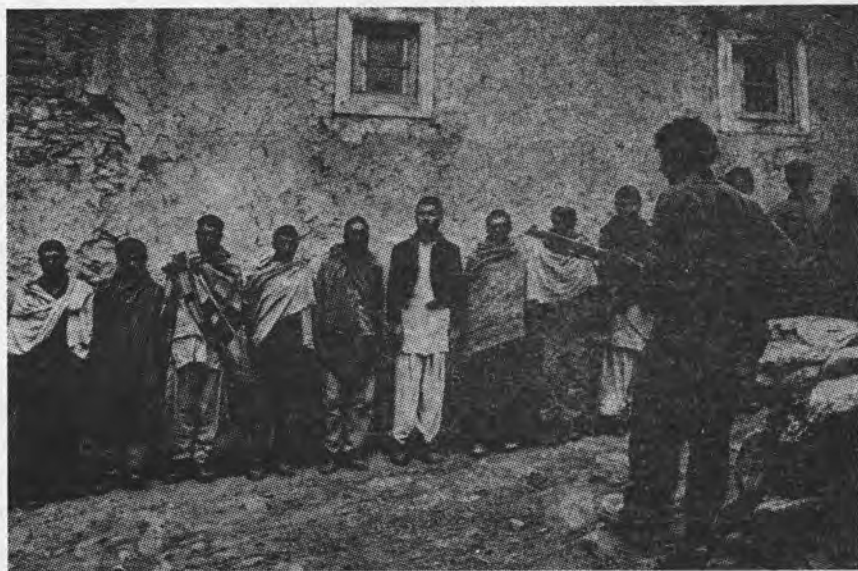


دیلپلماتهای شوروی افسوس دوران حکومت شاهزاده‌ها را در افغانستان می‌خورند

فزونی‌طلبی را در افغانستان اعمال می‌کند که مورد قبول خود افغانستان است. انقلابی نبودن افغانها هم چندان خلاف میل روسها نبود چون در اثر همین عدم تحرك محمد ظاهر شاه و بعد هم شاهزاده داوود پسرعموی او که در ۱۹۷۳ حکومت وی را واژگون ساخت، توانسته بودند صلح را در افغانستان حفظ کنند.

تناقض اینجاست که قدرت گرفتن ناگهانی يك رژیم مارکسیستی، ترقیخواه و آشکارا شوروی‌گرا در افغانستان شوروی را در وضعی دست و پاگیر قرار داده است. در راس این رژیم دو مرد قرار دارند: یکی نورمحمد تره‌کی یعنی يك اصلاح‌طلب با تمایلات مارکسیستی که ریاست‌شورای انقلاب را به عهده دارد، و دیگری حافظ‌الله امین نخست‌وزیر مارکسیست دوآتشه و نظریه‌پرداز. مسکو نیز با سرسختی و به‌رغم عدم اعتماد بین‌المللی، کماکان بر دخالت‌نداشتن در کودتای سال پیش افغانستان پای می‌فشارد. اما آنچه مسلم است در بدو امر از برنامه حکومت جدید این کشور با روی باز استقبال کرده بود.

در واقع این اولین باری است که حکومتی در افغانستان وارد عمل می‌شود: اصلاحات ارضی که به کشاورزان خرده‌پا امکان برخوردار شدن از حق مالکیت زمینهایشان را می‌دهد (ضمن تشویق کشاورزان به کار اشتراکی)، برنامه‌ای برای آموزش در سطح کشور که زنان و دختران را نیز در بر می‌گیرد (در کشوری که ۹۵ درصد مردم آن بیسواندند)، قانون حذف مهریه که نامزدها را به ورشکستگی می‌کشید، و بالاخره تلاش برای وحدت هرچه بیشتر ملتی پراکنده. با این‌حال رژیم کنونی افغانستان نمی‌داند که برای واژگون ساختن رسوم متداول کشور مهارت و وقت لازم است. اصلاحات ارضی که اغلب مردم لزوم آن را درک نمی‌کنند، ساختهای سنتی را درهم می‌شکند. آموزش هم برای زنان روا نیست. حذف مهریه ارزش دختران را پایین می‌آورد و بالاخره تمرکز ملت تجاوز به حریم دیگران تلقی می‌شود.



روز قبل از ماجرا دو مرجع تقلید شیعه در ایران دولت افغانستان را به «جنایت علیه اسلام» متهم کرده بودند، اعلام جهاد مذهبی نیز در تاریخ ۱۲ مارس از سوی یکی از رهبران مستقر در پاکستان شورشیان صورت گرفته بود. اما دولتهای ایران و پاکستان فوراً به علت روبرو بودن با مشکلات داخلی پا را از ماجرا کنار کشیدند. شوروی هم این نکته را خوب می‌داند لیکن هشدارهای رسمی اما در لافاه مطبوعات شوروی، که بی‌شک توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست این کشور دیکته شده بود، به‌خوبی نشان می‌دهد که افغانستان برای شوروی يك مخمصه غیرقابل لمس به‌شمار می‌آید.

رسولان بازوبند سرخ

از زمان بازی بزرگ «کیپلینگ» این نکته بر همه مسلم بود که شورشیهای افغانها - که آنوقتها به مذاق روسها خوش می‌آمد - از پاگرفتن انگلیسها در این کشور جلوگیری می‌کند. اگر هم بعدها مرزهای افغانستان را تا همسایگی چین دراز کردند برای این بود که میان دو امپراطوری حایلی ایجاد کرده باشند. از آن پس غرب در این گمان خود باقی مانده بود که شوروی نوعی

زرادخانه‌ها و انبارهای آذوقه را در اشغال داشتند. برای درهم‌کوبیدن قدرت شورشیان، حکومت کابل به نیروی هوایی وتانک متوسل شد. بعضی از شاهزادگان عینی خیراز صدمه دیدن مسجد بزرگ هرات و پراکنده شدن بوی گند جسد از ویرانه‌ها خبر دادند.

ماجرای واقعی هرات چه بود؟ هجوم کارگران افغانی بیکار که از ایران به کشور خود بازگشتند بی‌شک یکی از دلایل این شورشتها بود. به گفته خبرگزاری روسی تاس «روحانیت ارتجاعی» نیز در بروز این بحران دست داشته است. اهمیت قضیه آنچنان بود که حکومت کابل مجبور شد از وخامت اوضاع سخن بگوید و اعلام کند که هرات دستخوش آشوب است و به علت ویران شدن پلی در جاده قندهار راه هرات کابل کاملاً بسته است. اما حکومت کابل مسئولیت حوادث را به گردن «ایرانی‌ها با ظاهر غیرنظامی» انداخت.

برای اولین بار در تاریخ ۱۹ مارس مطبوعات شوروی از گسترش دامنه شورشتها در افغانستان سخن گفتند و آمریکا، ایران، پاکستان و چین را به‌عنوان برانگیزانندگان ماجرا به باد انتقاد گرفتند. در پشت سر این هجویات، ماجرائی هم بود. چرا که دوسه

بنابراین برای توضیح دادن و فهماندن لزوم این اصلاحات، حزب که در ابتدا ۵ هزار عضو بیشتر نداشت، خیلی زود به تشکیل گروههای مبارز، ورسولان بازوبند سرخ اقدام کرد. اما این فرستادگان تقریباً همه جا با سنگ‌پرانی و دشمنی اهالی روبرو شده و حتی کشته شدند. رهبری این گونه عملیات خصمانه را هم اغلب روحانیون و ملاها به عهده می‌گیرند. دولت مرکزی آنها را بازداشت می‌کند و اگر روستائیان عکس‌العملی نشان دهند ارتش به کمک نیروی هوایی به مبارزه با آنها پرداخته، روستاهایشان را ویران می‌کند. و در حالی که زندانهای کابل هر روز لبریزتر می‌شود، آنها که قادرند و اسلحه برای مبارزه ندارند به پاکستان می‌گریزند. تعداد این آوارگان اکنون به ۳۵ هزار نفر رسیده است. در تمام اردوگاه‌های آوارگان يك كلمه طنين افكن است: انتقام؟

دایره سردرگم اعتراض - سرکوبی - طغیان در سایه پرچم سرخ که از چند ماه پیش جانشین پرچم قدیمی افغانها شده، متولد شد. جناح مخالفی با اصل و نسب‌های گوناگون، پراکنده و مخالف با پیشرفت در حال تشکیل است که به تدریج به جنبشی ناسیونالیستی، ضد کمونیستی و ضد شوروی تبدیل می‌شود. چگونه می‌شود به موقع جلوی به وجود آمدن این جنبش را گرفت؟

دوران شاهزاده‌ها

آیا باید با دخالت مستقیم کندی و بی‌دست‌وپائی ارتش افغانستان را جبران کرد؟ برای شوروی توسل به راه‌حل نظامی دشوار نیست: به کمک قدرت، روسها هم اکنون فاصله پایگاههای ازبکستان تا کابل را از راه زمینی در کمتر از ۲۴ ساعت می‌شود طی کرد. اما به علت پراکندگی گروههای چریکی، چنین مانوری ممکن است جز بیشتر کردن احساس بی‌بازاری از بیگانگان در افغانها نتیجه‌ای به بار نیاورد. چنین اقدامی يك خودکشی سیاسی است. حال آنکه شوروی قصد لاس زدن با مسلمانان را دارد.

راه‌حل دیگر وادار کردن پاکستان به بستن مرزهای این کشور است. حتی اگر

پاکستان به چنین راه‌حلی گردن نهد، انجام آن مقدور نخواهد بود. افغانها در آنسوی مرز حامیانی دارند که برادران، پسرعموها و اقوام آنها هستند - مناطق مرزی پاکستان نیز از خودمختاری گسترده‌ای برخوردارند و مردم آن نه تنها آزادانه اسلحه حمل می‌کنند بلکه اسلحه هم می‌سازند. هرگونه اقدامی علیه خواست مردم این مناطق ممکن است اغتشاشهایی تازه همراه داشته باشد. ژنرال ضیاءالحق، رئیس دولت پاکستان آنقدر مشکل دارد که نخواهد مشکلات تازه را نیز بر آن بیفزاید. او همچنین به خوبی می‌داند که بهترین طرفدارانش، یعنی جناح راست اسلامی پاکستان به چه چیز علاقه دارند. سومین راه‌حل برای رهائی شوروی از محاصره دهنه زدن به گرایشهای انقلابی دولت افغانستان و وادار کردن حکومت

مرکزی به دست برداشتن از سرکوهپایه نشینان شورشی است. اما آیا شوروی به این کار قادر خواهد بود؟ دستگاه رهبری افغانستان با وجود گرایشهای شدید کمونیستی گاهی در برابر شوروی بی‌تابی از خود نشان می‌دهد. شاید شوروی مجبور شود از تسلط بر اوضاع افغانستان چشم‌پوشد. شورشیان افغان به علت پراکندگی، بی‌نامگی و فقدان اسلحه کافی بخت زیادی برای از پا درآوردن رژیم ندارند. اما دیپلمات‌های شوروی در شهر کابل، که خیابانهای خالی آن شبها زیر نور پروژکتورهای حکومت نظامی روشن است، شاید در دل افسوس‌زمانی را می‌خورند که شاهزادگان محتاط و کتاب‌مارکس نخوانده بر افغانستان حکومت می‌کردند.

بی‌یریوله - اکسپرس

«مجاهد»

در قاتر نصر

حماسه پیروزی خون بر شمشیر

باشرکت توران مهرزاد - شیر اندامی - نگین - علی آزاد - شهر روز
رامتین - نوری - کامران - فیروز - مفتون - رنگین و نند

و میری

هر روز دوستانس ۱/۳۰ و ۵/۳۰

از تمام قطره‌های خونی که از بدن شهدا روی آسفالت خیابانها
و کوجه‌ها ریخته میشود مجاهدین جدی بوجود می‌آیند که
بالاخره تفنگ را از دست تو و از بابت بیرون میکشند

چنین می‌نماید که جنگ چهارساله در صحرای غربی میان مغرب موریتانی و جنبش آزادی‌بخش صحرا (پولیساریو)، در مسیر هدف نیروهای استقلال‌طلب پیش می‌رود. این ادعا را «محمد عبدالعزیز»، دبیرکل پولیساریو، طی جشن‌های سومین سالروز ایجاد «جمهوری دموکراتیک عرب صحرا» عنوان کرد.

عبدالعزیز گفت «ما برای ایجاد یک ارتش کاملاً سازمان یافته کوشش کرده‌ایم. ارتشی که اکنون قادر است مهاجمان را از سرزمین‌مان براند. او هشدار داد که «ارتش آزادی‌بخش خلق»، همچنین، برای حفظ آب‌های ساحلی فعال خواهد بود - این، اشاره‌ی به مسئلهٔ ربودن و به‌ستوه آوردن ماهی‌گیران خارجی بود. عبدالعزیز همچنین به موفقیت تعرض نظامی اخیر اشاره کرد که به یادبود «هواری بومدین»، رئیس جمهوری فقید الجزایر، صورت گرفت. در این تعرض، پیروزمندانه، به مواضع نظامی در جنوب مغرب ضربه وارد شد.

ارزیابی این ادعاها، آسان نیست. این جنگ یک جنگ پراکندهٔ صحرایی است و پی‌بردن به اوضاع واقعی نظامی، تنها با مشاهدهٔ نبرد ممکن است. با این همه، «پولیساریو» توانست مدارک چشمگیری از پیروزی‌هایی که در ماه‌های اخیر در مبارزه با مغرب به‌دست آورده است، ارائه کند.

به ناظرانی که در این جشن‌ها شرکت کردند، ۸۰ تا ۱۰۰ «لندروور» ضبط شده نشان داده شد. این اتومبیل‌ها، وسایل اساسی نبرد در این جنگ شمرده می‌شوند. ما همچنین حدود ۳۰ کامیون «جسر»، دو زره‌پوش و قسمت دم یک هواپیمای جنگندهٔ «اف ۱۵» آمریکائی را دیدیم. بسیاری از «لندروور»‌ها و کامیون‌ها در پی حملهٔ توپخانهٔ پولیساریو، گرفته شده است. توپخانهٔ پولیساریو، از یک سلسله از توپ‌ها تشکیل می‌شود که از لحاظ اندازه، از ۷۵ میلی‌متر تا ۱۲۷ میلی‌متر تغییر می‌کند. مقادیر بسیاری از سلاح‌های کوچک‌تر هم به‌نمایش گذارده شده بود.

به‌دست آوردن تعداد درست اسیران مغربی، دشوار است. اما رقمی که اغلب ذکر می‌شود، ۲۰۰۰ است. ما فرصت یافتیم تا ۲۱۰ اسیر مغربی را ببینیم که بیشتر آنها سربازان خصوصی بودند - یک گروهان مغربی می‌گفت که هرگز باور نمی‌کرده است که این جنگ را ببازد. او گفت



«مصطفی اولدسالک»، رهبر موریتانی

تماس میان پولیساریو و حکومت موریتانی ادامه دارد
تضعیف روحیهٔ سربازان مغربی
پیروزی رزمندگان پولیساریو
را آسانتر کرده است.

ارتشی سازمان یافته در خدمت استقلال صحرا



جنگجویان «پولیساریو» که به یک نیروی عادی‌تر تبدیل شده‌اند، هنگام گشت

دوستان من، از جنگ خسته شده‌اند، من فکر نمی‌کنم مقامات مغرب به آنچه به سرما می‌آید، اهمیت بدهند. آنها اخبار مربوط به آنچه را که در این چاروی می‌دهد، سانسور می‌کنند و حکومت خبر ندارد که همه سربازان تا چه حد روحیه خود را از دست داده‌اند. با ما به خوبی رفتار می‌شود و به همه غذایی یکسان داده می‌شود. من امیدوارم که همه این ماجراها به زودی خاتمه پیدا کند. «پولیساریو» سیاست برادری با اسیران را اختیار کرده است و عدم خصومت نابل ملاحظه‌ی میان اسیران و اسیرکنندگان دیده می‌شود.

در پی کودتایی که هشت ماه پیش در «نواک شوت» روی داد، «پولیساریو» پیشنهاد یک آتش‌بس یک جانبه به موریتانیایی‌ها داد. از آن زمان، تماس‌هایی میان نمایندگان موریتانی و پولیساریو در کشورهای دیگر صورت گرفته است. اما قبلاً، کسی نمی‌دانست که «مصطفی اولد سالک»، رهبر موریتانی، رودردرو با «محمد العزیز»، دبیر کل «پولیساریو»، دیدار کرده است. «عبدالعزیز» این خبر را در جشن‌ها فاش کرد و اضافه کرد که این اجلاس تحت نظارت یک «رهبر بزرگ عرب» برگزار شده است. او از قرار معلوم به سرهنگ «معر قذافی»، رهبر لیبی، اشاره می‌کرد. اما اجلاس، ظاهراً بی‌نتیجه بود. هر چند «پولیساریو» ادامه گفت‌وگوها را رد نکرده است، لیکن ظاهراً از رفتار موریتانی بی‌تاب شده است.

«محمد الامین»، نخست‌وزیر «جمهوری دموکراتیک عرب صحرا»، این بی‌تابی را منعکس کرد و گفت ادامه خودداری در شناسایی حقوق ارضی صحرائی‌ها، «ما را وادار خواهد کرد تا بار دیگر موریتانی را به عنوان طرف مقابل خود در مبارزه آزادی بخش تلقی کنیم».

جالب این جاست که نیروهای صحرا که ابتدا به عنوان یک ارتش چریکی سازمان یافتند، اکنون در خطوط یک نیروی عادی تر اداره می‌شوند. «ارتش آزادی بخش خلق»، یک سلسله مراتب سنتی از ساخت‌فرماندهی و رزمی دارد، اما هنوز ترجیح می‌دهد به هدف‌های دشمن ضربه وارد کند آن‌که پایگاه‌هایی به وجود بیاورد که به دفاع گسترده نیاز خواهد داشت. اکنون انتظار می‌رود همه کسانی که تحت کنترل «پولیساریو» هستند، ز جمله زنان، به تلاش جنگی کمک کنند. آموزش اساسی شش ماهه، اجباری است که

می‌کند.

همچنان که امکانات نظامی افزایش یافته است، «پولیساریو» تلاش‌های خود را برای جلب حمایت بین‌المللی نیز افزایش داده است.

وقتی ایتیوبی و ویت‌نام به ۱۷ کشوری پیوستند که «جمهوری دموکراتیک» را شناخته‌اند، کار «پولیساریو» بالا گرفت. شناسایی «پولیساریو» از سوی این دو کشور، در جریان جشن‌ها صورت گرفت و نشانه یک گام بزرگ به پیش در جنبه دیپلماتیک است. ایتیوبی بزرگ‌ترین کشور آفریقایی است که جمهوری را شناخته است و ویت‌نام مهم‌ترین کشورهای کمونیستی است که چنین کرده است.

«پولیساریو» همیشه می‌کوشد تاروی نداشتن یک مسلک خاص و اعتقاد به عدم تعهد تأکید کند. این جنبش همچنین تلاش‌های جدی کرده است تا به احزاب سیاسی اروپا نفوذ کند.

احتمال نمی‌رود که حکومت جدید الجزایر، تغییر در موضع خود در برابر مسأله صحرا به وجود بیاورد. به همین ترتیب، گفته می‌شود که مغرب در مسیر عملیاتی کنونی خود پیش می‌رود. و موریتانی حتی اگر بخواهد راهی برای حل این مشکل بیابد، در اثر وزن فشارهای متناقض، از

در ۱۵ یا ۱۶ سالگی آغاز می‌شود، و برای کسانی که باید نقش‌های کارشناسی را به عهده بگیرند، این دوره ادامه می‌یابد. زنان به ندرت برای وظایف رزمی به کار گرفته می‌شوند، هر چند آموزش آنها شامل دوره‌ی از فعالیت رزمی هم می‌شود.

یک دیدار کننده مهم از جشن‌های سالروز تأسیس جمهوری، ژنرال «سعدالدین شازلی»، رئیس پیشین ستاد نیروهای مسلح مصر بود که اکنون یک تبعیدی است. «شازلی» از نیروهای مسلح «پولیساریو» ستایش کرد. «ارتش آزادی بخش» پولیساریو را یک «ارتش نیرومند و بسیار سازمان یافته» خواند.

سخنگویان «پولیساریو» با حساسیت اشاره می‌کنند که آنها فقط روی موضوع‌های نظامی تأکید نمی‌کنند. یک مقام «پولیساریو» گفت «ما از تجربه دیگر جنبش‌های آزادی بخش عبرت گرفته‌ایم. آنها روی جنبه‌های نظامی زیاد تأکید کرده‌اند. ما می‌کوشیم جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و آموزشی جنبش را هم توسعه بدهیم».

اردوگاه‌های پناهندگان که حدود ۸۰ تا ۱۰۰ هزار صحرائی را در خود جای می‌دهد، سازمان خوبی دارد و روی کمیته‌های اجرایی انتخابی تأکید می‌کند. یک مدرسه ملی که ۱۴۰۰ کودک را در خود



جنگجویان «پولیساریو» که ابتدا یک ارتش چریکی را تشکیل می‌دادند

حرکت افتاده است. خود صحرائی‌ها ایمان دارند که در مسیر پیروزی نظامی قرار دارند. بنابراین، تقریباً جایی برای مصالحه وجود ندارد. «عرب‌مانت»، نوشته «استوینز»

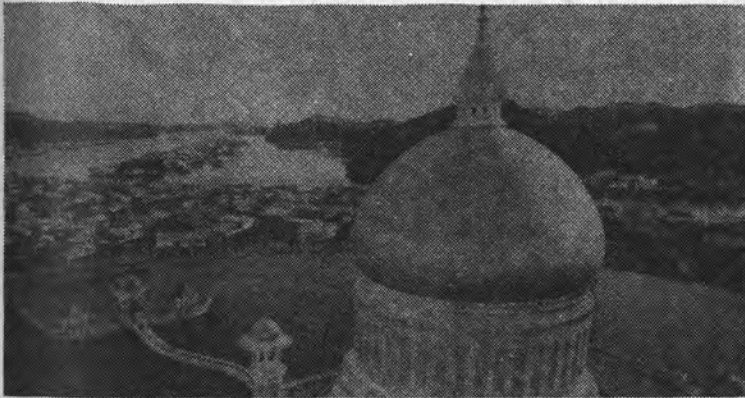
جای خواهد داد، در جریان سالروز گشوده شد و یک بیمارستان محقر اما کارآمد، از بیماران پذیرایی می‌کند. زندگی روزانه پناهندگان، به بطالت نمی‌گذرد، اما سطح عالی روحیه و تلاش واقعی برای ایجاد یک سیاست اجتماعی، زندگی را قابل تحمل



گزارش ویژه «تایم» درباره اسلام
مسلمانان، قدرت سوم جهان آینده خواهند شد

اسلام، سدی در برابر کمونیسم

شوروی تگران سرایت موج اسلام از ایران به داخل مرزهای خویش است



کعبه مطهری مسجد بندر در سلطان نشین برونی

و زن، برای يك همه پرسی (درفراندوم) به پای صندوق های رای رفتند که در این همه پرسی، آنها با اکثریت قاطع به سود جمهوری اسلامی رای دادند. آیت الله خبیبی اعلام کرد، این رای مثبت، نخستین «حکومت خدایه» کشور را به وجود آورد يك نظام دموکراتیک، و يك دستگاه قانون گذاری انتخابی، جانشین سلطنت خواهد شد؛ رهبران مذهبی، احتمالاً، يك نوع حق «وتو» بر قوانین آینده خواهند داشت. به گفته يك روزنامه چاپ کویت، از پیروزی انقلاب يك ساله ایران که يك پادشاه مطلق العنان را برکنار ساخت، به عنوان «طلوع يك عصر جدید برای خلق اسلامی» استقبال شد. پادشاه مطلق العنان ایران، رؤیای آن را می دید که کشور خود را به يك کشور صنعتی غیر مذهبی سبک غربی تبدیل کند. وقتی او سقوط کرد، فدائیان فلسطینی به خیابان های بیروت ریختند تا با شلیک هوایی تفنگ های «۱ - ک - ۴۷»، این پیروزی را جشن بگیرند. در سودان، مسلمانان مبارز که با اتحاد حکومت خود با مصر مخالفانند، به بهانه پیروزی اسلامی، دژ رفتند و فریاد کردند: «مرگ بر سادات، دوست شاه»

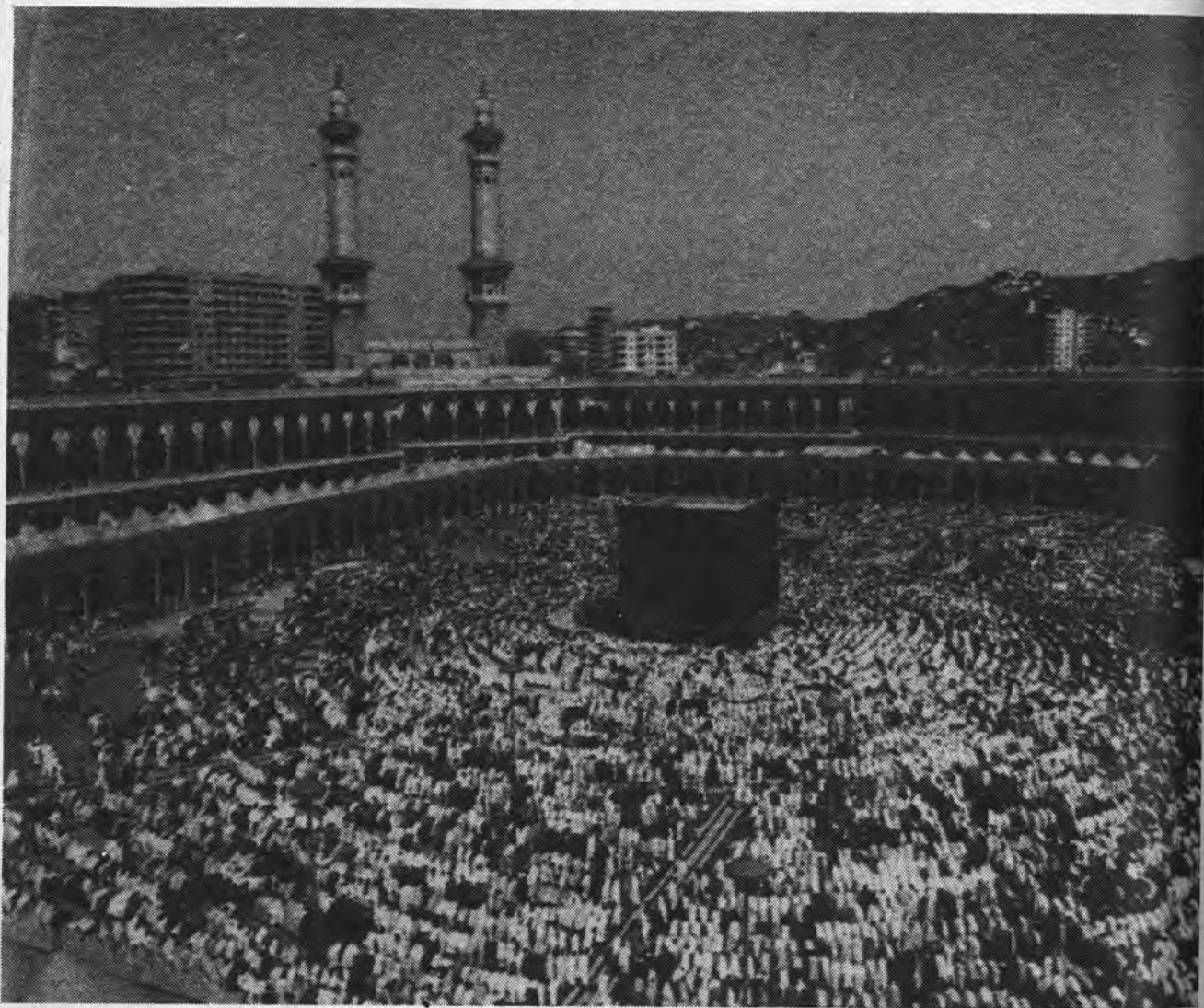
«الدعوة»، مجله اسلامی و محافظه کار چاپ قاهره، اعلام کرد «با وجود نیرنگ یهودیان، نفرت مسیحیان و توفان کمونیستی، مسلمانان دارند می آیند».
ایران، تنها کشوری نیست که قدرت و غیرت احیاشده اسلام در آن احساس می شود. اوایل سال جاری مسیحی، پاکستان، نکاتی از «شریعت» را به قوانین جزایی و اجتماعی خود اضافه کرد - «شریعت»، مجمع القوانین عدالت اسلامی است که اصلاً بر اساس قرآن قرار دارد. در کویت، يك متن تجدیدنظر شده از «شریعت»، در قوانین این کشور صحرایی نفت خیز و مسلمان ادغام می شود. مجمع خلق مصر، سرگرم مباحثه برای اجرای «شریعت» است که می تواند «بارها»، باشگاه های شبانه

«ما مسلمانان، از يك خانواده ایم، هر چند تحت حکومت های مختلف و در مناطق مختلف زندگی می کنیم».

امام خمینی، رهبر انقلاب ایران
«نیروی واقعی اسلام، این احساس است که شما به يك اخوت تعلق دارید و تمهید دارید که به این اخوت خدمت کنید و به این وسیله به خدا خدمت کنید».

ژگی یمانی، وزیر نفت سعودی
«اسلام داوری می کند، اسلام حفاظت می کند، و وقتی بی عدالتی وجود داشته باشد، اسلام دعوت به مقاومت می کند».

انور جمال، دانشجوی مصری
این ها، فقط چند صدا از صداهای اسلام است که امروز، به اندازه دعوت سنتی مؤمنان به نماز از سوی مؤذن، نیرومند است. صداهای به روسی و چینی، فارسی و فرانسوی، بربری و مالایایی، ترکی و اردو سخن می گویند - و البته به عربی که زبان حضرت محمد (ص)، پیامبر اسلام، و زبان قرآن، کتاب مقدس اسلام، است. اسلام، آخرین دین جامعه بشری است و با ۷۵۰ میلیون پیروان خود در برابر تقریباً ۹۵۸ میلیون پیروان مسیحیت، دومین دین بزرگ است، اما پیروان اسلام، روز به روز افزایش می یابند. در پهنه نیم کره شرقی و اصلاً در «لال استراتژیک» که از سه قاره می گذرد، مسلمانان دارند ریشه های روحانی خود را از نو کشف می کنند و قدرت سیاسی شیوه حیات اسلامی را از نو اظهار می کنند. جامعه جهانی اسلام که از نتایج تلخ تمدن غربی بیزار شده است و افتخار غیورانه به میراث قدیمی این جامعه، آن را به حرکت در آورده است، دارد احیا می شود.
ایران، گویا ترین نمونه است. اواخر ماه گذشته مسیحی، میلیون ها مرد



و قمارخانه‌ها را که در امتداد جادهٔ اهرام قاهره می‌درخشیدند، تعطیل کند. شاید قابل اعتمادترین وسیلهٔ سنجش احیای اسلام، رعایت حج باشد. حج، زیارت مکه است که از مسلمانان مؤمن انتظار می‌رود دست کم یک بار در عمر خود آن را انجام بدهند. شرکت در این زیارت، از سال ۱۹۷۴ به این سو، به نحو یک نواخت افزایش یافته است. زیارت نوامبر گذشته، بزرگ‌ترین زیارت در تاریخ بود. تقریباً دویلمیون تن، در دشت خشک «عرفات» که نزدیک مکه است، گردآمدند تا در چادرها به سربرند و مراسمی را بهجا بیاورند که از پنج روز تا هفت‌روز به طول می‌انجامد - این مراسم، ۱۴ قرن است که بی‌تغییر باقی مانده است. تجدید علاقه به اسلام، بیش از همه، در میان جوانان دیده می‌شود. یک قاضی برجسته در الجزایر، با تعجب کشف می‌کند که پس از ۱۴ ساله‌اش، روزانه پنج بار برای نماز به یک گروه از دوستان خود در مسجد می‌پیوندد. در تونس که «حیب بورقیه»، رئیس جمهوری آن، حقوق مسأوی از جمله طلاق و سقط جنین برای زنان قایل شده است، دانشجویان وابسته به «اخوان المسلمین»، با مالیدن رنگ روی قفسهٔ نمایش عکس سینماهایی که فیلم‌های سکسی نشان می‌دهند و با نوشتن آی‌هایی از قرآن روی دیوارهای شهر، علیه «گناه و پلیدی» می‌جنگند. در دانشگاه قاهره، سدها تن از دانشجویان زن مصری چادر پوشیده‌اند و تقاضای کلاس‌هایی جدا از کلاس‌های دانشجویان مرد کرده‌اند.

اسلام در جهان کمونیست، اگر رواج پیدا نکرده باشد، یابرجا مانده است. اتحاد شوروی اکنون خانهٔ پنجمین جمعیت بزرگ مسلمانان جهان است (پس از اندونزی، هند، پاکستان و بنگلادش). مقامات در مسکو، به نحو قابل ملاحظه، بیم آن دارند که جریان‌های انتهابی که دارد ایران را فرامی‌گیرد، ممکن است از مرز

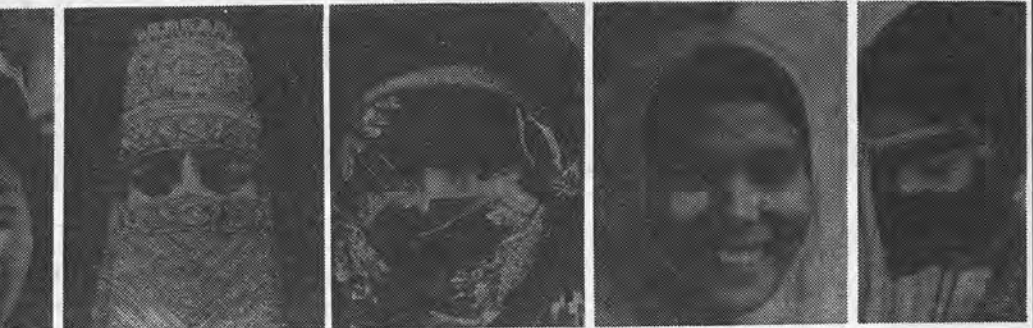
عبور کند و بر جمعیت‌های اسلامی آذربایجان، ترکمنستان و دیگر جمهوری‌ها در بخشی جنوبی اتحاد شوروی تأثیر بگذارد. بیش از نیمی از مردم در ایالت غربی عظیم (شین کیانگ) چین، مسلمان‌اند. جمعیت این ایالت، ۱۱ میلیون برآورد شده است. مبارزهٔ شدید تبلیغاتی که علیه «اقیون توده‌ها» صورت گرفته است، نتوانسته است مؤمنان را از اجرای مراسم عبادت روزانهٔ خود که به نحو محرمانه و دور از چشم‌های مراقب کادرهای کمونیست انجام می‌شود، بازدارد. در ساحل غربی رود اردن که اسرائیل آن را اشغال کرده است و در غزه و حتی در میان شهروندان خود اسرائیل، افزایش شرکت در مساجد و تجدید علاقه به اسلام دیده می‌شود. «رفیع اسرائیلی»، استاد تمدن اسلامی در دانشگاه عبری بیت‌المقدس، می‌گوید، «احساس جدیدی از شادمانی و اعتماد به نفس در میان مسلمانان گذشته از هر چیز، اسلام؛ داستان بزرگی از موفقیت شده است.»

احیای اسلام، بیش از یک دهه است که نیروی محرک خود را به دست آورده است. اسلام، نوع‌دین «جمعه به مسجد برو» نیست. اسلام، یک مجمع‌القواتین یا کدمانی و افتخار، یک نظام قانونی و یک شیوهٔ زندگی است که همه چیز را دربر می‌گیرد. یقین است که رعایت مذهبی، از کشوری به کشوری و از شخصی به شخصی تا اندازه‌ای فرق می‌کند.

روزهای جمعه که روز تعطیل مسلمانان است، زندگی در کارخانه‌ها، بازارها و میدان‌های عمومی متوقف می‌شود. اگر وقت یا امکان رفتن به مسجد وجود نداشته باشد، مردان، سجاده‌های خود را نزدیک بلندگوها پهن می‌کنند؛ زنان اغلب در خانه نماز می‌گزاردند.



نقاشی هنرمندانه قرن نوزدهمی
از صلاح‌الدین
ایوبی تصویری از عظمت اسلام.



زنان اسلامی: از افغانستان، چین، عربستان سعودی، یمن، مالزی و ابوظبی

می‌کنند و یک شخص پلاستیکی می‌شوند؟ «نادیه فاطمه» که او نیز در همان دانشگاه تحصیل می‌کند، چادر را کنار نهاده و لباس بلندی را می‌پوشد که به زمین می‌رسد. «فاطمه» می‌گوید: «این، یک هویت است. اگر شما غربی لباس بپوشید و غربی رفتار بکنید، آن وقت ناچارید غربی بشوید. اما اگر شما خود را به اسلام و شیوه اسلامی و لباس و طرز تفکر اسلامی تسلیم کنید، آن وقت هیچ چیز نمی‌تواند شما را از آنچه حقیقتاً هستید دور کند. اسلام، خودتان را به شما می‌بخشد.»

«ماروین زونیس»، کارشناس امور ایران در دانشگاه شیکاگو، اظهار نظر می‌کند که در ایران و جاهای دیگر، «از اسلام به عنوان وسیله‌ی برای ضربه متقابل به غرب استفاده می‌شود، زیرا مردم می‌کشند احساس عزت نفس خود را که زیان فراوان دیده است احیا کنند. آنها احساس می‌کنند که در ۱۵۰ سال گذشته، غرب، از لحاظ فرهنگی کاملاً بر آنها غلبه کرده است و در این جریان، نهادها و شیوه زندگی آنها وضع درجه دوم را پیدا کرده است.» «جان. دولک. آنتونی»، یک کارشناس خاورمیانه در واشینگتن، می‌گوید: «ما شاهد یک جنبش هستیم. در درون جهان اسلام، این احساس وجود دارد که می‌توان تغییراتی به وجود آورد تا به کشورهای اسلامی اجازه بدهد خود را با فشارهای نیمه دوم این قرن تطبیق بدهند.»

مسلمانان می‌توانند به عنوان اقلیت‌ها به خوبی پابرجا بمانند. مثلاً، همان‌گونه که

دیگران، طهارت و وضوی لازم را می‌گیرند و در هر جا که اتفاقاً باشند نماز می‌گذارند. یک بازیگر «تیس» با شورت‌های سفید، راکت خود را در کنار میدان در باشگاه ورزشی قرار می‌دهد و نماز می‌گذارد. یک مسماندار خط هوایی، حوله‌ی را در زاهر و هواپیما پهن کرد و نماز گذارد. کارگران در مزارع، موقع ظهر کفش‌های خود را بیرون آوردند و روی قطعات مقاو زانو زدند. «محمود حسن شرف» ۷۶ ساله که یک چادر نشین است و در حاشیه صحرای آفریقا زندگی می‌کند، آرامشی را که در نماز می‌یابد، توضیح می‌دهد: «اگر من نماز نگذارم، قلبم خشمگین است. وقتی نماز می‌گذارم، قلبم آرام می‌شود.» به عقیده اسلام، هیچ چیز بدون اراده خداوند روی نمی‌دهد: به یک زاننده تا کسی در قاهره، مقصد خود را بگوید و او پاسخ خواهد داد «انشاءالله» (اگر خدا بخواهد). اگر یک کدبانو گوجه‌فرنگی در بازار پیدا کند، زمزمه می‌کند «الحمد لله» (خدا را شکر). وقتی یک کشاورز در دلتای رودخانه «نیل» در مزرعه خود بذر می‌کارد، زمزمه می‌کند: بسم الله (به نام خدا).

«انور جمال»، دانشجوی سال آخر در دانشگاه قاهره، حیران است که چرا تلویزیون مصر مملو از «سر یال»‌های آمریکایی مانند «فرشته‌های چارلی» و «زن پلیس» است. او می‌پرسد «این فیلم‌ها، چه ارتباطی با زندگی در مصر دارند. تصور می‌شود که مسلمانان چه می‌کنند؟ آیا با این سبک‌های زندگی رقابت می‌کنند؟ آیا اسلام را فراموش



گسترش اسلام:
زنان «پولیساریو»
سالروز جمهوری
صحرا را جشن
می گیرند



مردان اسلامی: از عربستان سعودی، اتحاد شوروی، عراق، نیجریه، چین و هند

در همهٔ جهان عرب، تنها یمن و عربستان سعودی که فقیر و واپس مانده بودند، اسماً مستقل بودند. ایران، افغانستان و ترکیه غیرمذهبی، آنجا که «کمال اتاتورک» اسلام را به عنوان آیین رسمی کشورش برچیده بود، آزاد بودند. اما در جاهای دیگر - در شبه قاره هند، در آسیای جنوبی، در آفریقا و اقیانوس آرام - میلیون ها مسلمان تحت حکومت استعماری بودند.

رستاخیز جهان اسلام، با پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد و آن زمانی بود که قدرت های اروپایی که از جنگ خسته شده بودند، مشاهده کردند که امپراتوری استعماری شان یک به یک سقوط می کند. رهبران نیرومند ملی گرا مانند جمال عبدالناصر، مصری که مسلمان هم بودند، به قدرت رسیدند؛ تا اوایل دههٔ ۱۹۶۰، کمربندی از کشورهای مستقل که بیشتر جمعیت های آنها مسلمان بودند و از مراکش تا اندونزی امتداد داشت، وجود داشت.

«سالم عظیم»، دبیر کل شورای اسلامی اروپا، عقیده دارد که غربی ها رستاخیز کنونی اسلام را «دقیقاً و از تجامعی» تلقی می کنند، زیرا آنها آنچه را که در اسلام روی می دهد، با احیای «بنیادگرایی» مسیحی اشتباه می گیرند. «عظیم» می گوید، «این، نه تنها یک فرض بی اساس و خودبینانه است، بلکه در حکم «بازگشت به استعمارگری» یعنی از نوع غیر مستقیم اما عمیق تر آن» است.

در انگلستان پابرجا می ماند. در انگلستان، یک مسجد عظیم و جدید روپروی پارک ریچنت در لندن قرار دارد. این مسجد، مظهر جامعهٔ رو به افزایش مسلمانان است که اکنون یک میلیون عضو دارد.

اسلام، تا اندازه ای، یک آیین سیاسی است که آرزوی توسعه دارد. کمتر از صد سال پس از وفات حضرت محمد (ص) که در ۶۳۲ پس از میلاد مسیح روی داد، بیروان پیامبر اسلام، از بیابان عربستان سعودی بیرون آمدند تا امپراتوری را فتح و ایجاد کنند که افتخار و عظمت آن تا هزار سال پابرجا ماند. بیروان حضرت محمد (ص) که سواره نظام خداوند بودند، امپراتوری ایران و بخش بزرگی از «بیزانس» را فتح کردند و آیین اسلام را از طریق آفریقای شمالی به اسپانیا و از طریق خاورمیانه تا رودخانه سند انتشار دادند. از آنجا، بازرگانان بالیمان عرب، بعداً دین خود را به مالزی، اندونزی، سنکاپور و فیلیپین منتقل کردند. بازرگانان دیگر، قرآن را به قبایل سیاه پوست آفریقا که در جنوب صحرائی بزرگ زندگی می کردند، شناساندند.

بعداً اسلام با وجود مهاجمان مغول، جنگجویان صلیبی غربی و در این اواخر امپریالیست های غربی، پیروزمندانه برای حفظ تمامیت مسلکی خود جنگید. اما تا پایان جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی برچیده شد و بخش های بزرگی از این امپراتوری، تحت تسلط کشورهای استعمارگر اروپای مسیحی قرار گرفت.

وضع روحی بد و شهادت پدر...



قدیر کا کرودی

دادگاه فرمایشی، وکیل فرمایشی و...

نفت - قند و چای و... کار کشاورزی و بطور کلی اقتصاد خانواده در دست زنان بود. مردان این سرزمین از سنین جوانی و گاه کودکی برای کار روزمزدی به شهر می‌رفتند و گاه ۱۵ الی ۱۱ ماه از سال را دور از زن و بچه و خانواده خود می‌گذراندند. رابطه با شهر باعث شد که اکثر اینان به شهرهای کناره خزر کوچ کنند. خانواده ما هم یکی از اینان بودند. پدرم مردی کاری و زحمتکش بود. من پسر بزرگ او بودم. از اینکه نتوانسته بودم مرابه تحصیلات متوسطه و یا بالاتر بفرستد اظهار شرمندگی می‌کرد. او در خانواده مردی دموکرات و آزاده بود. هیچوقت ما را در انجام نظریات خود تحت فشار قرار نمی‌داد. این رفتار و عدم حضور مداوم او در خانه باعث شده بود که یک رابطه دوستانه بین من و او برقرار باشد.

در واقعه ۱۹ بهمن دستخیز سیاهکل در آن حوالی کار می‌کرد. از درندگی پلیس مطالب زیادی در رابطه با شهدای سیاهکل شنیده و تأثیر ناگواری بر روحیه او گذاشته بود. از پلیس وحشت داشت. می‌گفت بچه‌های سیاهکل را قطعه قطعه کرده‌اند، ناخن

داداش بابا مرد. سعی کردم ساکتش کنم تا عدت ماچرا را از او جویا شوم. ملاقات ما تمام شد و از هم جدا شدیم. من مستقیم به سلولم رفتم. قل زمانیکه با برادرم در حیاط بودم تمام تلاش من این بود که او را ساکت کنم و فرصت لحظه‌ای فکر کردن باصل موضوع را نداشته‌ام. اما وقتی در سلول تنها شدم غم از دست دادن پدر تمام وجودم را فرا گرفت و بی‌اختیار اشک از چشمانم سرازیر شد. پدرم نجار دونه گردی بود که بیشتر از زور بازوی خود نان می‌خورد. از جنگلهای شاه-پسند تا کوه‌های طوالش مسیری بود که در طول عمر چهل و چند ساله‌اش برای بدست آوردن لقمه‌ای نان برای شش فرزند و همسرش زیر پا گذارده بود. اهل کوهستان بود. سرزمین نفرین شده‌ای که زمین‌های سوخته و سنگی آنرا با ابزارهای انسان اولیه شخم می‌کردند. پائیز هر سال چند مشت تخم در آنجا می‌پاشیدند و به امان خدا رهاش می‌کردند. شش ماه بعد اگر طبیعت لطفی می‌کرد و مقداری گاه به دام آنها می‌داد هزاران بار خدا را شکر می‌کردند. همه چیز آنها باید از شهر وارد میشد، آرد - برنج -

شش ماه از بازداشت ما می‌گذشت ولی هنوز وضع ما روشن نبود. منتظر روزی بودیم که صدایمان کنند تا به بازپرسی - تعیین وکیل - پرونده خوانی و سپس به دادگاه برویم. در این مدت از خانواده‌ام خبری نداشتم، کسی به ملاقاتم نیامده بود. در یک روز ملاقاتی از ماه بهمن اسم مرا هم در لیست افراد ملاقاتی صدا کردند. به حیاط پای دیوار ساختمان زندان رفتم. چند نفر دور از هم کپه کپه ایستاده بودند و با هم خوش و بش می‌کردند. یکی از برادران من به ملاقاتم آمده بود. از پدر، مادر و سایر افراد خانواده‌ام جویا شدم. از فامیل کس و کار و رویدادهای شهر ما، محله ما، دلم می‌خواست در این فرصت کوتاه از همه چیز و همه جا سردرآورم. برادرم طفره می‌رفت. گرفته بود. حال و حوصله پرسشهای مرا نداشت، و من شادمان از دیدن او می‌خواستم رویدادهای شش ماه را در این چند دقیقه از دهان او بیرون بکشم تا بدین وسیله عدم حضور خود را در آن وقایع جبران کنم. او درد دیگری داشت. سرانجام ترکید و با تمام وجودش مرا در آغوش گرفت و گفت

هایشان را کشیده و اعضای بدنشان را بریده‌اند. بعد از دستگیری من یک بار به تهران آمد ولی به او اجازه ندادند تا مرا ببیند. بهر دری زد فایده نداشت. با توجه به شنیده‌هایی که از سیاه‌کل و عدم دسترسی‌ای که بمن داشت فکر می‌کرد کار من تمام شده است. این مسائل او را در وضع روحی بدی قرار داده بود و بعد از ۵۹ روز از دستگیری من در روز ۴ آبان سال ۵۰ در حالیکه مشغول قطع درختی بود بموقع از زیر درخت خارج نشد و درخت بر سر او فرود آمد و مغز او را متلاشی کرد. با فوت او بهتر است بگویم با شهادت او [زیرا عامل مستقیم وضع روحی او وحشیگری پلیس و عدم رعایت حقوق اولیه زندانیان سیاسی از سوی رژیم شاه مزدور بود و پدر من اولین و آخرین شهید از اینگونه نبوده است.] وضع مادی خانواده‌ام بیش از پیش درهم ریخت.

نیمه دوم بهمن ماه من و ۶ نفر دیگر از هم پرونده‌ای‌هایم را برای تعیین وکیل و پرونده‌خوانی به بازپرسی بردند. قبل از ما دو دسته دیگر از گروه ما را به دادگاه برده بودند و ما آخرین افراد از این گروه بودیم. یک دسته ۲۰ نفری اولین کسانی از گروه، ما بودند که محاکمه شدند. در مورد آنها تبلیغات مغرضانه‌ای در رادیو - تلویزیون برآه انداختند. باین طریق که یک روز قبل از موعد دادگاهشان رادیو در اخبار شب و صبح اعلام کرد که امروز یک گروه ۲۰ نفری از تروریست‌ها در دادگاه علنی محاکمه می‌شوند و جرم آنها سرعت از بانک و چند فقره عملیات خرابکاری است. همه این اتهامات دروغ بود. دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم سعی داشت از این عده در دادگاه به نفع خود استفاده تبلیغاتی کنند. آنها فکر می‌کردند که در یک دادگاه علنی این گروه ۲۰ نفری از خود دفاع ایدئولوژیک نمی‌کنند و باز تصور می‌کردند حتی عناصری در بین این افراد در دادگاه و در جلوی دوربین رادیو تلویزیون از اعمال خود اظهار ندامت می‌کنند و بدین وسیله می‌توانند گروه‌های دیگر را لجن‌مال کنند. ولی آنها کورخوانده بودند. بچه‌های ما که در عشرت‌آباد بودند شب هنگام جلسه کردند و پس از بررسی موضوع با اتفاق تصمیم

گرفتند که اگر دادگاه علنی بود بصورت تهاجمی دفاع ایدئولوژیک کنند و برنامه‌های دشمن را با شکست روبرو سازند. آنها تصمیم خود را صبح قبل از شروع دادگاه با سایر رفقای هم دادگاهی که در زندانهای دیگر بودند در میان گذاشتند. آنها هم قبلا باین نتیجه رسیده بودند. اکثر افراد این دادگاه ۲۰ نفری با اینکه از نظر پرونده جرمشان بسیار سبک بود و حتی عده‌ای از خانواده‌های آنها در دادگاه منتظر آزادی آنها بودند یکبارچه در دادگاه دفاع‌جانانه‌ای از خود کردند که رژیم از کرده خود بشیمان شد و بعد از جلسه اول دادگاه را غیرعلنی اعلام کرد. دادگاه اول ۳ نفر از آنها رابه جرم دفاع از عقیده خود به اعدام و بقیه را از ۱۰ تا ۱۵ سال زندان محکوم کرد. دادگاه بالاترین محکومیتی را که می‌توانست در مورد اینان روا دارد دریغ نکرد. ولی آنها با روحیه‌ای عالی به زندانها برگشتند و از آنان هم چون سردارانی بیروز استقبال شد. دادگاه تجدید نظر این گروه با اینکه علنی نبود آنان باز هم از خود دفاع کردند و رای دادگاه در مورد اعدام سه نفر اول بایک درجه تخفیف به حبس ابد و بقیه مورد تایید قرار گرفت. دسته دوم ۶ نفر بودند که در دادگاه غیر علنی محاکمه و یک نفر به اعدام، یک نفر، حبس ابد و بقیه از یک تا دو سال زندان محکوم شدند. دادگاه تجدید نظر این افراد هم حکم دادگاه بدوی را مورد تایید قرار داد. و محکومیت فرد محکوم با اعدام پس از ۲ ماه انتظار بهمراه چند نفر از اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق با یک درجه بخشش به حبس ابد تنزل یافت.

ساختمان دادرسی ارتش از چند ساختمان بهم پیوسته تشکیل شده است که دادگاه‌های نظامی در سالنهای آنجا تشکیل می‌شود. ما به طبقه سوم یکی از ساختمانها رفتیم. در یک سالن بزرگ سرهنگی پشت میزی نشسته بود. از ما پرسید که وکیل تعیینی می‌خواهید یا تسخیری. ما که می‌دانستیم اولاً وکلای که برای دادرسی ارتش کار می‌کنند از صافی گذشته‌اند و ثانیاً اگر بهترین وکیل را هم داشته باشیم میزان محکومیت ما نه در دست قضات دادگاه و هر چند آنها هم از همان قماش بودند نه

در تبحر و قانوندانی و کلا بلکه در دست ساواک است. پس وکیل چه تعیینی و چه تسخیری در میزان محکومیت ما در دادگاه‌های نظامی نمی‌تواند نقشی داشته باشد. به اتفاق وکیل تسخیری را انتخاب کردیم و قرار شد تا وقتی دیگر ما را به پرونده‌خوانی بیاورند. چند روز بعد برای پرونده‌خوانی به اداره دادرسی ارتش در قسمت پرونده‌ها رفتیم. مطالبی که در بازجویی نوشته بودیم اینجا بشکل کلاس شده‌ای با نام نویسنده در پشت پرونده وجود داشت. ما بعد از خواندن مطالب بازجویی مواردی را یادداشت می‌کردیم تا برای نوشتن متن دفاع نامه استفاده کنیم.

یک ماه بعد از پرونده‌خوانی، تعیین وکیل و بازپرسی به دادگاه رفتیم. در سالن دادگاه چند سر باز که مامور ما بودند در پشت سر ما نشسته بودند. ۳ نفر یک وکیل و ۴ نفر باقیمانده هم هر دو نفر یک وکیل مشترک داشتیم. قبل از تشکیل دادگاه با وکلای خود صحبت کردیم و به آنها اخطار جدی کردیم که حق ندارند از زبان ما در دادگاه اظهار ندامت کنند و یا به شخص شاه از قول ما ستایشی بعمل آورند. و به آنها تذکر دادیم که در صورت عدم رعایت این مطالب در مقابل آنها موضع گرفته و حرف‌های آنها را رد خواهیم کرد. آنها قبول کردند و ما در ازای این قول تعهد کردیم که هر یک به فراخور حال خود مبلغی به آنها بدهیم. بعد از مذاکرات ما دادگاه رسمیت خود را اعلام کرد. دادگاه ۲ منشی و ۴ یا ۶ قاضی داشت. قضات همه سرهنگ بودند. ریاست دادگاه با تیمسار خواجه‌نوری بود. دادستانی دادگاه را سرگرد افراسیابی بعهده داشت. رئیس دادگاه به ترتیب از ما خواست که خود را معرفی کنیم و پس از تایید صلاحیت دادگاه از جانب ما و بیان قسمتی از اتهامات ما از دادستان تقاضا کرد تا کیفرخواست خود را قرائت کند. دادستان مردی دریده و تندخو بود کیفرخواست را با حمله تند و به حادثه آفرینان رستاخیز سیاه‌کل شروع کرد و ما را با آنها پیوند داد. و از ریاست و قضات دادگاه تقاضا کرد تا اشد مجازات را در حق ما بقول او بی‌وطنان و عوامل اجنبی روا دارد. بعد از دادستان نوبت به ما رسید

بقیه در صفحه ۵۶

مبارزه خشونت آمیز به نفع ایران نیست

آقای بلوریان در سال ۱۳۵۳ در مهاباد متولد شد، در سال ۱۳۳۵ که دانش‌آموز دبیرستان بود با جمعی از دوستانش سازمان جوانان کرد را تشکیل داد، در سال ۱۳۳۳ به دعوت حزب «ژ - ک» به آن حزب ملحق شد و سازمان جوانان حزب (ژ - ک) را بوجود آورد - در سال ۱۳۳۴ با جمعی از جوانان کرد برای تحصیلات نظامی به روسیه رفت. بعد از شکست حکومت خودمختار کردستان در سال ۱۳۳۶ به ایران مراجعه کرد و به بازسازی حزب پرداخت. در سال ۳۷ حزب مورد حمله قرار گرفت و به اتفاق ۷۵ نفر از اعضای حزب دستگیر و به یک سال زندان محکوم گردید. مرحوم عزیز یوسفی نیز جزو گروه بود بعد از کودتای ۲۸ مرداد که احزاب مورد حمله قرار گرفتند فراری شده و به صورت مخفی در دهات کردستان به فعالیت سیاسی پرداخت. او در سال ۳۴ در سنندج دستگیر و بعد از ۳ سال زندان آزاد شد، در سال ۱۳۳۸ با جمع ۱۳۵ نفری از کادرهای حزب زندانی و به ۴۵ سال زندان محکوم شد و در ۴ آبان ۱۳۵۷ بر اثر انقلاب ملت ایران که یکی از خواستهایش آزادی زندانیان سیاسی بود، آزاد شد.



هائی مشابه شما دارند، اما، اصرار و اتحادی را که شما برای خودمختاری دارید، ندارند یا لاقبل بروز نمی‌دهند، در این مورد چه نظری دارید؟ - مبارزه خونین، آگاهی دهنده، و وقفه‌ناپذیر حزب دموکرات کردستان - اعمال ستم مضاعف ملی، اقتصادی و فرهنگی از طرف رژیم منقر و همچنین آسیایش و آزادی‌ای که حکومت خودمختاری در سالهای ۲۴-۲۵ به مردم کرد ارزانی داشت، همه طبقات کرد را در جهت نیل به خودمختاری مصر و متحد کرده است.

سازمان سیاسی دیگری غیر از حزب دموکرات در کردستان وجود دارد. - سازمان نه، بیشتر پراکنده هستند، مثلا سازمان یافته‌ترین آنها «شفق سرخ» است که قابل بحث نیست و جمعا در مهاباد ۷ نفرند، یا توفان که ۴ نفرند.

در سالهای ۴۴ - ۱۳۲۵، ملامصطفی بارزانی با حزب شما و حکومت خودمختار کردستان روابط

مذاکره به بعد از مسافرت لبنان موقوف شد. در اصول ارائه شده از طرف حزب دموکرات کردستان اداره چه اموری در اختیار مستقیم دولت مرکزی خواهد بود و محدوده جغرافیائی کردستان خودمختار را توضیح دهید؟ - امور مربوط به دفاع از مرزهای کشور و استقلال و آزادی مملکت در مقابل تجاوز خارجی، امور مربوط به روابط خارجی (روابط بازرگانی، سیاسی، و مالی)، امور مربوط به کارهای بانک مرکزی از قبیل چاپ اسکناس و مسائل ارزی، امور مربوط به برنامه‌های درآمدت اقتصادی که به سرمایه چشمگیر نیاز دارند. به دولت مربوط می‌شود و نمایندگان منطقه‌ی کردستان مانند سایر مناطق ایران در اداره دولت مرکزی شرکت خواهند داشت.

اما محدوده جغرافیائی شامل قسمتی از آذربایجان غربی، استان کردستان - کرمانشاهان، و ایلام که کردنشین هستند - می‌شود.

اکثر خلقهای ایران خواسته -

سوال: در مذاکره با امام

دولت به چه نتایجی دست یافتید: جواب: باتمیین وقت قبلی همراهی پیامی از آیت‌اله شیخ عزالدین حسینی که توضیح داده بودند خواست هیئت خواست مردم کرد است، با امام ملاقات کردیم، و ضمن ارائه و توضیح اصول خودمختاری خلق کرد خواستار اظهار نظر ایشان شدیم، ایشان ضمن دعوت به وحدت کلمه گفتند چون مسئله مربوط به دولت است با دولت مذاکره کنید. در نخست وزیری قبلا با آقای فروهر و سپس با آقای بازرگان ملاقات کرده و ضمن ارائه اصول خودمختاری کردستان و توضیح در مورد آن موفق شدیم ابهامی را که در این مورد برای آقای بازرگان وجود داشت رفع کنیم، در نتیجه یک هیئت ۳ نفره، آقای فروهر، آقای صدر حاج سیدجوادی و وزیر دفاع ملی از طرف آقای بازرگان ماموریت یافت که با هیئت حزب دموکرات کردستان به مذاکره و بررسی موضوع بپردازد، ولی چون بنا به دعوت آقای عرفات روز دوشنبه ۲۵ فروردین عازم لبنان هستیم



قاضی محمد برچوبه‌دار

حسنة‌ای داشت، اکنون با پسران بارزانی که بنام «قیاده موقت» در ایران فعالیت می‌کنند چه روابطی دارید. هیچ رابطه‌ای نداریم.

اخیرا آقای علی قاضی شورای خودمختاری کردستان را اعلام کرده‌اند و چندتن از خانواده قاضی با حزب دموکرات کردستان همکاری دارند و در مهاباد شایع بود که این عده با «قیاده موقت» هم‌همکاری دارند، در مورد این آقایان چه نظری دارید؟ - البته جواب اشخاصی نظیر پسر قاضی محمد را مردم کردستان می‌دهند و فکر نمی‌کنم ایشان در کردستان پایگاهی داشته باشند، و اما افراد دیگر طایفه‌ی قاضی که با ما همکاری دارند افراد پاک و صالحی هستند.

در سالهای پیش تشریاتی مانند: آوات، کوردستان، خور- نشین، هدلاله، هاواری گورد، روژو چند تشریه‌ی دیگر از طرف حزب

نگاهی به گذشته حزب دموکرات کردستان

لقب (بینائی) گرفت و مبارزه برای آزادی در کردستان تشدید گردید، و گروه‌های زیادی از عشایر و شخصیت‌های بانفوذ منطقه‌ی مهاباد به‌عضویت آن درآمدند.

همزمان با فعالیت پیشه‌وری برای تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و همچنین با خروج نیروهای ارتش ارتجاعی شاهنشاهی از بخشی از کردستان در سال ۱۳۲۴ با تلاش پیگیر قاضی محمد، در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴، (حزب دموکرات کردستان ایران) تشکیل و اولین اعلامیه‌ی آن به‌امضای ۷۱ نفر در مهاباد پخش شد و طرح ۸ ماده‌ای را بعنوان برنامه و اهداف خود عنوان کرد. این طرح مورد تأیید و پشتیبانی توده‌های خلق کرد و فرقه دموکرات آذربایجان و احزاب و جمعیت‌های مترقی ایران قرار

در جریان جنگ جهانی دوم که ایران از زیر چکمه‌ی دیکتاتوری رضاخان بیرون خزید و اندک نسیم آزادی بر مملکت وزیدن گرفت، در ۲۵ مرداد ۱۳۲۱ «انجمن آزادیخواه کردستان ایران» با حضور کادر مرکزی آن مرکب از آقایان:

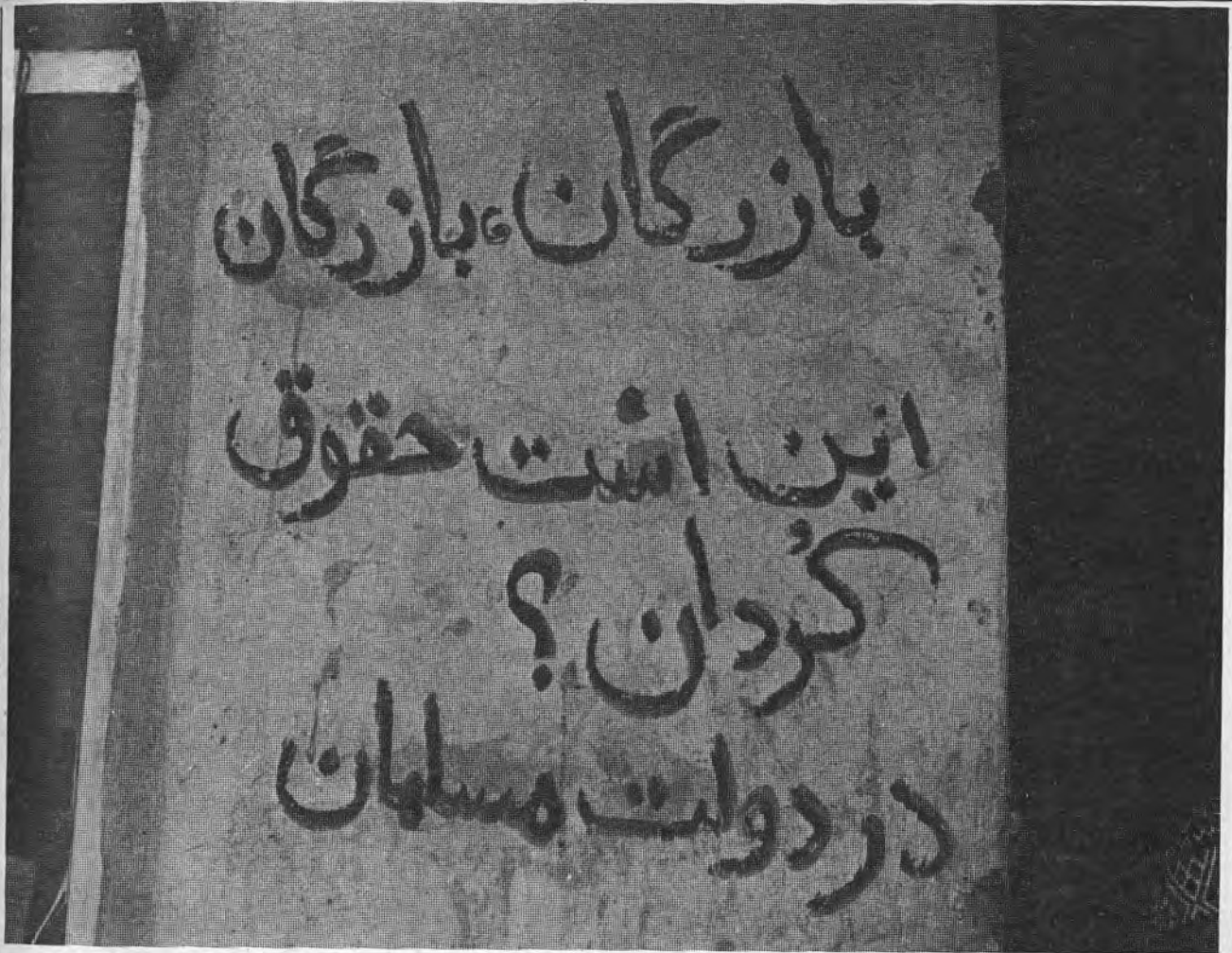
ملاقادر مدرسی - ملاعبداله داودی - عبدالرحمان حلوی - عبدالرحمان ذبیحی - دکتر عزیز زندی، (معروف به دکتر آلمانی) - محمدناتوازاده - قاسم قادری - احمد امامی - محمد یاهو - حسین فروهر (معروف به حسین زین) و محمدامین شرفی، تشکیل جلسه داده و پس از گفتگو و تبادل نظر انجمن را تجدید سازمان داده و نام «کومله‌ی ژئانه‌وی کورد» یا (ژ - ک) به‌معنی انجمن حیات مجدد بخشیدن به‌خلق کرد، نهادند که در بهار سال ۱۳۲۲، قاضی محمد به‌عضویت آن درآمد

دموکرات و هواداران آن منتشر می‌شد. در این دوره‌از فعالیت‌علنی خود چه تشریاتی دارید؟

- روزنامه کردستان ارگان حزب دموکرات کردستان ایران، و یک تشریه‌ی داخلی بنام «تی‌کوشه» به معنی مبارز، داریم و سعی می‌کنیم جهت‌دادن آگاهی‌های سیاسی و فرهنگی به مردم کرد نشریات دیگری نیز داشته باشیم. حزب دموکرات کردستان سابقه‌ی دیرینه‌ای در مبارزه مسلحانه دارد، و میدانم که این حزب شاخه نظامی وسیعی نیز دارد، در صورتی که خواستهایتان تأمین نشود دست به مبارزه مسلحانه خواهید زد؟

- ما انقلاب ایران را دست آورد همه‌ی خلقهای ایران می‌دانیم و سعی می‌کنیم پاسدار این انقلاب باشیم و با حسن‌نیتی که اولیای فعلی دارند، امیدواریم که از طریق مسالمت‌آمیز حل شود، چون مبارزه خشونت‌آمیز به‌نفع خلقهای ایران نیست، و امیدواریم که چیزی بما تحمیل نشود.

نادر اسماعیل زاده



خلق کرد اعمال گردید. که تا امروز که انقلاب خلقهای ایران به رهبری ابرمرد تاریخ ساز آیت اله خمینی نه تنها محمدرضا شاه، بل - رژیم شاهنشاهی را در این سرزمین برای همیشه به زیاله دان تاریخ ریخت و رژیم جمهوری اسلامی مستقر گردید ادامه دارد. و اکنون که پس از ۳۳ سال کوشش مخفی حزب دموکرات کردستان ایران برای بار دوم بصورت علنی مبارزات خود را آغاز کرده است.

(۱): سرهنگ امیر پرویز فرمانده ژاندارمری مهاباد چند سال بعد در شماره ۵۰ مجله اطلاعات ماهانه گفت: ۱۰۵ روز قبل از اعدام قاضی چندتن از بلندپایگان سفارت امریکا همراه سرهنگ پارسه تبار، پیش قاضی آمده به او گفتند اگر مسئله کردستان را با خط مشی سیاست امریکا به کردها بقبولانی از کشتنت صرف نظر می شود ولی قاضی گفت: من تحت هیچ شرایطی به خلع خیانت نمی کنم.

این حکومت خود مختار ۱۱ ماه دوام داشت. در ۲۴ آذر ۱۳۲۵ مهاباد توسط ارتش به فرماندهی مستشاران امریکائی و انگلیسی اشغال و ضمن قتل عام وحشیانه ای چندین هزار نفر در روز ۲۹ آذر همان سال قاضی محمد به همراه ابوالقاسم صدر قاضی (نماینده مجلس ۱۴)، محمد حسین سیف قاضی و جمعی دیگر دستگیر و پس از ۳ ماه زندان در سپیده دم ۱۰ فروردین ۱۳۲۶ در میدان «چوارچراغی مهاباد بدار آویخته شدند. قاضی محمد در آخرین دم حیات خطاب به عمال شاه گفت:

«بروید به شاه بگوئید که با اعدام و سرکوب ممکن نیست بتوان جلو مبارزه خلقهای ستم دیده ایران را که مصمم اند آزاد در يك ایران آباد زندگی کنند بگیرد.»

*
و بدین سان طومار يك نهضت و حکومت ملی کرد بسته شد، و مجددا ستم مضاعف (از هر نوع)، توسط شاه و عمالش بر

گرفت. و در میتینگی که روز دوم بهمن ۱۳۲۴ در میدان «چوارچراغی مهاباد با شرکت بیش از ۲۰ هزار نفر تشکیل شد، حکومت خود مختار کردستان ایران در چهارچوب کشور ایران اعلام گردید. و کادر رهبری حزب و حکومت خود مختار، مرکب از ۱۵ نفر: ۶ نفر مالک - ۴ نفر تاجر - یک نفر امام جمعه و ۴ نفر از کسبه و روشنفکران تشکیل و قاضی محمد بعنوان رهبر حزب و حکومت انتخاب و به «پیشوا» ملقب گردید. و همچنین مجلس ملی کردستان با عضویت آقایان:

قاضی محمد - عمرخان شریفی - محمد حسین سیف قاضی، رشید بگ جهانگیری - قاضی محمد خدری و زیرو بگ بهادری تشکیل شد.

توضیحی در باره مصاحبه با خسرو قشقائی

خسرو قشقائی آزاده نیست

سر دبیر مجله نهران مصور



مختلف هر چه دارند به رایگان تسلیم کنند و اگر اعتراض می‌کردند بدون شك سر و کارشان با چوب و فلک بود، فجایعی که بعضی از فتوالمهای خدانشناس کردند هنوز از یاد ترفته است داستانهای اعمال وحشیانه این افراد هنوز از زبان نه تنها سالخوردگان بلکه میانسالان شنیده می‌شود که باعث حیرت و تاسف و تأثر است.

سلطه فتوالمیته با تمام مظاهر کثیف آن به ایلات و عشایر که فرزندان راستین وطن هستند، حکمفرما بود. دهات فارس در اثر تعدی و تجاوز خان‌ها و خان‌زادگان جز ویرانه‌ای نبود، بساط خودکامگی و خودمختاری آنهم در وحشی‌ترین و ابتدائی‌ترین نحوه آن بر قسمتی از جنوب ایران حکمفرما بود پس از شهریور بیست سران قشقائی که در تهران تحت نظر بودند و چندین پارچه آبادی از خالصجات دولتی بعنوان معاوضه املاک صرف جهت امرارمعاش به آنان داده شده بود از ضعف قدرت دولت مرکزی سوء استفاده کرده و به فارس سرازیر شدند، چه خونهایی که ریختند و چه، جوانهایی را که دارکوب کردند و به چه دخترها که تجاوز نکردند که شرح آن مظلوم و فجایع دز بسیاری از کتب و رساله و داستانهای آمده است.

ارقباط با اجانب نیز بحثی است که نمی‌توان از آن گذشت، انگلیسها در آن سالها با پخش پول و اسلحه بعضی از خانه‌ها را خریدند و قبلا نیز بسیاری از عمال آلمانی در این منطقه رسوخ یافته و فعالیت داشتند و این خود بهانه‌ئی بود که متفقین ایران را اشغال کنند و خاک وطن پایمال چکمه سربازان پیکانه گردد.

خسرو قشقائی از ضعف دولت مرکزی حداکثر استفاده را کرد و با تهدید و تطمیع به مجلس شورای ملی راه یافت و در کنار سردار فاخر حکمت قرار گرفت و در صورت ظاهر نقش ملی را انجام داد ولی **بقیه در صفحه ۵۶**

این سربازان رشید و فرزندان آزاده وطن بودند که برای جلوگیری از هرج و مرج و قتل و غارت و خودسری خان‌های قشقائی و بویراحمدی که تحت فرمان «خسرو قشقائی» فعالیت داشتند به مبارزه برخاستند و به قتلگاه رفتند و جان خود را در راه امنیت وطن از دست دادند و گلگون کفن شربت شهادت نوشیدند.

مسئول این وقایع جانگداز چه کسی می‌تواند باشد و چه پاسخی برای اتهام داده می‌شود؟ اگر بگذشته برگردیم و سالهای بیست و دو و بیست و سه را در نظر آوریم، شاه مخلوع در آن دوران قدرتی نداشت و حتی دولت مرکزی فاقد سلطه کافی در سراسر ایران بود و هر رئیس ایلی که می‌توانست چند تفنگدار و مزدور را دور خود جمع کند کوسلن الملکی می‌زد و در این میان سران قشقائی جان و مال زارعین و کشاورزان بی‌پناه را در اختیار داشتند. افراد ایل تنها بابت بهره مالکانه دسترنج خود را در اختیار خان و نمایندگان آنها نمی‌گذاشتند، بلکه ناگزیر بودند به‌عناوین

در شماره گذشته، در صفحات ۲۲ و ۲۳ آن مجله، تحت عنوان «بهن قشقائی چگونه شهید شد» مصاحبه‌ای با خسرو قشقائی منتشر گردید و نظراتش در معرض افکار عمومی قرار گرفت. این آزادی که نصیب مطبوعات شده، از هر جهت درخور تقدیر و تحسین است. بخصوص که در دوره جدید تهران مصور، افراد می‌توانند بدون بیم و ترس عقایدشان را ابراز کنند. شك نیست مجاهدانی چون «بهن قشقائی» قلب تاریخ‌اند و شهادت افرادی نظیر وی لکه‌های جنایاتی است که حکومت طاغوت بردامان دارد ولی تجلیلی از جایبازان ملی و مبارزان راه آزادی موجب آن نمی‌گردد که بعضی افراد و عناصر شناخته شده که اتهاماتی بر آنان وارد است در ردیف وجهه‌های ملی و آزادیخواهان درآیند و گذشته آنان را از یاد ببریم و به سخن دیگر باران آزادی نمی‌تواند بسیاری از شکافها را پر کند و جرائم و اعمال غیرانسانی افراد را تطهیر نماید. کسانی که داعیه آزادی و آزادی‌خواهی دارند و می‌خواهند سهمی در ازای مبارزات یافاکامی‌های گذشته خود از دستاوردهای انقلاب بگیرند باید ابتدا اتهامات وارده را از خود بزدایند و جامعه را از نقش و اعمال خویش آگاه کنند. اگر شاه مخلوع و رژیم خودکامه او عده‌ای از جوانان را راهی زندان ساخت این تنگ فراموش نشدنی است. ولی آیا این دلیل می‌شود که وقایعی جانگداز نظیر قتل‌عام «سمیر» را در تیرماه ۱۳۲۲ از یاد ببریم و خون شهدای وطن را نادیده بگیریم و حوادثی نظیر کشته شدن هفتصد افسر و سرباز جان‌باز ایرانی نظیر سرهنگ شهید حسنعلی شقاقی و سروان زابلی و سروان فاطمی و گروهیان علی‌اکبر نورمحمدی را فراموش کنیم، آنهم در روزهایی که ملت ایران برای ارتش ملی خود جشن برپا کرده و روز ۲۹ فروردین را روز ارتش می‌خواند.

این روزها ترکمنها و چگونگی مبارزاتشان در حوادث اخیر ورد زبانها شده و متأسفانه گروهی باشیاه تصوراتی از ترکمنها در ذهن دارند که با واقعیت وفق نمی‌دهد. وقتی گفتیم ترکمن آدمی را با لباده فرمز و کلاه پوستی و قیافه مغولی سوار بر اسب و شمشیر بر کف بنظر می‌آوریم که گویی باید همیشه در حال یورش و شورش باشد. قبل از هر چیز باید گفت خلق ستم‌کشیده ترکمن از سالیان دور همواره زیر بار ستم امیران و حکمرانان و قودالها و خانهای دست‌نشانده قرار داشته‌اند و هر بار که نیستی و جنبشی از آنها دیده‌اند با جهلانی مثل ترکمنها دارند غارت می‌کنند، ترکمنها دارند می‌ریزند و از این قبیل اذنان عمومی را مشوش می‌سازند، در حالیکه حقیقت قضیه طور دیگری است و توجه خوانندگان محترم را به گزارش تحقیقات حقوق بشر و دیگر مطالبی که دوستان اندیشمند در چند روز اخیر درباره وقایع چند روز گذشته گنبد نوشته‌اند جلب می‌کنم. اینکه در اختلافات بوجود آمده در گنبد کاوس چه کسانی دست داشته‌اند و مقصر بوده‌اند و چه کسانی به آن دامن زده‌اند بحثی است جداگانه ولی يك اصل کلی را نباید فراموش کرد و آن اینکه ترکمنها هرگز نمی‌خواستند که روزی با برادران غیر ترکمن خود که سالیان دراز در کنار یکدیگر زندگی خوبی داشته‌اند سنگر بسنگر بجنگند بلکه این همان عوامل خودفروش و مرتجع بودند که به آتش دامن می‌زدند و بارها مقررات آتش‌بس را نقض کردند. قدر مسلم برای اینکه خلقی را بهتر بشناسیم بهتر است علاوه بر اینکه رویدادهای سیاسی روزانه درباره آنها را دنبال کنیم، از چگونگی پیدایی آن خلق هم آگاه باشیم، زیرا که ترکمنها از سالیان دراز در جنگ رودخانه‌ها و مراتع و مزارع بوده‌اند.

خلق ترکمن چگونه پیدایی یافت

ترکمن‌ها را بشناسیم



ترکان غز یا ترکمنها

جد بزرگ ترکمنها بنا بر روایت کتاب رشیدالدین فضل‌اله همدانی (جامع‌التواریخ) به اوغوزخان و اوغوز هم نوه یافت بوده است. زمانی که زمین وسیله نوح پیامبر تقسیم میشده یافت مالک شرق شده است.

آوازه تولد اوغوزخان و خودداری وی از خوردن شیر مادر به سبب کافر بودن و رشد سریع و همچنین انتخاب نام اوغوز برای خود در کودکی و بالاخره جنگ او با پدر از رویدادهای مهم و جالب بوده است که در جامع‌التواریخ فضل‌اله همدانی به تفصیل از آن سخن رفته است.

دیب‌باقوی‌خان که نوه یا پسر بافت بود، چهار پسر بنامهای قره‌خان، ارخان، کرخان و قیزخان داشته است. پس از دیب باقوی‌خان پسر بزرگش جانشین پدر می‌شود و این یکی صاحب فرزندی می‌شود که نام وی را اوغوز می‌گذارند. راز شیر نخوردن اوغوز از پستان مادر و بالاخره گرییدن مادر اوغوز به آئین خدایرستی تا هنگام ازدواج اوغوزخان پنهان می‌ماند. دختران کرخان و قیزخان را یکی پس از دیگری به عقد وی درمی‌آورند و تمایلی به آنها نشان نمی‌دهد زیرا آنها را کافر می‌داند و بالاخره دختر ارخان را بزنی قبول می‌کند زیرا که همسرش آئین خدایرستی را پذیرفته بوده است. قره‌خان پدر اوغوزخان چون از عروسان طرد شده‌اش راز مگو را می‌شنود بدین سان جنگهای خونینی بین پدر و پسر درمی‌گیرد که بالاخره پسر (اوغوزخان) پیروز می‌شود. اوغوزخان را هم شش پسر به نامهای گون‌خان - ثیلدیزخان، گونگ‌خان، طاق‌خان، و دینگرخان بوده است و به عبارتی باز هر يك از فرزندان اوغوزخان را هم چهار فرزند بوده است که بر روی هم ۲۴ می‌شده‌اند و اینها طوایف و قبایل ۲۴گانه ترکمن هستند. «ایرکیت ایرکیل‌خوجه» وزیر دانای اوغوزخان به منظور جلوگیری از هرگونه اختلافی برای هر يك از طوایف ۲۴گانه يك تا قما (علامت) و يك اوتقون تعیین کرد.

پراکندگی ترکمنها

آخرین محققى که بما اطلاعات بیشتری از پراکندگی ایلات ترکمن می‌دهد ابوالقاسی بهادرخان است که در قرن هفدهم و در دربار صفویه زندگی می‌کرده و پس از مرگ شاه‌عباس در ۱۶۲۹ میلادی به قدرت می‌رسد. از یادداشت‌های ابوالقاسی متوجه

می‌شویم که قبل از او و حتی تا زمان او طایفه سالور از اهمیتی بزرگ برخوردار بوده است. ابوالقاسی در شجره‌نامه ترکمنها از طوایفی نام می‌برد که قبل از او نام نبرده شده‌اند. او از سالورهای خراسان که در فاصله سالهای ۱۵۲۵ تا ۱۵۳۵ میلادی در خراسان می‌زیسته‌اند بنام سخت‌سالورها که متشکل از طوایف کوچکتر، یموت، تکه، ارساری بودند، یاد می‌کند ولی آرمینوس و امبری محقق مجاری که سفرنامه‌ای هم بنام درویش دروغین دارد گزارش می‌کند که در زمان ابوالقاسی، تکه‌ها، ساریق‌ها و چاودر و یموتها و ارساری‌ها با سالورها در همبستگی و ارتباط بوده‌اند.

همین سالورها در سال ۱۸۳۱ میلادی از عباس‌میرزا پسر فتح‌علیشاه شکست سختی می‌خورند و زیان فراوان می‌بینند. پس از سالورها طایفه ارساری از اهمیت بیشتری برخوردار بود. برابر مدارک مالیاتی خانات خویه سالورهای خراسان و ارساری‌ها ۱۶۰۰ دام و تکه‌ها و ساریق و یموتها به اتفاق ۸۰۰ دام بعنوان مالیات می‌داده‌اند و از آنجایی که برای هر چهل سر دام یکی را مالیات می‌داده‌اند لذا یموت‌ها و تکه‌ها و ساریق‌ها در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی دارای اهمیت چندانی نبوده‌اند و می‌توان گفت نفوس کمتری داشته‌اند. از آنجا که هر عضو خانواده ترکمن در يك یورت محدود به‌خود یعنی «اوی» زندگی می‌کند و کوچکترین محل هم از چند «اوی» درست شده و به نام «اوبه» نامیده می‌شود، لذا زندگی اجتماعی و خویشاوندی ایشان با یکدیگر بسیار نزدیک بوده است و وقتی بینیم از اجتماع چند «اوبه» افراد ساکن در آن تیره‌ای کوچک و هم‌خانواده را به‌وجود می‌آورند و از مجموع چند تیره طایفه‌ای بزرگ، یا به عبارتی ایل درست می‌شود لذا باید گفت از مجموع چند طایفه و ایل خلق به‌وجود می‌آید و بدین ترتیب به‌وضوح می‌توان دریافت که افراد حتی يك خلق مثل ترکمن می‌توانند با هم خویشاوند باشند و این نزدیکی و خویشاوندی امروزه در بین طوایف مختلف ترکمن مقیم ایران بچشم می‌خورد و برای نمونه يك فرد ترکمن براحتمی می‌تواند در بین طوایف و تیره‌های گوناگون فامیلهای پدری و مادری خود را بیابد.

جنگ برای دست‌یابی به منابع آبی و چراگاهها سبب اصلی پراکندگی‌ها و اسکانها بوده است و در نتیجه هر طایفه‌ای با مقهور کردن تیره‌های کوچکتر سعی در تقویت نیروی تهاجمی خود داشته است. برای مثال

در قرن نوزدهم سالورها و ساریق‌ها وسیله تکه‌ها از واحد مرو روانه شدند و هنوز هم در آنجا زندگی می‌کنند. پیشروی قزاقها در قرن نوزدهم در قسمت شمالی ترکستان چاره‌ای دیگر جز کوچ بزرگ برای ترکمنها باقی نمی‌گذارد و بسیاری دیگر از فشارهای دیگر مثل هجوم ابوالقاسی بهادرخان و همچنین نادرشاه در قرن هیجدهم پراکندگی و دگرگونیهای بیشتری را باعث می‌شود.

از قرن هفدهم تا پایان قرن نوزدهم طوایف گوناگون ترکمن در تمام نقاط تاریخی و دیدنی و مناطق گوناگون آسیای میانه و ایران دیده می‌شوند. در قرن هفدهم و هیجدهم تکه و ارساری و ساریق و یموت و اقوام دیگر در واحه خوارزم و بخارا و در جنوب ترکستان پراکنده می‌شوند. یموتها و گوگلان‌ها به‌مرور متوجه کناره‌های رود گرگان و اترک می‌شوند و در پایان قرن هیجدهم ایملی‌های قدیمی از نواحی خراسان وسیله یموتها رانده می‌شوند. در قرن هیجدهم گروهی از آراباجی‌ها از سوی نادرشاه به بخارا کوچانده می‌شوند و مارکو محقق و نویسنده‌ی روسی معتقد است که یموتها از نسب آراباجی‌ها هستند.

بدین ترتیب کم‌کم به‌زمانی می‌رسیم که ترکمنهای یموت و گوگلان که این آخری در نواحی کوهستانی شرق گنبد کاوس و قسمتی از کوههای جوار مرز شمالی ایران و شوروی، پراکنده می‌شوند. آنچه را که به‌اختصار بر شمرديم تنها به‌اسکان و کوچهای اقوام و طوایف اصلی و بزرگ ترکمنها مربوط بوده است قبل از پرداختن به بحث طوایف ترکمن ساکن در ایران بینیم طوایف و ایلات اصلی ترکمن کدام بودند. لازم به یادآوریست هر کدام از ایلات بزرگ نه‌گانه زیرین خود به‌طوایف و تیره‌های کوچکتر تقسیم می‌شده‌اند بطوریکه تنوع طوایف و تیره‌های ترکمن بی‌شمار است و نام بردن آنها خود احتیاج به بحثی جداگانه دارد.

چاودر - ارساری - آل‌ایلی - قره - سالور - ساریق - تکه - گوگلان - یموت.

طوایف ترکمن مقیم ایران

ترکمنهای مقیم ایران شامل دو گروه قدیمی و جدید هستند. گروه قدیمی عبارتند از طایفه‌های یموت و گوگلان. ترکمنهای ساکن در صحرای ترکمن و گنبد و دشت از دو طایفه بزرگ یموت و گوگلان تشکیل یافته‌اند که یموتها خود به طوایف کوچکتر آتابای و جعفربای تقسیم می‌شوند. می‌گویند

بزرگ طایفه یموت را کنیزی بود به نام، «قره گوسلی» از این کنیز پسری بنام اوشاق بدنیا می‌آید و بعدها طایفه اوشاق در خیره از شهرتی زیاد برخوردار شد و از دیگر نوه‌های بزرگ یموت بهرام‌شاهی یا بایرام شایلی است که این یکی هم در خیره اقامت داشته است. بروایتی دیگر مؤسس قبیله یموت دو زن یکی عقدی و دیگری غیرعقدی داشته است. از زن عقدی وی فرزندی بنام شرف و از زن غیرعقدی دو پسر بنامهای چونی و قجق بدنیا می‌آیند. پدر بهنگام مرگ یک اسب به تنهایی به شرف که از زن عقدی بود می‌بخشد ولی به پسران زن غیرعقدی خود چونی و قجق بدونفرشان یک اسب می‌دهد. گویند که چونی از پذیرفتن اسب مشترک خودداری می‌کند و شرف برحم آمده او را بر پشت اسب خود می‌نشاند و می‌گویند یموتها از این سه فرزند مؤسس یموت به وجود آمده‌اند یموتها به چمور یا کشاورز و چادرنشینان یک چاروا تقسیم می‌شده‌اند.

جعفربای و آتابای که از یموتها هستند در ترکمن صحرا و قسمتی از گنبد کاوس ساکنند و نقاط مسکونی آنها بندر ترکمن (بندر شاه) - گمش‌تپه (گمیشان) - آق‌قلعه (پهلوی دژ) - امچلی - خواجه نفس و آیدرویش و گنبد است. ترکمن صحرا محدود است از جنوب و جنوب غربی به کوهپایه‌های البرز و از شمال به رود اترک و مرز ایران و شوروی و از مغرب به دریای خزر و از مشرق به خراسان. شیب تند این دشت که از دامنه کوهپایه‌های البرز شروع شده است هرچه به سوی شمال پیش می‌رود بتدریج کاسته می‌شود. صحرا و دشت مورد نظر ما بیش از ۱۵۰ کیلومتر طول و ۸۰ کیلومتر عرض دارد.

ترکمنهای جعفربای در شهرهای بندر ترکمن - گمش‌تپه - خواجه نفس - امچلی

پنج‌پیکر و اطراف آنها و نیز در گنبد کاوس و عده کمی هم در آیدرویش به کشاورزی و دامداری و صید ماهی اشتغال دارند. صنعت قالیبافی نیز در بین آنها اهمیتی فراوان دارد نگهداری و پرورش اسب مورد توجه فراوان جعفربای است و همه ساله زبده اسبهای پرورش یافته آنان در میادین اسب دوایی گنبد کاوس و بندر ترکمن به تاخت گذارده می‌شوند. صید ماهی و تهیه خاویار یکی دیگر از حرفه‌های مورد علاقه ترکمنهای جعفربای به سبب مجاورت منطقه مسکونی-شان با دریای خزر می‌باشد. این طایفه خود به طوایف کوچکتر یارعلی - نورعلی - شیرعلی و میرعلی تقسیم می‌شود این چهار گروه باز تقسیماتی بشرح زیر دارند.

یارعلی: توماچ، آریق، سقال.
نورعلی: کلتنه، قرجه، قرینجیک، کر، پانق، کتوک.

شیرعلی: قزل و؟
میرعلی: چوکان؟

تیره‌های کوچکتر دیگری منسل خواجه، مخدوم، شیخ، آقا، مشرف و غیره هم دیده شده‌اند که از جعفربای بوده‌اند. محققان معتقدند که خواجه‌ها از نسل حضرت علی و مخدوم‌ها از نسل حضرت عمر و شیخها از نسل حضرت عثمان و آتاها از نسل حضرت ابوبکر بوده‌اند

طایفه دیگر یموتها آتابای نام دارد و در حال حاضر در صحرای ترکمن و گنبد کاوس و آق‌قلعه و توابع آن و دوجی، آق‌صحنه، دوگونچی و یلقای سکونت دارند از تیره‌های وابسته به آن عبارتند از آق آتابای، یولمه، قان یوقمز، بادرق، کوچک، داز و ایمر و ایگدر. حرفه اینان در حال حاضر کشاورزی، دامپروری و نگهداری اسب و قالیبافی است. کلیه طوایف و تیره‌های آق آتابای و قجق از نواده‌های چونی هستند.

گونار یارینگ نامی در تقسیم جعفر بای معتقد است که به دو گروه یارالی و نورعلی منقسم می‌شوند و آتابای‌ها را متشکل از تیره‌های یلقای، قان یوقمز، داز، دوجی، دوچی، بدراق، ایمر، کوچک، قاتار، سلاخ و قجق دانسته است.

ترکمنهای گولان

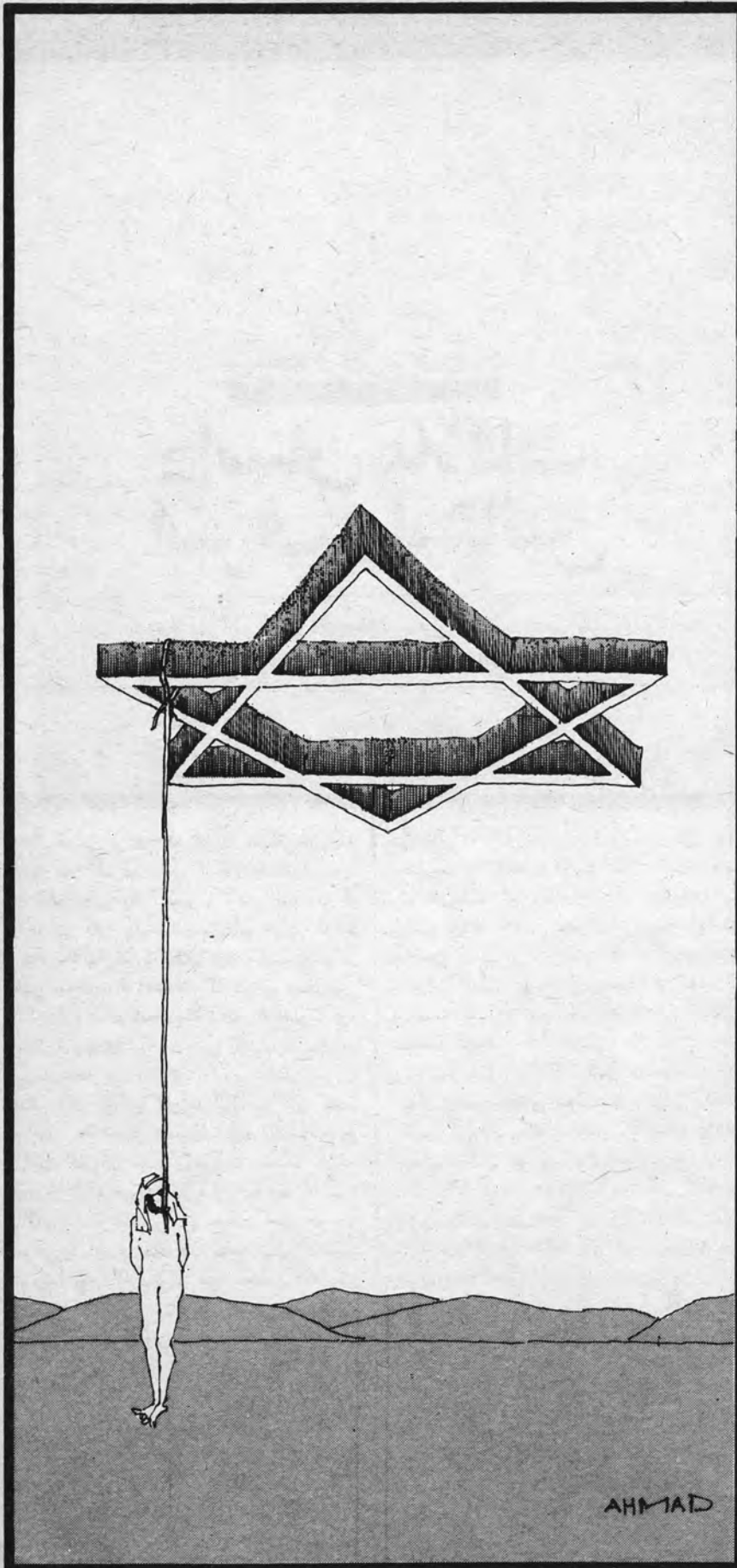
منطقه‌ای که ترکمنهای گولان یکی دیگر از طایفه بزرگ ترکمن مقیم ایران بسر می‌برند شامل ناحیه کوهستانی و دشتی است که ناحیه کوهستانی در شرق گنبد کاوس قرار دارد و شامل بخش آیدرویش

و گلیداغ و قره بالکان و مراوه‌تپه و حصارچه در جرگلان خراسان است که قسمتی از کوهستانهای شمال غربی شهرستان بجنورد را دربر می‌گیرد. گولانها در آداب و رسوم خود اندکی با یموتها فرق دارند و این را در لباس پوشیدن زنان دو طایفه بخوبی می‌توان دید. منطقه مسکونی گولانها بر خلاف ترکمنهای یموت که دشت و صحرای وسیعی را شامل می‌شود از سرسبزی برخوردار است و دارای مراتع و زمینهای کشاورزی خوبی است. دامداری در منطقه رونق فراوان دارد و به ترتیب گرم ابریشم و بافتن پارچه‌های ابریشمین در کنار قالیبافی اشتغال دارند. قدیمی‌ترین تقسیماتی که از آنها داریم چنین است:

- ۱- چاقر که خود به تیره‌هایی تقسیم می‌شده است،
- ۲- بیگدلی به چهار تیره تقسیم می‌شده،
- ۳- قایی به شش تیره،
- ۴- قره بالکان به پنج تیره،
- ۵- قریق به شش تیره،
- ۶- بایندر به هفت تیره،
- ۷- گرکز به شش تیره،
- ۸- یانفاق به شش تیره،
- ۹- سین قریق،
- ۱۰- آج درویش.

بنا به روایات موجود گولانها در موقع حمله مغولها قایی، نامیده می‌شدند این کلمه از نام قایی‌خان پسر گونخان که از پسران اوغوزخان بود گرفته شده. گویا در زمان حکمرانی سلاطین سیمجور به این حدود کوچانده شده باشند.

گویند پس از خرابی مشهد، مصریان که بارتولد روسی در کتاب آبیاری در ترکستان از آن نام می‌برد، گروهی از یموتها و ایگدرها و بهلکه در نزدیکی خرابه‌های این شهر اقامت می‌گزینند و مجبور به آشامیدن آب باتلاقهای مسپرود اترک می‌شوند و این رود در نزدیکی چات جایی که رود سومبار و اترک بهم متصل میشود وسیله سدی که از قیر و سرب و سنگ ساخته شده بود آب کمی داشته است ترکمنها هرچه می‌کردند موفق به شکستن سد نمی‌شوند تا اینکه مردی سوار بر اسب ننگ خاکستری به آنها برمی‌خورد و به ترکمنها می‌گوید که آتشی در پشت سد برپا کنند و بعد با نيزه‌های خود سنگهای سد را هول بدهند و چون اینکار را می‌کنند می‌بینند که قیرهای سد بر اثر آتش افروخته شده آب می‌شوند و ترکمنها چون موفق می‌شوند به آن مرد سوار بر اسب ننگ خاکستری گولان یعنی خاکستری می‌گویند. به عبارتی دیگر جماعت گولان مرکب از دو طایفه بزرگ و ۱۲ تیره



کوچک است. دو طایفه بزرگ حلقه داغلو و دودرغه نامیده می‌شوند. حلقه داغلوها عبارتند از غایی، قره، بلخان، ارکک‌لو، فارنوا، بایندر و قرق. و دودرغه‌ها مرکب بودند از ۶ طایفه به نامهای یانقاق، سنگریگ، چاغر، بیگدلی، آیدرویش و اجن قانجق.

ترکمنهای گروه جدید

ترکمنهای طایفه کوچکتر نخورلی و مچرلی هستند که البته گروهی اندک از تکه‌ها هم جزو این گروه هستند. پس از جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ به سبب روی کار آمدن رژیم تزاری بزرگتر کستان و دست‌اندازی روسها در ترکستان و آماده شدن زمینه برای برقراری حکومت سوسیالیستی در منطقه، گروهی از ترکمنهای نخورلی و مچرلی و تکه که به دامپروری اشتغال داشتند، چون عرصه را به خود تنگ دیدند عده‌ای از آنها به صورت دسته‌جمعی به‌سراغ احشام خود متوجه مرزهای خراسان با ترکمنستان و شرق گنبد کاوس شدند و در بخش جرگلان سکونت کردند. در مورد گروه مربوط به تکه‌ها لازم بتذکر است که اینان وابسته به یکی از طوایف بزرگ و اصلی و نه گانه ترکمن بودند که گروهی در روستای دودیدین بالا و دودیدین پائین واقع در جرگلان اقامت گزیدند و گروهی اندک هم به حوالی گنبد کاوس رفتند. قالیبافی آنان از شهرت زیادی برخوردار است.

مناطق مسکونی نخورلی‌ها و مچرلی‌ها کوهستانی است و بدین روی بیشتر به باغداری و تربیت کرم ابریشم و قالیبافی و مدد مالی و دامپروری اشتغال دارند. گروهی اندک از نخورلی‌ها در مغرب شهر بجنورد قامت دارند.

۱- در جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌اله و در نوشته‌های محمود کاشف‌ری که در قرن یازدهم میلادی می‌زیسته و در کتاب دیوان لغت‌الترک ابوالقاسی به تفصیل آمده است.

نظر محمد گل محمدی

هنوز بیرون نیامده بودند، هنوز خرابه‌هایی در نزدیکی مسکو دیده می‌شد. لنینگراد که بی‌نظیر بود. قبل از رفتن اطلاعات خیلی زیادی درباره دلاوریهای مردم شوروی خواندم و از حفظ کردم که خیط نکنم! دو روز را به ملاقات با این و آن گذراندم که برایم مهم نبود. هم‌ااش فکر می‌کردم استالین چه خواهد گفت، چه خواهد کرد؟ تا روز موعود رسید، صبح زود، زودتر از همیشه از خواب بلند شدم، مسکو را مه غلیظی گرفته بود. با آن اتومبیل‌های گنده سیاه رفتم تا کاخ کرملین که برجش را از دور دیده بودم، يك گارد احترام تمیز و مرتب، احترام گذاشت. این دفعه اول بود که از جلو گارد احترام رد میشدم. هر آن فکر می‌کردم الان زمین میخورم، ولی خودم را نگه داشتم. یاد پدرم افتادم که همیشه می‌گفت: تو مردی. باید مواظب برادرت باشی، او ضعیف و دل‌رخس است!!! وارد دفتر رئیس دفترش شدم. چند دقیقه‌ی نشستیم و با او خوش‌وبش کردم، دلم میخواست آینه‌ی بود و خودم را یکباردیگر در آخرین لحظات نگاه می‌کردم، ولی نمی‌شد. لباس ارغوانی، که در جانی خوانده بودم رنگ مورد علاقه اوست، پوشیده بودم، موهایم را دور ریخته بودم، و ابروهایم بهمد روز، رو به بالا بود. آمدند و خبر دادند وارد شوم. داخل اتاق که شدم مترجمی هم بامن آمده بود، که بمن قوت قلب می‌داد. توی اتاق غول بزرگ پشت میز ساده و بزرگ کارش ایستاده بود و داشت چیزی را می‌خواند، سرگرم کارش بود. انگار نه‌انگار من آمده‌ام... فهمیدم کلک می‌زند، وفیلم گذاشته است. منم به تماشای دیوار و تابلوها مشغول شدم، تا مترجم شروع به صحبت کرد. سرش را که بلند کرد و به روسی، به صدایی که شبیه فریاد بود گفت: سلام شازده خانوم! دیدم چقدر چهره‌اش مهربان است، از آن ابهت، نه این که خبری نبود، بود ولی مهربانی زیادی، سبیل خاکستری‌اش را نرم و نه مثل عکسها زبر و جاروئی نشان می‌داد. لباس خاکستری پوشیده بود. قد بلندی داشت، ولی شکسته بود. شکسته‌تر از آن که تصور می‌کردم.

قرار بود، فقط يك ربع با او مذاکره داشته باشم، سه ربع طول کشید. خیلی ثمربخش بود...

بمخرف اینجا که رسید فکری کرد. آهی کشید، و مثل این که دارد پشیمانی- هایش را مرور می‌کند، دستی به موهایش کشید، دنبال جوانی از دست‌رفته‌اش می-

من معشوق اشرف بودم - ۵

داستان ملاقات اشرف و استالین

میهمانی اشرف برای ملك حسين در سپتامبر سیاه! اشرف: هیچ مردی مثل ملك حسين نیست. چه شهامت!

برادری را که جوان بود و به تازگی روی تخت پدر جا گرفته بود، حل کند. حتی شایعات کماکان سکس نیز مطبوعات آن روز درباره‌اش نوشته بودند. خودش تنها پالتو پوست بلند و خیلی قیمتی از آن سفر را یادگار داشت. و برایم گفت: عجب مردی بود. من به قدرت و جذب او مرد ندیده‌ام. وقتی مرد، خیلی متأسف شدم!

و مثل این که داشت صحنه‌های آن دیدار را در ذهنش مجسم می‌کرد، گفت: وقتی می‌رفتم، کسی حتی برادرم (شاه) امیدی نداشت بتوانم کاری انجام بدهم. منم مثل حالا نبودم جوان و خوشگل (اشرف) خیلی روی زیبایی خود در دوران جوانی تکیه می‌کرد و شاید معتقد بود که زیباترین زن جهان بوده است!) باکمی ترس و از راه افتادم، اوضاع خیلی زار بود، استالین هم تازگی از جنگ جهانی دوم فراغت یافته بود. جهانی چشم به او دوخته بود، اصلاً راه یافتن به کاخ کرملین خیال محالی بود. وقتی سفارت شوروی خبر داد که مرا دعوت کرده و من به دعوت رسمی هیات رئیسه شورای عالی می‌روم. خیلی خوشحال شدم، روزشماری می‌کردم بتوانم او را ببینم. مسکوی سرد، روز آفتابی خوشی داشت. مردم از فشار جنگ

وقتی برای نخستین بار به یکی از چند اتاق کار اشرف رفتم. همان نخستین روز. از عکس‌هایی که اینسو و آنسو بود که او را با بزرگان عالم نشان می‌داد، خیلی خوشم آمد. به آنها خیره شدم، دوسه شب پیش از رفتن به جنوب فرانسه - که من دو روز پیش از او رفتم - در کاخ، يك شب که خلوت بود و افراد زیادی نبودند، تنها بوشهری یکی دو میهمان خارجی داشت. آلبوم عکسهایش را نشانم داد. او بود با استالین، دوگل، مائو، اوتانت، ملك حسين، ملك عبدالله (پادشاه سابق عراق)، فاروق، ملكه الزیبت، ملكه هلند، پرنس راینر و گریس گلی، برژنف، ملك حسين، سادات، ظاهر شاه، و... و همه در حال خنده و شوخی با او. درباره همه داستان‌هایی داشت. اما پیدا بود که بیش از همه مجذوب دیدارش با استالین شده است، و بیش از بقیه ملك حسين برایش دوست‌داشتنی است.

آنروز خیلی سعی داشتم از دیدارش با استالین بگویم اما سخن چرخید روی محمد مسعود روزنامه‌نویس جنجالی آن سالها، که با قلمش می‌گفتند آتش به جان اشرف انداخته است...

یادم افتاد شنیده بودم وقتی اشرف به دیدار استالین رفت، توانست خیلی از معضلات



ورزشکار به معنی واقعیه. با آن قد کوتوله اش (باز غش غش می خندد) عکسی را نشان می دهد که با او نشسته است در یک اتومبیل سواری رولز. عکس دیگری دارد با او می رقصید. یک عکس رسمی هم که ملک حسین به عربی در کنارش مطالبی نوشته که پیداست محبت آمیز است و خطاب به والاحضرت زینبای ایرانی! اشرف بعد داستانی نقل می کند، در باره روزهایی که ملک حسین در کشورش در حال جنگ با فلسطینی ها بود (سپتامبر سیاه) و پنهانی برای جلب کمک به تهران آمده بود و او برای آن که از کسالت بیرونش بیاورد، در کاخش میهمانی خصوصی داده بود و ملک حسین را دراستخر انداخته بود، او هم اشرف را!

از شاهکارهای خودش در مسایل سیاسی و جدی کمتر صحبت می کرد. جز آنروز که شروع کرد داستان گفتن درباره مجاهداتش در راه حقوق بشر. و این که او قنات به او گفته بود تو تنها آدمی از خانواده های سلطنتی هستی، که اینقدر آزادخواهی! و شرح این که مبارزان زن جهان چقدر به او مدیونند. در سازمان ملل چه نفوذی دارد، و چقدر مصدق از او می ترسید.

ادامه دارد

که صدها حکایت در آن بود، ولی من حتی یکی از آنها را پیدا نکردم.

درباره استالین، فقط یک جمله دیگر گفت: خیلی روش تاثیر گذاشته بودم. بعد از سفرم دوسه تا نامه برام نوشت!

ولی در مورد بقیه پادشاهان و رئیس جمهورها، اشرف اینقدر پراهمیت و با آب و تاب سخن نمی گفت، اصولا او برای کاری غیر از قمار حوصله زیاد نداشت، وقت نمی گذاشت. قمار بود که ساعتها پایش می نشست، هر وقت می باخت، ناراحت می شد. در نیس و مونت کارلو هم همینطور بود. سراین و آن داد زد. به خصوص وقتی یک میلیون فرانک باخت، چه الم شنگی بی بی کرد!

ولی در مورد ملک حسین نیز، کمی با آب و تاب حرف می زد. می گفت: خیلی پسر خوبی! با شهامت، شجاع. مثل بعضی ها نیست ترسو (شاید اشاره به برادرش بود!) خیلی وقته می شناسمش. از وقتی خیلی جوان بود. همیشه با من مشورت میکرد و حالا هم همینطور. همیشه میگه کاش تو چند سال دیرتر به دنیا آمده بودی. مقصودش این بود که لابد اگر هم سنش بودم، من را می گرفت. (غش غش می خندد) خیلی دوستش دارم. خیلی هم بهش کمک کرده ام. خیلی... یک

کشت، اضافه کرد: این سفر خیلی مشکلات را حل کرد، حالا شما همینطور در مملکت آرام هستید، نمی تونید تصور کنید. جوانهای امروزی چه می دانند؟! و بعد تعریف کرد که پالتو پوست را کی دریافت کرده و پوشیده و این پالتو پوست چقدر در دنیا صدا کرده و یک روزنامه فرانسوی با تیتربزرگ نوشته بوده است: استالین، شاهزاده خانم زیبای ایرانی را در پوست روسی پیچید!

و بعد معلوم نشد چطور به روزنامه نویس های ایرانی پرداخت و شروع کرد فحش دادن: ما این پدر سوخته های توده ای، در تهران. چون فهمیدند مساله را حل کرده ام، حالا اربابشان دیگه اجازه نمیده هرغلطی دلشون خواست بکنن. خیلی ناراحت شدند، شروع کردن به شر و ور نوشتن. از جمله محمد مسعود از آن سرمقاله های پر نیش نوشت. عجب قلمی داشت! من دیگه فهمیدم که داره دم در میاره. میخواستم بگم بلائی سرش بیارن، این و آن نگذاشتن. دو سه شب بعدش محمدعلی خان آوردش، دیدمش. چه پدر سوخته زرنگی بود، همینطور عرق می خورد. دائم عرق می خورد! چهارپنج روز بعدش مرد. توده ایها کشتنش!

این «توده ایها کشتنش» را طوری گفت



محمد رضا شاهید
نقد فیلم اسپارتاکوس

«نه» را پیش از این گفته اند

فیلم در اینجا نشان داده نشود که نخواهد شد (مرغ یک پا دارد) در شماره‌های بعد حتما خواه نوشت و اما فیلم اسپارتاکوس که بهانه نوشتن این مطلب است. باید قبل از همه به برداشت آن توجه داشت و گرنه درباره کوبریک کمتر منتقدی را می‌شناسم که توانسته باشد به کار او ایرادی وارد بداند.

اسپارتاکوس که در شکل «حماسه» ارائه‌ای سنتی با خود دارد از ویژگی‌های

فیلم اسپارتاکوس بار دیگر بروی اکران است. دیدنش خاطره‌ساز است و حسرتی که لاجرم این حسرت، دیگر می‌بایستی بی‌معنی باشد. شنیدیم که تمام نمایندگی کمپانی‌ها بساط خود را جمع کرده‌اند (قابل توجه مسئولین آن وزارتخانه مبارکه) و چندی دیگر باید فیلم‌های هشت میلی‌متری خانوادگی را در سینماها ببینیم. پس شانس دیدن فیلم اسپارتاکوس از استانی کوبریک حقیقتاً یک «صد حسرت» است! فیلم را درست در زمانی دیدیم و باز می‌بینیم که دو فضای متضاد در شهرمان حاکم بود و هست. پس نقد این فیلم را این بار می‌توان بی‌گوشه و کنایه نوشت و ارزش‌های نهایی فیلم را برشمرد، دیگر دلیل ندارد که از حرکت معجزه‌آسای دوربین در فلان سکانس حرف زد یا مسایلی دیگر که نویسنده و نقد نویس با آن روبرو بود. فیلم اسپارتاکوس را استانی کوبریک در شرایطی ساخت که هنوز تاجران هالیوود آن طورها که باید به خلاقیت او اطمینان نداشتند برای همین هم تهیه فیلم نیمه‌کاره باقی ماند و می‌دانیم که کرک‌داگلاس شخصا تهیه و هزینه ساختن دنباله فیلم را به عهده گرفت.

استانی کوبریک وقتی پا به هالیوود گذاشت همگان او را یک عکاس ماهر می‌دانستند، عکس‌های او در مجله لوک‌باندازه کافی حسن شهرت و اعتبار لازم را برای فراهم ساختن بود. فیلم‌های آماتوری کوبریک بنام‌های کشیش پرنده و روز نبرد استعداد او را در این زمینه نشان می‌داد حتی فیلم‌های اولیه‌اش: ترس و هوس، بوسه قاتل و آدمکشی فروش خوبی هم داشت تا فیلم راه افتخار که سانورچیان حرفه‌ای هم ضعف خود را در مقابل آن نشان دادند و فیلم نیمه توقیف شد! سال‌ها بعد فرانسه مهد آزادی کنونی جهان فیلم را نشان داد. بعدها استانی کوبریک فیلم‌های لولیتا را ساخت که جنجال برانگیز بود و بعد از آنهم «چگونه می‌توان بمب اتم را دوست داشت» که من شخصا فیلم را عاشقانه دوست دارم و بعد، اودیسه فضایی، پرتقال کوکی و بری‌لندون که این هر سه نشانه رسیدن به معنای حقیقی سینماست. هرچه می‌شود گفت، هرچه باید گفت در این سه فیلم هست. درباره فیلم پرتقال کوکی حتی اگر

بسیاری هم برخوردار است این ویژگی‌ها صرفاً خاص قصه فیلم نیست پس باید دید در چیست و چرا؟.

خصیلت‌های انسانی که در شرق و در ذات یک قهرمان نهفته است و یاتیزهوشی و نیز قدرت بدنی تا آنجا که به غلو انگاشته نشود در شخصیت اسپارتاکوس در فیلم به نمایش درمی‌آید. ریتم هم آهنگ فیلم در بیان، فقط حاکی از ارزش کار کوبریک است برای همین هم در فیلم فقط، اسپارتاکوس مطرح نیست. جمع‌آوری آدم‌های قصه آنهم در فیلم که بضرورت وقایع و به تکلیف زندگی حضور و غیاب می‌یابند از عهده بسیاری خارج است. قهرمان، در فیلم یک نفر نیست، همه هستند، همه آنها می‌که «نه» را گفته‌اند و بر مرام خود هم استوار بوده‌اند. قهرمان حتی می‌تواند برنجد، رنجش از یک دوست هیچ از او نمی‌گاهد حتی، بصیرت و پذیرش حقیقت را که در مرام‌های بسیاری کورکورانه تجویز شده به قضاوت با منطق وامی‌گذارد. قهرمان از پیش می‌داند که جانش سرمایه حداقل این کار است ولی از دست دادن آن نیاز به زمان مناسب دارد. او از قدرت حاکم و قوی‌تر باکی ندارد پس ایستادگی را معنی می‌بخشد و «نه» را هر بار چون پتکی کوبنده بردشمن وارد می‌سازد.

اسپارتاکوس در جریان زمان می‌آید، حتی وارد بازی هم می‌شود اما از این بازی قواعد خاص خود را دارد. لذا حکومتمیان وقت گاه دل خوش می‌دارند که برنده هستند تا آنجا که مهره‌ای خلاف قواعد بازی خودشان به حرکت در بیاید.

اسپارتاکوس برهم‌زننده بازی حتی از ابتدا نیست «قهرمان بودن» هدفش نیست او نمی‌خواهد تاریخ‌ساز باشد و درست در همین معادله کوچک است که جان می‌بازد و ارزش شهادت را با سم اندکش در تاریخ می‌پذیرد و قناعت می‌کند. فرزند کوچکی که در آغوش مادر است سرمایه کوچکی که با تأیید حرکت دستان کوچکش تحویل می‌گیرد تا او نیز معادله‌ای از دست دادن جان و «نه» گفتن را نه تجربه، که عمل کند. کوبریک اگر در این فیلمش، مسیر قصه‌سازی را به راوی بودن بدل نمی‌سازد، بدعت همه آنچه را که تاریخ از قهرمانان سراغ دارد حفظ می‌کند مگر این کار از همه ساخته است؟

هر امروزی يك فردا دارد

در حال و روز امروز زمان درباره موسیقی ایرانی اصولاً موسیقی در ایران، گفتن و نوشتن دیگر نباید يك شوخی انگاشته شود خصوصاً که در جعبه تصویر دولتی هم این مسئله به بحث آمده، حال اگر بر سر جمله کلمه و تک سرفه‌ها هم قبلاً تباخی شده بود. بنامد. بیاد دارم وقتی در نوشته‌ای در همین مجله نوشته‌ام «فریادی از دیروز تا فردا» تصدم این بود که بگویم خواننده متعهد کسی است که با هر مرام و مسلکی، زمان و مکان او را تغییر ندهد مگر شرایط مطلوب. پس اگر در دوره پهلوی به قاچاریه تاخت و یا حالا از پهلویون گفت هنر نیست. تصد آن موقع بود که يك جمله می‌گفت و چهار سال در اوین می‌ماند، و گرنه من هم از معایب سلسله هخامنشی می‌خوانم و می‌شوم يك خواننده سیاسی. اگر شما هم مثل بنده بیکار هستید و توماری را هم امضاء نمی‌کنید سری به پشت شهرداری سابق بزنید، دنیایی است، هر متر مریمی از آن را معنائیست، همان خواننده که تا دیروز می‌گفت بیا توی وجودم حالا می‌خواند صدا، صدای مجاهد و یا رگبار مسلسل‌ها و... بگذارید يك مثال حقیقی برایتان بزنم: سالها قبل، پیش از آن که آن انقلاب به رنگ تحصیل شود، خانم پروین ترانه‌ای خوانده بود بنام برق و خرمن که شعر بسیار زیبایی دارد و حکایت زندگی روسائیان است مثلاً در جایی می‌گوید ای برق بلا تو که آفت جهانی غافل تو چرا زرنج ناتوانی

در سالهای حکومت نیکسون - ثابتی - پهلوی، نه تنها این ترانه غیر قابل پخش اعلام شد حتی نوار این آهنگ هم در گاو صندوق محرمانه! جای گرفت (خبردارم هنوز هم هست) با این همه می‌شود آهنگ را سیاسی و خانم پروین را که به کارشان هم بسیار علاقه مند سیاسی دانست؟ با این همه منکر ارزشهای آن نمی‌توان بود.

پس باید پذیرفت که زمان و شرایط بسیار مهم است. چند روز پیش يك کاست از خوانندگان انقلابی شنیدم که انقلاب گرفت، همان خوانندگانی که در جشن‌های آن چنانی، اگر برنامه‌شان در ساعت‌های آخر شب بود قهر می‌کردند و می‌فرمودند در آنموقع «خاندان سلطنتی» خواب هستند بله درست همان‌ها آزادیخواهند (بدون کسر مالیات و عوارض) همان که زنگالو و رینگو می‌خواند یا آن یکی مولانا می‌خواند و محله عودلاجان نجات میداد اگر تلفن آن بانو نبود پایش به رادیو هم نمی‌رسید. بهر حال اینان انقلابی می‌خوانند فقط مانده آغاسی و فیروزه خاکی که چون من صبرم زیاد است عجله‌ای ندارم اما.

اما حرف من این است اگر خواننده‌ای دنبال حرفه‌اش بوده و کاری هم به کسی نداشته چاپلوس و خوش رقصی هم نکرده چه باید بکند؟ مگر کفاش دیروزی، امروز کفش‌های انقلابی می‌دوزد و یا نانوا نان انقلابی می‌بزد؟ نتیجه این معیارهای غلط آن می‌شود که خشک و تر باهم بسوزند و یا چون نمک و فلفل مخلوط شوند درست مثل

مطبوعات و یا همین بی‌سازمان بی‌رادیو و بی‌تلویزیون. مقام مدیریت غافل ارکستر آذربایجانی را تعطیل کرده‌اند، آن یکی که ساز می‌نواخته و هنرش را شرق و غرب تأیید کرده باید برود چون جنبایی پیدا می‌شود و در این شهر شلوغ يك آهنگ اسپانیایی را محترمانه برمی‌دارد و شعر فارسی می‌گذارد و ترانه سیاسی تحویل می‌دهد (از جا خیز، برپا کن بنای کاخ دشمن). هنر در زمانی هنر متعهد است که در ریشه‌اش بتوان سرای می‌داشت موسیقی آنهم موسیقی ایرانی دیگر انقلابی و غیرانقلابی ندارد، می‌پذیرم که می‌تواند رنگ سیاسی به خود بگیرد اما سه‌گانه همان سه‌گانه است حتی اگر در این مایه ترانه‌های شناختنی و فرمایشی ساخته شده باشد دیگر نمی‌شود دستگاه سه‌گانه و شور را ضدانقلابی دانست و ماهر و غیره را انقلابی.

نتیجه این که در قرن بیستم هستیم قبل از آن که کاست موسیقی هم مثل بقیه پدیده‌های شهرمان کارش به قاچاق و لاجرم کمیته‌بازی برسد، فکری معقول بکنیم. و با بیاد داشتن آنکه ایرانی هستیم و اصالت داریم و اصیل هستیم به هر چیزی پشت نکنیم، مگر نه اینکه ما هواپیما می‌خریم و رویش می‌نویسیم هواپیمای ملی ایران مبادا که بخوایم دروازه‌های گشاد تمدن بسازیم که در آن صورت خیلی چیزها و کسرها از این دروازه می‌روند و می‌آیند و ما می‌مانیم و ما. تاریخ نشان داده ملت همیشه می‌ماند دولت‌ها هستند که می‌روند.

اینده، وارد کننده مبلمان از اروپا

آخرین سری باقیمانده از مبلمانها، اطاق خواب، پار تیشن، بوفه، میز تحریر کوچک، میز زیر تلویزیون و ضبط صوت، مبلمان راحتی مطالعه و جلو تلویزیون را با مناسبترین قیمت می‌فروشند.
تلفن ۶۸۳۵۴۱

تلفن: ۳۱۳۸۳۹-۳۱۳۸۳۸

معالجه لکنت زبان

از طریق تنفس و هیپنوتیزم

از انتشارات انجمن «یو کا»

و خود «هیپنوتیزم» کابوک

محل فروش: شاه‌آباد کتابفروشی بامداد و

غزالی روبروی سینما اروپا

تلفن ۹۵۰۳۰۲-۹۸۱۱۹۷

خسرو قشقائی

همه مقصود و منظور حفظ منافع مشروع خود و اعوان و انصارش بود. افراد شریف‌ایل قشقائی راهی به‌جائی نداشتند و صدا و شکایت آنان در جائی منعکس نمی‌گردید نهضت جنوب که بهانه غارت و چپاول قسمتی از اموال و املاک مردم و پول و نقدینه دولت بود نیز در مقابل دمکراتهای آذربایجان بنام موازنه سیاسی در شمال و جنوب فرصتی در اختیار خسرو قشقائی گذاشت که هرچه خواست انجام دهد.

بعد از آنکه دولت مرکزی قدرتی یافت. بسیاری از ایالات تخت‌قاپو شدند و به‌سبب خان‌خانی بعضی از گردن‌کلفتها خاتمه داده شد و موجب گردید که ناصر و خسرو قشقائی از ایران بروند، در دوره بیست و یکم قانونی از مجلس گذشت که قیمت املاک قشقائی در جنوب از طرف دولت پرداخت گردد، گرچه بسیاری از این املاک قبلاً معاوضه شده بود.

در چند سال قبل که خسرو قشقائی در اثر گشادبازیها در اروپا مقروض شده بود بعضی از واسطه‌های رژیم میانجی‌شده و با پرداخت قروض وی تعهد گرفتند که برعلیه رژیم فعالیت نکنند و حتی باجی به صورت مقرری از قراری که می‌گویند ماهانه چهارهزار مارک به خسرو پرداخت می‌شد و او ناگزیر شد تا این اواخر رابطه خود را با جوانانی که در آلمان و اطریش بر علیه رژیم فعالیت داشتند، قطع کند.

اینها و مسائل دیگر که می‌گویند و شنیده می‌شود موارد اتمامی است که بر خسرو قشقائی وارد است، و آیا می‌توان او را فردی آزاده - و مبارز و در ردیف بزرگان خواندش و رفت و آمد و ملاقات او را با رهبران دین و زعمای قوم رافع منافع و مظالم دانست... این با شما است که قضاوت کنید.

یک قشقائی

خاطرات زندان - ۵

که متن دفاعیات خود را بخوانیم. همه ما ضمن ردا اتهامات خود از طرف دادستان از این حق اولیه انسانی دفاع کردیم که باید آزاد باشیم و این حق را داشته باشیم تا فلسفه‌های مختلف را مطالعه کرده و با انتخاب آزادانه آنها فردی خدمت‌گذار برای جامعه خود باشیم و از دادگاه تقاضا کردیم ما را تبرئه کند. وکلای ما هم قول خود را رعایت کردند و پس از ما ضمن مطالبی در

همین مورد تقاضای حداقل مجازات و آزادی ما را کردند. دادگاه پس از چند ساعت به اصطلاح شور ما را از یک تا ۱۵ سال زندان محکوم کرد. پس از قرائت حکم دادگاه بوسیله منشی به حکم صادره اعتراض و تقاضای تجدیدنظر در حکم را کردیم. دادگاه تجدیدنظر ما هم در اردیبهشت ۵۱ در شعبه‌ای دیگر از دادگاه نظامی تشکیل شد و رای صادره دادگاه اول را مورد تایید قرار داد.

تفریحگاه

مینی سیتی

تمام روز های تعطیل آماده پذیرائی از خانواده های محترم میباشد تلفن ۲۸۴۴۶۸

منشاء حقیقی شیر و خورشید و پرچم سهرنگ فعلی ایران، بحث روز است، چون تنها پس از حادثه‌های بزرگ است که نگاهی دوباره به نهادها و امور مقرر و ظاهر ابدی، ضروری میشود - مسائل و مقوله‌هایی که تا آن زمان چنان عادی و مورد توافق و قطعی می‌نمودند که هرگز گمان نمی‌کردی لازم است دقت بیشتری در چند و چونشان کنی. مثلاً پرچم که نگاه میکردی، خب همان شیر و خورشید سالهای سال بود و سه رنگ سبز و سفید و قرمز مولزی آن که گاه و بیگاه - و اغلب بیگاه - بر سر در ادارات و مؤسسات می‌نشست و چه لزومی داشت بدانی اصلش از کجاست و چه معنایی دارد (مادرم میگفت رنگ سبز آن علامت سیادت اسلام است. سفید آن نشانه‌ی صلح و قرمزش علامت جنگ. اوایل شک میکردم چطور می‌شود هم صلح جو بود و هم جنگاور، اما بعدها با خودم اینطور کنار آمدم که اگر پا روی دهمان نگذارند اهل صلح و صفایم، وگرنه آن روی سگمان بالا می‌آید و نسل دشمن بدخواه را بر میاندازیم).

بعدها پرچم را در جاهای مختلف دیدم و پرچم هم روزهای خوش و ناخوش داشت. در اعیاد و مراسم رسمی پرچم‌های نونواری برافراشته میشدند که هنوز آثار تاخوردگی را رویشان میشد ببینی و معلوم بود از انبارها درآمده‌اند. ولی بیشتر پرچم‌های سردر دکان‌ها را سرراحت می‌دیدید که هر کدام برای خودش سازی می‌زد. رنگ سبز چمنی رسمی این پرچم‌ها از سبز رنگاری و قهوه‌یی گرفته تا آبی کمرنگ و سبز قورباغه‌ای و مغز پسته‌ای و زرد، و رنگ قرمز آنها از نارنجی و حتایی گرفته تا ارغوانی و سرخابی متغیر می‌شد و هر کدام از این پرچم‌های کهنه و فرسوده - که عمری دو برابر صاحب دکان داشتند - از دور داد می‌زدند که تنها به این خاطر بالای سردرها رفته‌اند که بلاگردان و دفع شر و مزاحمت پاسبان جماعت باشند. یکبار هم یک شاگرد خرازی‌فروشی را دیدم که شیشه‌های دکان را داشت با پرچم پاک میکرد! گاه‌گداری هم آدم‌های شق و رق و منظمی را می‌دیدیم که توی فیلم‌های خبری، در مراسم تحلیف و غیره پرچم را با ادب ماچ میکردند و بعدها فهمیدم این کار را از فرنگی‌ها یاد گرفته‌اند. بعضی وقتها هم که رؤسای کشورهای دیگر (مثلاً در هندوراس یا کامبوجا) می‌مردند ما هم در اداراتمان پرچم‌ها را نصفه بالا می‌بردیم و هم‌دردمی‌شدیم.



فرامرز خبیری

داستان کمندی درام پرچم

شیر و خورشید نشانه شجاعت و ظلم

صورت مظهر انقلاب و طغیان و نماد به مبارزه طلبیدن قدرت‌های مستقر شناختم. مظهری پاک و مردمی و برخاسته از میان به‌جان آمدگان و نشانه‌یی از استقرار حاکمیت ملی بر خرابه‌های حکومت ضحاکان) دنباله‌ی قصه اما بنظم خوش نمی‌آمد که چندان زر و گوهر بر روی این پیش‌بند کهنه‌ی چرمین نشانده بودند که ذره‌ای از متن اصیل و حقیقیش به چشم نمی‌آمد و عاقبت هم مثل همان سواران نازپرورده ساسانی، سرنگون شده بود.

اما جستجوی ریشه‌ی علامت شیر و خورشید و پرچم ایران ماند تا به پنج شش سال پیش که در جدالی قلمی، در روزنامه‌ی مردم، مورد زنده شد که این شیر غران شمشیر به‌دست. با آن خورشید طالع پشتش واقعاً از کجا آمده است؟ کتابها که ورق خورد دیدم از دیرباز هم هیچ پاسخ قاطعی در دست نیست! علم‌های باستانی هر کدام شاخص قوم و قبیله و حاکمی بوده‌اند برابر سلیقه‌ها، جانوری، شکلی یا نقشی را انتخاب کرده‌اند - از سر علم‌های مفرغی لرستان سه هزار سال پیش تا عقاب‌های هخامنشی و گوی‌ها و نواده‌های ساسانی و اشکانی و همدی آن طرازاها و پارچه‌های رنگارنگ زرد و بنفش و قرمز و سیاه - که وصفشان در شاهنامه رفته است - نشانه‌های متعدد و متنوع اعلام حضوری و تمییز موجودیتی‌میرا بوده‌اند، بی‌هیچ رسمیت منحصری یا ادعای وجدتی - که گاه حتی میان درفش رسمی سلطنت طاغوت و بیرق ملت هم تفاوت بوده، مانند همان درفش کاویانی که جدا از درفش سلطنتی، ساسانی بوده است: فردوسی می‌گوید:

میان سپه کاویانی درفش - به پیش اندرون تیغهای بنفش - درفش شهنشاه با بوق و کوس - پدید آمدوشد زمین آب‌نوس. در صدر اسلام نوشته‌ها بر پرچم‌ها ظاهر شدند و آیات قرآنی نوید و بشارت فتح در دادند. بر علم حضرت علی‌بن ابی‌طالب (ع) شعری از آن حضرت نقش بسته بود: ای یومین من الموت افر - یوم لایقدر ام یوم‌قدر. به دنبال بیرق‌های سرخ رنگ امویان و پرچم‌های سینه‌ی علویان، ده‌ها رنگ و طرح و نوشته بر بیرق‌های خلفای عباسی و قاطعی پدید آمد و غزنویان و سلجوقیان باغ وحشی کامل‌العیار و در دست و حسابی از نقش حیوانات گوناگون بر علم‌ها مستقر کردند و پیشاپیش سپاه حرکت دادند: علامت پرچم مسعود غزنوی شیر، محمدبن

دکان‌ها - و دریافتم در آن پارچه‌های ساده‌ی سیاه، چه جنگاوری و دعوتی نهفته است و سرخ، تنها رنگ شهادت نیست).
پرچم تنها علامت ایران نبود. علامت جشن هم بود. علامت حادثه هم بود. و پرچم - های دیگری هم بودند که با علامت رسمی دولت پهلو می‌زدند و دولت را به میدان می‌خواندند.

اولین پرچم برخاسته از قصه‌ها و نشسته در خاطره‌ی کودکی، درفش کاوه آهنگر بود همان کاوه که پیش‌بند چرک و چرمین آهنگریش را زده بود سر یک تکه خوب و این نشانه‌ی ساده و فقیرانه، زیرباز زر و زیور و النک و دولنگ ساسانیان جلال‌پرست، به درفش ملی ایرانیان تبدیل شده بود. (در خاطره‌ام، پرچم را از آغاز به

اما پرچم، بهر حال پرچم بود و مثل مادر آدم بود که همیشه همان شکل همیشگی را داشت - و معمولاً لازم نبود که به دقت نگاهش کنی، مگر اینکه اتفاق عمده‌ای بیفتد تا دوباره و از سر کنجکاو و اختوالهرسی براندازش کنی. از روی خوشحالی یا نگرانی.

پرچم اما فقط شیر و خورشید و سه رنگ که نبود. پرچم‌های مثلثی شکل ایام محرم هم بودند که از سر رغبت و اخلاص بالای درها آویخته می‌شدند و نقش‌های تزئینی سوزن‌دوزی سفید و نوشته‌ها و اشعار بر رویشان بود و وقاری‌اندوه‌کین و باصلابت داشتند (چند روز پیش از شروع ماه محرم پارسال، چشمم به خیابان که افتاد دیدم سراسر از پرچم‌های سیاه پر شده است - به علامت اعلان جنگ به حکومت و بر بالای همه‌ی

محمود، های زرین، طغان شاه بن محمد پلنگ، سنجر و ارسلان بن طغرل ازدها و تیمور لنگ، نهنک بوده است. طایفه قرقویونلو گوسفندی سیاه و قبیله آق قویونلو گوسفندی سفید روی پرچمشان رسم کردند و البته نباید خیال کنیم گوسفندان اینان بی آزارتر و رامتر از شیران و پلنگان آن دیگران بوده اند.

درباره ی تجمع شیر و خورشید، کسروی اعتقاد دارد غیاث الدین کیخسرو سلجوقی - از سلاطین روم - خاطر خواه یک بانوی وجیه گرجی میشود و در کوشش پی گیری جهت به دست آوردن دل او و اثبات دلدادگی خود، میدهد تصویرش را به صورت خورشید خانم، بگذارند روی گرده ی یک دانه شیر شرز و برسکه ها ضرب کنند (اصل نوشته را نقل نکردم چون از شیوه ی نثر کسروی گذشته، مجال کم است و بهر حال خلاصه ی مطلب از همان قرار است که آمد). حالا اگر نخواهیم این قصه ی عاشقانه را درست قبول کنیم - که خیلی ها هم نکرده اند - شواهدی می توانیم دست و پا کنیم که مطابق آنها معلوم میشود ایرانیان قدیم، تمثیل قدرت و زورمندی را اغلب در قالب شیر نقش می کرده اند. اگر از شیران علمهای غزنوی و سلجوقی بگذریم، سکه های متعددی از ایام قدیم در دست است که با نقش شیر ضرب شده اند (مثل تصویر ضمیمه که سکه ی ارغون خان است و متعلق به قرن هفتم هجری قمری) و این نمونه های مسکوک که جنبه ی رسمی دارند، سوای صدها نقش و اثر هنری اند که شکل شیر را بر خود دارند. قضیه ی اقترا و همراهی شیر و خورشید هم از قرار به یک اعتقاد نجومی مربوط میشود که بنا بر اعتقادات رایج گذشته ستاره شناسان قدیم دوازده برج آسمان را میان هفت سیاره که به عقیده قدما خورشید هم جزو آنها بوده بخش نموده هر یک یا دو برج از بروج را خاص یکی از سیارگان دانسته و خانه آن سیاره می نامیدند و از آنجمله برج اسد را خانه خورشید می خواندند: تیر و جوزا و خوشه مه سرطان - خانه آفتاب شیر مدام (به نقل از کتاب آقای حمید نیرنوری) و اثر و نقش این اقتران نیک، بر روی ده ها ظرف و کاشی و نقاشی و پارچه ی قدیمی موجود است.

در نظام نامه ای هم در سال ۱۲۵۲ قمری درباره منشأ شیر و خورشید، این توضیح رسمی آمده است که «... هر کوب در هر برج که اثر نیک به اهل عالم بخشیده

آن برج را بیت آن کوب یا شرف آن کوب نامیده اند و باین علت برج اسد را بیت و شرف شمس قرار داده و نشان دولت علیه ایران را شمس در اسد که شیر و خورشید باشد قرار داده اند.

هر چند از زمان صفویه به بعد به علامت شیر و خورشید توجه بیشتری میشود بر بسیاری از علمها قرار می گیرد، اما باز همچنان بیرق های متنوع دیگری وجود دارند. در زمان نادر، همراه پرچم شیر و خورشید پرچم هایی هم به صورت راه راههای قرمز و آبی و سفید وجود داشته اند. و از اینجاست که نقش ذوالفقار (شمشیر حضرت علی) نیز بر بیرق های مجزا و یا همراه با شیرو خورشیدها ترسیم می شود و گرچه حضوری ثابت و دائمی ندارد، اما پیشینه ایست بر وجود شمشیر هلالی در دست شیر.

از این زمان است که انواع و اقسام حالات و حرکات از جناب شیر خورشید به پشت، سر می زند و شاهد شیرانی چنین می شویم: شیر تنهایی که سرش را انداخته پائین و راه خودش را می رود. شیری که روی دوبا بلند شده است. شیری که خورشیدی را با نوشته «الملك لله» بر دوش دارد. شیری که بزخو کرده است. شیری که خوابیده است.

این شیر و خورشیدها، بر حسب حال و سلیقه و بی هیچ رسمیتی، علامت دولت علیه ایران - و نه سلطنت ایران - می شوند، تا زمان محمد شاه قاجار که شیر موصوف مردانگی میکند و از جایش بر می خیزد و شمشیر به دست می گیرد (مشهور است که سفرای فرنگی مقیم ایران به این قیام ناگهانی اعتراض می کنند و آنرا علامت خصومت دولت ایران تلقی می کنند) و باز نقل است که جناب مستطاب حاج میرزا آغاسی موضوع را اینطور توجیه می کند که: بعلمه، شیر است و حیوان شیرین است دیگر، گاهی می خوابد و زمانی خسته میشود و از جایش بلند میشود و نقلی نیست! در زمان ناصر - الدین شاه باز مدتی شیر سابق الذکر چرت می زند و نمی خوابد تا اینکه تصمیم قطعی می گیرد که دیگر نخوابد. و نمی خوابد!

اندازه و طول بیرق ایران، متنوع و متفاوت و به کلی دلخواهی بوده است. رنگ آن هم در دوره قاجاریه - تا زمان انقلاب مشروطیت - در سه نوار یکتاخت سبز و سفید و قرمز ثابت نمانده و اغلب به صورت نوارهای باریک سبز و قرمز، در حاشیه ی مستطیل پرچم قرار می گرفته است.

دانستن این نکته مهم است که بیرق فعلی ایران (گذشته از چند تغییر جزئی که پس از انقراض قاجاریه در آن به عمل آمد) رسماً پس از انقلاب مشروطیت شکل گرفته و تثبیت شده است. در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری بود که «الوان رسمی بیرق ایران طبق اصل پنجم قانون اساسی ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیرو خورشید اعلام گردید» و مطابق همان اصل مشخص شد که «رنگ سبز نشانی از مذهب اسلام و شیعه اثنی عشری و هم علامت سبزی و خرمن کشور، رنگ سفید نشان صلح دوستی و آرامش طلبی کشور، و رنگ قرمز نشان انقلاب مشروطیت ایران است. شیر علامت شجاعت و استقامت و متانت، خورشید منبع نیرو و نور علامت روشنی دل و جلال و شمشیر علامت دفاع از کشور است».



شیر و خورشید علامت دولت ایران است و دولت، به قول مرحوم جلال آل احمد در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران: «به اعتقاد شیعه یعنی غاصب. شیعه هیچ انزایی یا اجباری در اطاعت از حکومت ها ندارد که هیچ، بلکه همیشه دلیلی نیز برای مقاومت در قبال ظلم ایشان دارد». پس شیر و خورشید علامت ظلم هم - به تعبیری - می تواند باشد. اما اگر نخواهیم در این بحث مفصل فقهی و فلسفی وارد شویم، می توانیم، به نکته ی ساده تر و ملموس تر اشاره کنیم، شاید در حکم راه حلی، و آن اشاره به علم های مذهبی است.

حیطه ی اختیار اصلح و حقانیت این اختیار، میدان وسیعی است که در دستان هنرمند متفکر ایران اسلامی، معمولاً سخت خوش حاصل و نتیجه بخش می افتد. او با تغییرات دلخواهی که در شکل های معین و قراردادی می دهد، می تواند آثار بدیعی را که ملامت از ابداع و حساسیت است بوجود آورد. مثال این مدعا، یک پرچم مذهبی است که در نقش شیر و خورشید مایه گرفته است و هنرمند طراح آن، حاصلی بی نهایت ظریف و زیبا از این تلفیق هوشیارانه عرضه کرده است که در بعدی عمیق، در حقیقت به تلفیقی میان دین و دولت انجامیده است.

از این پرچم دو نمونه ی منحصر بفرد موجود است که یکی تعلق دارد به مجموعه ی کارل شلامینگر آلمانی و دیگری به مجموعه ی آقای محمد علی کریم زاده تبریزی. بر حاشیه ی این پرچم مثلثی شکل ایام محرم، که به شیوه ی قلمکار فراهم آمده، ایباتی از مرثیه ی



پرچم ایران پس از انقلاب مشروطیت ۱۳۳۴ هجری قمری. اولین پرچم شیر و خورشید که باطیاره گردانده شد.

پرچم مذهبی قرن سیزدهم هجری قمری با نقش شیر و خورشید

اهتراز مختصر درمی‌یافتی که حادثه‌ای عظیم در راهست. هیتی بود متمرکز و آرام و مطیع کننده. پرچم‌های برافراشته هل من مبارزی بودند که بی‌غریو دهل‌های فراوان، ناحق را به مصاف می‌خواندند. پرچم‌ها علامت بودند و علامت، هشدار بود برحضور: حضوری انکارناپذیر.

پرچم می‌تواند چنین معنایی هم داشته باشد و آنرا هیچ نباید مقوله‌ی ساده انگاشت. اگر قرار باشد حضور و استقرار انقلاب را در پرچمی خلاصه کرد و شکل داد، و اگر قرار باشد شیر و خورشید و سبز و سفید و قرمز به تاریخ سپرده شوند، باید گفت که طراحان و نقاشان ایرانی در برابر صعب‌ترین آزمون و یگانه‌ترین فرصت زمانه‌شان قرار گرفته‌اند و در پایان این مقاله، چه می‌توانم اضافه کنم جز این که دعا کنم که انشاءالله، ذره‌ای چند از ذخیره‌ی فیاض هنری آن طراح پرچم‌سه‌گوش مذهبی هنوز در دستان طراحان معاصر ما باقی‌مانده باشد.

تغییر کند و مطلقاً و کلاً به‌دست فراموشی سپرده شود. این یک روش مرسوم انقلابی است که پرچم، به‌نشانه‌ی نخستین تغییر بنیاد‌های گذشته، دگرگون شود. نظیر عقاب دو سر روی پرچم تزارهای خاندان رومانف روسیه که به‌دست بلشویک‌ها پرواز کرد جایش را به‌ستاره و داس و چکش معروف داد. و در این تغییر و تبدیل، هیچ عنصری از پرچم پیشین بجای نماند. یا می‌توان در اصلاح نقش بیرق موجود تلفیقی تازه بنیاد گذاشت، مثل پرچم فعلی بریتانیا که از ترکیب پرچم ضربدری شکل اسکاتلند و پرچم صلیب شکل انگلیس فراهم آمده‌است. امکان هم دارد که با حک و اصلاحی مختصر، عنصری را از بیرق حذف کرد و معنای تازه‌ای به آن بخشید.

در راهپیمایی عاشورای پارسال، گرداگرد میدان شهیاد سابق را به‌پرچم‌های سیاه‌عظیم آراسته بودند. هوای ساکن ظهر را نسیمی مشوش نمی‌کرد، اما گاه‌گذاری که پرچم‌ها - شاید از دم مردم - می‌چینی‌دند، از همان

مشهور محتشم کاشانی نوشته شده است: این کشته‌ی فتاده به هامون حسین تست - رین صید دست دست‌ویازده در خون حسین تست... و در داخل مثلث، شیر ایستاده‌ای نقش شده که از ترکیب خطوط ثلث تزئینی بوجود آمده است و با اندک دقتی نوشته‌ی مشهور «ناد علیاً مظهر العجائب - تجده عوناً لك فی النوائب...» را در متن و حدود اطراف پیکر شیر می‌توان تشخیص داد. بر پشت شیر قرص خورشید طالع سرخ‌رنگی هست که شعاع مختصری هم دارد و زمینه‌ی گرداگرد، از نقش و نگار و گل و بوته بر شده است.



«آرم» یا «علامت و نشانه»، مورد گرافیکی (ترسیمی) بسیار مهمی در امر ارتباط جمعی است و طبیعی است که علامت رسمی یک مملکت هم از این قاعده، استثناء نیست. شیر و خورشید و نوارهای سبز و سفید و قرمز پرچم ایران - که به‌صورت حاضر سوقات انقلاب مشروطیت است - می‌تواند یکسره

ORIS



اوریس



ORIS

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.